کالبد شکافی عقاید وهابیت

رحمت الله ضیائی
حمید الله رفیعی

بسم الله الرحمن الرحیم

کالبدشناسی عقاید وهابیت

نویسنده:

رحمت الله ضیایی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

کالبدشناسی عقاید وهابیت ----- ۱۰

مشخصات کتاب ----- ۱۰

دیباچه ----- ۱۰

اشاره ----- ۱۰

اشاره ----- ۲۰

مقدمه ----- ۲۲

ابن تیمیه، از دیدگاه علمای اهل سنت ----- ۲۹

ابن تیمیه از دیدگاه وهابیت ----- ۳۵

فصل اول: توحید از دیدگاه وهابیت ----- ۳۹

اشاره ----- ۳۹

۱. وهابی‌ها و محدودیت خداوند ----- ۴۴

۲. عرش خدا از دیدگاه وهابی‌ها ----- ۴۵

۳. خدای متحرک ----- ۴۷

۴. کرسی‌های متعدد برای خداوند ----- ۴۸

۵. محصور بودن خدا در میان ابرها ----- ۵۰

۶. خدا در جلو نمازگزار ----- ۵۱

۷. فرود آمدن خدا به آسمان دنیا ----- ۵۱

۸. رؤیت خدا با چشم سر ----- ۵۴

۹. افراط در رؤیت خدا ----- ۵۷

۱۰. تمسک به ظاهر روایات در مسئله توحید ----- ۵۸

۱۱. صورت برای خداوند ----- ۵۹

۱۲. تصور اعضا و جوارح برای خداوند ----- ۶۱

۱۳. کفش‌های طلایی خداوند ----- ۶۳
۱۴. دو انگشت برای خداوند ----- ۶۵
۱۵. درگوشی صحبت کردن خدا ----- ۶۵
۱۶. کمر خدا ----- ۶۶
۱۷. تعجب و خنده خداوند ----- ۶۸
فصل دوم: ابن تیمیه، وهابیت و نبوّت ----- ۷۲
اشاره ----- ۷۲
۱. نفی تقدس از پیامبران ----- ۷۴
۲. نسبت دروغ به حضرت ابراهیم (ع) ----- ۷۸
۳. توهین به حضرت سلیمان (ع) ----- ۸۱
۴. نسبت طغیان به حضرت موسی (ع) ----- ۸۳
۵. نسبت شرک به مادر پیامبر اسلام (ص) ----- ۸۵
اشاره ----- ۸۵
دلایل روایی ----- ۸۸
۶. تشکیک در نبوت پیامبر اسلام (ص) ----- ۹۱
۷. پذیرفتن افسانه غرانیق ----- ۹۷
۸. نسبت سهو در نماز به پیامبر اسلام (ص) ----- ۱۰۲
۹. بی‌احترامی به پیامبر اسلام (ص) ----- ۱۰۵
فصل سوم: وهابیت و سنت پیامبر (ص) ----- ۱۰۹
اشاره ----- ۱۰۹
۱. وهابیت و معیار صحت و سقم حدیث ----- ۱۱۲
۲. تکذیب شأن نزول آیه ولایت ----- ۱۱۶
۳. ابن‌تیمیه و حدیث غدیر ----- ۱۱۸
۴. ابن‌تیمیه و حدیث ولایت ----- ۱۲۲

۵. انکار حدیث متواتر ----- ۱۲۳
۶. صحیح دانستن احادیث خوارج ----- ۱۲۷
خلاصه کلام ----- ۱۲۹
فصل چهارم: صحابه از دیدگاه وهابیت ----- ۱۳۱
اشاره ----- ۱۳۱
۱. تکفیر برخی از اصحاب ----- ۱۳۴
۲. نسبت شراب‌خوری به برخی از اصحاب ----- ۱۳۴
۳. حمایت از قاتلین اصحاب پیامبر (ص) ----- ۱۳۵
فصل پنجم: وهابیت و امامت ----- ۱۳۷
اشاره ----- ۱۳۷
۱. تنزل مقام امامت ----- ۱۴۰
۲. عدم وجوب تعیین جانشین بر انبیا ----- ۱۴۱
۳. حدیث دوات و قلم از نگاه ابن‌تیمیه ----- ۱۴۳
۴. یزید از امامان دوازده‌گانه ----- ۱۴۶
فصل ششم: وهابیت و اهل بیت پیامبر (ص) ----- ۱۵۵
اشاره ----- ۱۵۵
۱. نفی فضیلت اهل‌بیت: ----- ۱۵۶
۲. دشمنی صریح ابن‌تیمیه با امام علی (ع) ----- ۱۶۱
۳. ابن‌تیمیه و تکفیر یاران امام علی (ع) ----- ۱۶۶
۴. وهابیت و حمایت از قاتلین امام حسین (ع) ----- ۱۶۸
۵. تضعیف احادیث فضیلت اهل بیت (علیهم السلام) ----- ۱۷۱
۶. تخریب قبور اهل بیت (علیهم السلام) ----- ۱۷۳
۷. بی‌حرمتی به قبر و مسجد رسول خدا (ص) ----- ۱۷۵
فصل هفتم: وهابیت و قرآن ----- ۱۸۰

اشاره ----- ۱۸۰

۱. مخالفت با آیات قرآن ----- ۱۸۱

۲. وهابیت و نفی توسل ----- ۱۸۴

۳. وهابیت و انکار شفاعت ----- ۱۸۸

۴. وهابیت و اعتقاد به تحریف قرآن ----- ۱۹۶

۵. وهابیت و بی‌احترامی نسبت به قرآن ----- ۲۰۴

فصل هشتم: وهابیت و متون اسلامی ----- ۲۰۸

اشاره ----- ۲۰۸

۱. تقطیع و تحریف متون اسلامی ----- ۲۰۹

۲. وهابیت و توسل به دروغ ----- ۲۱۳

فصل نهم: نقش وهابی‌ها در تسلط کفار بر جوامع اسلامی ----- ۲۱۸

اشاره ----- ۲۱۸

۱. وهابیت و تفرقه‌افکنی میان مسلمین ----- ۲۲۰

۲. خصومت و دشمنی با جمهوری اسلامی ایران ----- ۲۲۲

۳. هم‌سویی وهابیت با کفار ----- ۲۲۴

فصل دهم: وهابیت و مسلمانان ----- ۲۲۶

اشاره ----- ۲۲۶

۱. محمد بن عبدالوهاب و ادعای نبوت ----- ۲۲۸

۲. تکفیر اهل‌سنت توسط وهابی‌ها ----- ۲۳۲

فصل یازدهم: مخالفت با علما و فقهای مسلمین ----- ۲۳۸

اشاره ----- ۲۳۸

۱. توهین به فقها و علمای دین ----- ۲۳۹

۲. دشمنی وهابیت با متکلمان اسلامی ----- ۲۴۲

۳. سوزاندن کتاب‌های فقهی و کلامی ----- ۲۴۳

فصل دوازدهم: شباهت‌های وهابیت با خوارج ---- ۲۴۷
اشاره ---- ۲۴۷
جمود بر ظاهر و مخالفت با اصول ---- ۲۴۸
فصل سیزدهم: برخورد وهابیت با علم و تمدن ---- ۲۵۶
اشاره ---- ۲۵۶
بدعت دانستن پدیده‌های جدید ---- ۲۵۶
کتابنامه ---- ۲۶۱
درباره مرکز ---- ۲۷۳

کالبدشناسی عقاید وهابیت

مشخصات کتاب

سرشناسه : ضیایی، رحمت‌الله

عنوان و نام پدیدآور : کالبدشناسی عقاید وهابیت/ رحمت‌الله ضیایی، حمیدالله رفیعی.

مشخصات نشر : تهران: نشر مشعر، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۲۶۶ ص.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۲۸۶-۸

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه: ص. [۲۵۴] - ۲۶۶.

موضوع : وهابیه -- عقاید

موضوع : خدا (اسلام)

موضوع : نبوت

موضوع : امامت

شناسه افزوده : رفیعی، حمیدالله

رده بندی کنگره : BP۲۰۷/۶/ض۹ک۲ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۶

شماره کتابشناسی ملی : ۲۳۲۰۳۱۱

ص: ۱

دیباچه

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

ص: ۷

ص: ۸

ص: ۹

ص: ۱۰

ص: ۱۱

اشاره

رستگاری انسان‌ها در طول تاریخ همواره موردنظر متفکران و اندیشمندان بوده، اما راه و طریق انبیا متفاوت بوده است. آنان با تمام توان، از فکر و اندیشه و جان و دل، در این راه کوشیدند تا اینکه نوبت به خاتم رسولان محمد مصطفی(ص) رسید. آن حضرت برای هدایت انسان‌ها آن‌چنان از خودگذشتگی کرد که خداوند در وصفش فرمود:

فَلَعَلَّکَ باخِعٌ نَفْسَکَ عَلی آثارِهِمْ إِنْ لَمْ یُؤْمِنُوا بِهذَا الْحَدِیثِ أَسَفاً(کهف: ۶)

گویی می‌خواهی، خود را به خاطر اعمال آنها از غم و اندوه هلاک کنی؛ اگر به این گفتار ایمان نیاورند.

برای رستگاری انسان‌ها با دعوتی ساده شروع نمود و فرمود: «قولوا لااله الا الله تفلحوا» (۱)؛ «بگویید خدایی جز الله نیست تا به رستگاری برسید». و این‌چنین بود که پیروان آن بزرگوار به میلیاردها انسان رسید که همگی

۱- مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۱، ص ۱۵.

ص: ۱۲

سپیده‌دمان و شبانگاهان ندای توحید را در کره خاکی سر می‌دهند.

اما در این بین برخی گروه‌های منتسب به اسلام یافت می‌شوند که با وجود اینکه اندك‌اند، تنها خود را منادی توحید دانسته، دیگر مسلمانان را به شرك و کفر متهم می‌نمایند. بارزترین این فرقه‌ها، وهابیان حاکم بر عربستان‌اند؛ آنان با آنکه خود در اصول عقیدتی، مبتلا به اشکالات اساسی‌اند، اما خویش را داعیه‌دار توحید و مسلمانی می‌دانند و سایر مسلمانان را مشرك و کافر قلمداد نموده، حکم قتل آنان را صادر می‌نمایند.

ازاین‌رو، بایسته است دیدگاه مشرکانه و اشکالات اساسی آنان نمایانده شود و ادعاهای دروغین آنان مبرهن گردد، و این همان کاری است که محققان ارجمند جناب آقای رحمت‌الله ضیایی و آقای حمیدالله رفیعی در این اثر ارزنده به آن پرداخته‌اند؛ امید است که راه‌گشای رهروان حقّ و حقیقت گردد.

انه ولی التوفیق

گروه احکام و معارف

مرکز تحقیقات حج

ص: ۱۳

مقدمه

فرقه وهابیت، به «محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان تمیمی» منسوب است و مباحثی مانند زیارت قبور انبیا و صلحا و موضوع شفاعت و توسل، عقاید اولیه این فرقه را تشکیل میدهند. وهابیها با انکار این امور، آن‌گونه که در میان مسلمانان اعم از شیعه و سنی- مطابق با آموزه‌های ناب اسلامی- مطرح است، راه خود را از آنان جدا نمودند و به تدریج، مسائل دیگری را نیز، در راستای مخالفت با سایر مسلمانان در حوزههای اعتقادی، فقهی، سیاسی و اجتماعی به وجود آوردند و رسماً در مقابل تمام مذاهب اسلامی قرار گرفتند.

پدید آورنده این اصول انحرافی شخصی به نام «احمد بن عبدالحلیم» معروف به «ابن تیمیه» است که در سال ۶۶۱ ه. ق در شهر «حران» یکی از شهرهای شام(یا عراق) متولد گردید. (۱) هر چند قبل از او نیز در قرن

۱- السلفیة بین اهل السنة والامامیة، سید محمد کثیری، ص ۲۱۱.

ص: ۱۴

چهارم هجری «ابو محمد بربهاری» (۱) زیارت قبور را منع کرده بود، ولی این عقیده با مخالفت خلیفه عباسی، مواجه گردید. گرچه در همین قرن، حرمت سفر جهت زیارت قبر پیامبر(ص) و نفی شفاعت ایشان توسط فردی به نام «عبدالله بن محمد عبکری حنبلی» مطرح گردید. (۲) به هر حال، ابن‌تیمیه، حرمت زیارت و طلب شفاعت از پیامبر اسلام(ص) و سایر اولیا را همراه با پاره‌ای از عقاید تازه دیگر، به صورت حساب شده و گسترده، بر محور شرك و توحید در کتاب‌های متعددی تدوین نمود و برای آیندگان بر جای گذاشت.

بعد از مرگ ابن‌تیمیه، شاگردش، «محمد بن ابوبکر» معروف به «ابن قیم جوزی» کتاب‌ها و آثار او را جمع‌آوری کرد و آنها را بعد از مرتب‌نمودن انتشار داد و خود نیز کتاب‌هایی را بر آثار استادش افزود و منتشر ساخت. (۳) بعد از «ابن‌قیّم»، این عقاید انحرافی در بین مسلمانان چندان ظهور و بروز نداشت تا اینکه شخصی به نام «محمد بن عبدالوهاب» در قرن دوازدهم از سرزمین نجد عربستان به نشر این‌گونه اندیشه‌ها پرداخت.

۱- حسن بن علی بن خلف، ابومحمد بربهاری، فقیه و پیشوای حنبلیان عراق بود و به سال ۳۲۹ ه. ق، درگذشت. در شرح حال او آمده است که فردی سنت‌گرا و ضد بدعت‌گذاران بود و سلطان از نفوذ او در میان مردم استفاده می‌کرد. از سوی دیگر، از اصول و فروع مذهبی آگاهی داشت و مصاحبت سهل بن عبدالله شوشتری(م ۲۳۳) را نیز دریافته بود. چون یارانش دستگیر شدند، او پنهان شد و در همان حال نیز درگذشت و در خانه خواهر «توزون» که پناهگاه او بود، به خاك سپرده شد(تجارب الامم، ج ۵، ص ۳۷۳).

۲- وهابیان، علی اصغر فقیهی، صص ۱۹- ۲۰.

۳- السلفیة بین اهل السنة والامامیة، ص ۳۰۳.

ص: ۱۵

محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان تمیمی بنابر قولی در سال ۱۱۱۱ ه. ق و بنابر نقلی دیگر در ۱۱۱۵ ه. ق در شهر «عیینه» از شهرهای نجد عربستان به دنیا آمد. (۱) تحصیلات ابتدایی را از پدرش فراگرفت و سپس به شهرهای مختلفی سفر نمود.

او از همان ابتدای زندگیاش نظرات و عقایدی را درباره دین اسلام مطرح می‌کرد، ولی با مخالفت پدرش مواجه می‌شد. او بعد از اینکه پدرش در حریمله- که قاضی حنبلی مذهب آنجا بود- از دنیا رفت، مردم را به سوی عقیده خود فراخواند، اما به هر شهری می‌رفت، مردم با عقایدش مخالفت می‌کردند و او را از شهر بیرون می‌کردند. حتی در شهر حریمله بعد از وفات پدرش، مردم قصد کشتن او را کردند و به ناچار از آنجا فرار کرد و به عیینه زادگاه خودش نزد حاکم آن شهر به نام «عثمان بن معمّر» رفت. (۲) عثمان از محمد بن عبدالوهاب استقبال کرد و او نیز نسبت به عثمان اظهار وفاداری نمود و او را به تصرف تمام نجد امیدوار می‌کرد. در نهایت، طرفین برای رسیدن به اهداف خود با هم پیمان بستند، اما این معاهده بین آن دو پایدار نماند؛ زیرا به علت تهدید «سلیمان بن محمد» امیر «احساء» و ترس عثمان از حمله این امیر، محمد بن عبدالوهاب را از عیینه اخراج کرد.

او پس از اخراج از این شهر در سال ۱۱۶۰ ه. ق وارد شهر «درعیه»

۱- بحوث فی الملل والنحل، جعفر سبحانی، ج ۴، ص ۳۴.

۲- هذه هی الوهابیهٔ، محمدجواد مغنیه، ص ۸۷.

ص: ۱۶

گردید و با امیر این شهر به نام «محمد بن سعود» که جد آل‌سعود است، طرح دوستی ریخت. به این ترتیب، نطفه و اساس فرقه وهابیت و حکومت آل‌سعود، مبتنی بر عقاید انحرافی این فرقه در درعیه نجد منعقد گردید. به عبارت دیگر، محمد بن سعود و محمد بن عبدالوهاب در راستای گسترش و استحکام حکومتی مذهبی و سیاسی که همچون معجونی زهرآگین بود، برای دعوت مسلمانان به سوی اسلامی جدید و جهت جنگ با مسلمین و کشتن آنان با یکدیگر هم‌پیمان شدند. (۱) این حکومت با مسلمانان برخوردی خصمانه داشت و با فرستادن دعوت نامههایی به اطراف و شهرهای مجاور برای پذیرش مذهب جدید، آنان را تهدید می‌کرد. این حکومت، به تدریج با ایجاد رعب و وحشت و کشتار بیرحمانه مسلمانان و با کمک نیروهای خارجی به خصوص حکومت استعمارگر انگلیس (۲)، در سرزمین حجاز گسترش یافت و در نهایت تمام جزیرۀالعرب تحت سیطره آل‌سعود درآمد و تا امروز نیز این حکومت در نسل آل‌سعود ادامه دارد.

به هر حال، فرقه وهابیت و حکومت آل‌سعود به‌گونه‌ای با هم درآمیخته است که وهابیت اصلًا در حکومت آل‌سعود تبلور یافته است؛ به‌طوری‌که رهبری و هدایت و پشتیبانی مالی و معنوی تمام وهابیان دنیا از طرف این حکومت انجام می‌گیرد.

پس از اینکه فرقه وهابیت توسط محمد بن عبدالوهاب در قرن

۱- هذه هی الوهابیۀ، صص ۸۸- ۹۰.

۲- نقش استعمار در پیدایش وهابیت، فتح آبادی، ص ۵۶.

ص: ۱۷

دوازدهم هجری قمری و بر اساس عقاید ابن تیمیه و ابن‌قیم تأسیس گردید، هم در حوزه عقاید و هم در حوزه فقه و احکام، در مقابل مسلمانان اعم از شیعه و سنی قد علم نمود و با ابداع عقاید جدید، اسلام را در انحصار خود قرار داد.

آنان سایر مسلمانان را خارج از دین اسلام دانستند و به شرک و کفر محکوم کردند و با این حرکت دشمن‌پسند، ضربه خصمانه و جاهلانه خود را بر پیکر جامعه اسلامی وارد نمودند. این فرقه به‌گونه‌ای با اسلام و مسلمین رفتار کرده‌اند و می‌کنند که گویا دین محمدی(ص) مثل سایر ادیان آسمانی منسوخ گردیده و دین جدیدی توسط محمد بن عبدالوهاب- همان‌طور که در مقدمه کتاب توحید او بر این مطلب اشاره شده- آن هم فقط برای نجات و هدایت مسلمانان آورده شده است.

در اینجا لازم است پیش از نقد دیدگاه‌های فرقه وهابیت برای بیان ماهیت و زیربنای اعتقادی این فرقه به دو مبنای کلی عقاید آنها اشاره شود:

۱. تمام اعتقادات وهابیت در توحید ذاتی و صفاتی خداوند متعال، بر تجسیم و تشبیه مبتنی است. این فرقه نوپدید، تمام چیزهایی را که در یک پدیده مادی، به ویژه در انسان، وجود دارد، برای خداوند نیز ثابت می‌داند. به بیان دیگر، آنان خداوند را مانند پادشاهان موجود در جامعه بشری پنداشته، عرش و محل سکونت او را بالاتر از جایگاه مخلوقاتش قرار می‌دهند. از این گذشته، برای عرش خداوند، اوصافی مانند خصوصیات تخت شاهانه قائل‌اند.

به هر حال عقاید وهابیت در حوزه توحید ذاتی و صفاتی، افزون بر

ص: ۱۸

اینکه جسمیت، شباهت، کیفیت، کمیت، محدودیت و عجز را که با عقل و نقل منافات دارند، برای خداوند متعال در نظر می‌گیرد بعضی اشکالات علمی غیرقابل انکار دیگری را نیز به همراه دارد.

۲. فرقه وهابیت در حوزه توحید در عبادت، نمودی خاص دارد، به‌گونه‌ای که تمام مسلمانان، در این حوزه، از نظر وهابیت به کفر و شرک محکوم می‌باشند. وهابی‌ها با داخل نمودن امور متعدد در معنای عبادت، دایره توحید عبادی را به قدری ضیق و تنگ کرده‌اند که امکان عملی برای پیروی از این توحید را برای هیچ‌کس باقی نگذاشته‌اند.

به عبارت دیگر، در مقام عمل، حتی خود آنان هم بر طبق مبانی خودشان نمی‌توانند از موحدین در عبادت به شمار آیند؛ زیرا هر عملی را که حاکی از احترام و تعظیم غیرخدا باشد، موجب شرك و کفر می‌دانند. برپایه این عقیده، شفاعت، توسل، تبرك، زیارت قبور انبیا و اولیا و احترام به ارواح آنان، فرستادن صلوات با صدای بلند بر پیامبر اسلام(ص) به‌ویژه در کنار قبر آن حضرت، جشن و شادی در میلادهای پیامبر و ائمه(علیهم السلام)، سوگواری در روزهای شهادت و وفات، ساختن قبّه بر قبور مبارك آنان و هر چیز دیگری که بیانگر احترام، تعظیم و تقدس آنان باشد، به اعتقاد وهابیت، حرام و غیرمشروع است و اعتقاد به این امور و عمل به آنها را باعث شرك و کفر می‌دانند.

وهابی‌ها دقیقاً برخلاف آیات قرآنی و روایات نبوی و سیره اصحاب و مسلمین و حکم عقل، قدم برمی‌دارند و عبادت را بر طبق خواست و میل خودشان به‌گونه‌ای تفسیر می‌کنند که نه تنها راه و طریق به سوی اسلام را بسته‌اند، بلکه عقاید آنان، در برابر آموزه‌های دین اسلام قرار

ص: ۱۹

گرفته است.

در اینکه عبادت فقط برای خداست و عبادت غیرخدا با توحید در عبادت منافات دارد، هیچ شک و تردیدی، نه شرعاً و نه عقلًا وجود ندارد؛ ولی هر کار و سخنی به عنوان تعظیم و تکریم غیرخدا و نیز تذلل، خضوع و خشوع در برابر غیرخدا را نمی‌توان عبادت در برابر غیر خدا به حساب آورد، زیرا بالاترین درجه خشوع و خضوع سجده است و اگر سجده، در برابر غیرخدا باعث شرک و کفر است، خداوند هرگز به ملائکه دستور نمی‌داد که در برابر حضرت آدم(ع) سجده کنند و نیز شیطان نباید به علت سجده نکردن در برابر حضرت آدم(ع) کافر شمرده می‌شد و ملعون درگاه الهی قرار می‌گرفت، بلکه بنابر معیارهای وهابیت، باید از موحدین به شمار می‌آمد و فرشته‌ها به کفر و شرک محکوم می‌گردیدند.

از سوی دیگر، اگر سجده از مصادیق عبادت می‌بود، سجده حضرت یعقوب(ع) و مادر و برادران حضرت یوسف(ع) در برابر او هیچ توجیهی ندارد، جز اینکه گفته شود،(العیاذ بالله)، آنها با این عملشان مشرک شده‌اند. اگر اعتقاد به تقدس غیرخدا و خشوع و تذلل در برابر آن، شرک در عبادت است، پس تمام کسانی که کعبه را طواف می‌کنند و یا به وجوب آن در مراسم حج اعتقاد دارند، به دستور خداوند مشرک شده‌اند!

با توجه به این ادله قرآنی و نیز روایات بی‌شمار در جواز شفاعت و توسل به غیرخدا برای آمرزش گناهان و با توجه به سیره مسلمانان از صدر اسلام تاکنون، نه تنها دلیلی نداریم که خشوع و خضوع در برابر غیر خداوند و نیز شفاعت و توسل و امثال اینها عبادت در پرستش است،

ص: ۲۰

بلکه بر عبادت نبودن این‌گونه امور، دلیل هم وجود دارد. پس عمل به این امور، نه تنها شرک و کفر را به دنبال ندارد، بلکه در جای خود امری پسندیده و تأمین‌کننده خشنودی خداوند نیز می‌باشند، زیرا شرک و کفر چیزی نیست که با هر اعتقاد و عملی تحقق یابد.

به بیان دیگر معیار اساسی در شرک چه در عبادت و چه در غیر آن، اعتقاد به الوهیت، ربوبیت و معبودیت غیرخداوند است. بنابراین، این اعمال در برابر غیرخدا با اعتقاد به اینکه خدا، معبود و پروردگار است، تبدیل به عبادت شده و شرک در عبادت را به دنبال می‌آورد.

سایر انحرافات وهابیت نیز ناشی از همین دو انحراف کلی است که برخی از آنها عبارتند از: تکفیر همه مسلمین، توهین به انبیا و ائمه طاهرین(علیهم السلام)، برخورد نادرست با قرآن کریم و روایات نبوی، خصومت با اهل‌بیت(علیهم السلام) و محبت نسبت به دشمنان آنان. شاید بتوان گفت که این اعتقادات کلی وهابیت از دشمنی و عداوت سران و پیشوایان وهابیت با اهل‌بیت(علیهم السلام) ناشی شده و این خصومت ناروا را پایه و اساس تمام اعتقادات خود قرار داده‌اند.

ابن تیمیه، از دیدگاه علمای اهل سنت

ابن تیمیه که افکار و عقاید فرقه وهابیت، از اندیشه‌های او نشئت گرفته است، تحصیلات اولیه خود را در زادگاهش «حران» به پایان رساند. وی پس از حمله مغول به اطراف شام، به همراه خانواده‌اش به دمشق آمد و در آنجا اقامت گزید.

او ۳۳ ساله بود که آثار انحرافات خطرناک در اندیشه او نمایان شد.

ص: ۲۱

به‌طوری که انتشار افکار باطل او در دمشق و اطراف آن، غوغایی به پا کرد و باعث شد که بسیاری از علمای اهل سنت در برابر او موضعگیری و حتی او را تکفیر کنند.

بسیاری دیگر از بزرگان اهل سنت بر رد او کتاب‌های قطوری نوشتند؛ تقی‌الدین سبکی دو کتاب به نام‌های «شفاء السقام فی زیارهٔ خیر الأنام» و «الدرّهٔ المضیهٔ فی الردّ علی ابن‌تیمیه» نوشت. همچنین افرادی مانند ابن‌حجر عسقلانی(م ۸۵۲)، ابن‌شاکر کتبی(ت ۷۶۴)، ابن‌حجر هیثمی(م ۹۷۳)، ملّاقاری حنفی(۱۰۱۶)، شیخ محمود کوثری مصری(م ۱۳۷۱)، یوسف بن اسماعیل بن یوسف نبهانی(م ۱۲۶۵) حصنی دمشقی(م ۸۲۹) در برابر ابن‌تیمیه و عقایدش شدیداً از خود واکنش نشان داده‌اند که در ذیل به نمونه‌هایی از این موضعگیری‌ها اشاره خواهیم کرد:

۱. ابن‌حجر هیثمی که از بزرگ‌ترین دانشمندان اهل سنت و حافظ علی‌الاطلاق است، درباره ابن‌تیمیه می‌گوید:

خدا او را خوار و گمراه و کور و کر کرده است و پیشوایان اهل سنت و معاصران وی از شافعی‌ها و مالکی‌ها و حنفی‌ها، بر فساد افکار و اقوال او تصریح دارند و اعتراض وی حتی عمر بن خطاب و علی بن ابی‌طالب(ع) را نیز در بر گرفته است ... سخنان ابن‌تیمیه فاقد ارزش بوده و او فردی بدعت‌گذار، گمراه، گمراه‌گر و غیر معتدل است، خداوند با او به عدالت خود رفتار نماید و ما را از شر عقیده و راه و رسم وی حفظ کند. (۱)

۱- الفتاوی الحدیثه، ابن‌حجر هیثمی، ص ۸۶.

ص: ۲۲

۲. صاحب کتاب «الفتاوی الحدیثه» میگوید:

از جمله کارهایی که ابن‌تیمیه انجام داد و روح امام احمد حنبل از آن خبر نداشت، دو چیز است:

الف) سفر برای زیارت رسول خدا(ص) را بدعت و حرام شمرد و بر همین اساس، هر نوع توسل به پیشوایان اسلام و اولیای الهی و تبرک به آثار آنان را بدعت و حرام برشمرد.

ب) احادیثی که در فضیلت اهل بیت(علیهم السلام) رسیده بود و خود امام احمد حنبل و شاگردانش آن را نقل کرده بودند، نادرست شمرد و اکثر آنها را انکار کرد. (۱) ۳. سبکی از محققان برجسته و معاصر ابن‌تیمیه درباره او می‌گوید:

او در پوشش پیروی از کتاب و سنت، در عقاید اسلامی بدعت گذاشت و ارکان اسلام را درهم شکست. او با اتفاق مسلمانان به مخالفت برخاست و سخنی گفت که مستلزم جسمانی بودن خدا و مرکب بودن ذات اوست، تا آنجا که ازلی بودن عالم را ملتزم شد و با این سخنان حتی از هفتاد و سه فرقه نیز بیرون رفت. (۲) ۴. شوکانی یکی دیگر از علمای بزرگ اهل سنت می‌گوید:

محمد بخاری (۳) حنفی متوفای سال ۸۴۱ ه. ق از بدعت‌گذاری ابن‌تیمیه سخن گفته است تا آنجا که در مجلس خود تصریح

۱- الفتاوی الحدیثه، ص ۳۷۳.

۲- الدرة المضیئه فی الرد علی ابن‌تیمیه، سبکی، ص ۵.

۳- محمد بخاری غیر از محمد بن اسماعیل بخاری نویسنده صحیح بخاری است.

ص: ۲۳

کرده که اگر کسی به ابن‌تیمیه «شیخ‌الاسلام» بگوید، کافر است. (۱) در جای دیگری نیز می گوید:

طبق فتوای قاضی مالکی دمشق که حکم به کفر او داده بود، در دمشق ندا در دادند که هرکس معتقد به عقاید ابن‌تیمیه باشد، خون و مالش حلال است؛ «من اعتقد عقیده ابن‌تیمیه، حلّ دمه و ماله». (۲) ۵. تقی‌الدین الحمصی می گوید:

شیخ زین‌الدین ابن‌رجب حنبلی، از کسانی بود که اعتقاد به کفر ابن‌تیمیه داشت ... و در بعضی از مجالس با صدای بلند فریاد می‌زد که: هر کس ابن‌تیمیه را تکفیر کند معذور است. (۳) ۶. ابن‌بطوطه، جهانگرد معروف در سفرنامه خود، «رحلهٔ ابن‌بطوطه» درباره ابن‌تیمیه می‌نویسد: «وَکانَ فی عَقلِهِ شَیءٌ» (۴)؛ «در عقل او چیزی بود».

۷. از همه مهم‌تر، ذهبی دانشمند بلند آوازه و هم عصر ابن‌تیمیه، صاحب کتاب «سیر اعلام النبلاء» در نامهای به ابن‌تیمیه می‌نویسد: ای بی‌چاره! آنان که از تو متابعت می کنند، در پرتگاه زندقه و

۱- البدر الطالع، شوکانی، ج ۲، ص ۲۶۰.

۲- الدرر الکامنه فی اعیان المائه، ابن‌حجر احمد بن علی عسقلانی، ج ۱، ص ۱۴۷؛ البدر الطالع، ج ۱، ص ۶۷.

۳- دفع شبهه من شبّه و تمرّد، تقی‌الدین حمصی، ص ۱۲۳.

۴- رحله، ابن‌بطوطه، ج ۱، ص ۳۱۶.

ص: ۲۴

کفر و نابودی قرار دارنـد. آیا نه این است که عمده پیروان تو عقب مانده، گوشه‌گیر و سبک عقل و یا عوام، دروغ‌گو و کودن و یا بیگـانه، فرومایه و مکّار و یا خشک، ظاهر الصـلاح و فاقـد فهم هسـتند؟ اگر چنانچه سـخن مرا قبول نـداری، آنان را امتحان کن و با مقیاس عدالت بسنج.

آیا وقت آن نرسـیده است که از جهل و نادانی دست برداری و توبه کنی؟ بـدانکه مرگت نزدیک شده، به خدا قسم گمان نمی‌کنم تو به یاد مرگ باشـی؛ بلکه کسانی را که به یاد مرگ هسـتند، تحقیر می‌کنی! ... تو با من که دوستت هستم، این چنین برخورد [تند و دور از ادب اسـلامی] می‌کنی، پس با دشـمنانت چه خواهی کرد. به خدا سوگند در میان دشـمنانت، افراد صالح، شایسـته، عاقل و دانشور، فراوانانـد؛ چنان‌که در بین دوسـتان تو افراد آلوده، دروغ‌گو، نادان و بی‌عار زیاد به چشم می‌خورند. (۱) در نامهای دیگری نیز او را این گونه نصیحت می‌کند:

ای مرد! قسم به خدا، ما باید جلوی افکار تو را بگیریم. تو بحث کننده‌ای هستی زبان دان که نه آرام هستی و نه فروکش می‌کنی. از این لغزش‌هـایی که در دین داری بپرهیز که پیـامبر تو آن [نوع] مسائـل [را که مطرح می‌کنی] کراهت و عیب می‌دارنـد و [پیامبر] از کثرت سؤال نهی فرمود ... سـخن زیاد- آن هم بدون لغزش- اگر در مورد حلال و حرام باشد، باعث قساوت قلب می‌شود. حال اگر آن سخنان، کفر گویی باشد، قلب‌ها را کور می‌کند و پیامد خوبی نخواهد داشت.

۱- الاعلان بالتوبیخ، شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی، ص ۷۷؛ تکملهٔ السیف الصیقل، محمد کوثری، ص ۱۹۰.

ص: ۲۵

ای فرومایه! کسی که از تو پیروی می‌کند، اگر علم و دینش کم باشد، خودش را در معرض انکار خداوند و نابودی دینش قرار داده است. پیروان تو نیستند، مگر عده‌ای دست و پا بسته و کم عقل یا بی‌سواد و دروغ‌گو و ابله یا بیگانه‌ای ساکت که مکرش قوی است و یا فردی صالح، اما خشک و بی‌فهم.

ای مسلمان! مرکب شهوتت را برای مدح خودت پیش بیاور! تا چه اندازه نَفْس خود را تصدیق می‌کنی و نیکان را خوار می‌شماری؟! تا چه اندازه خود را بزرگ می‌شماری و عابدان را کوچک می‌نگری؟! تا کی با نَفْست دوستانه برخورد می‌کنی و کار زاهدان را زشت می‌شماری؟! تا کی می‌خواهی کلامت را به گونه‌ای ستایش کنی که به همان صورت- به خدا قسم- احادیث صحیحین را مدح نمی‌کنی؟!

ای کاش احادیث صحیحین از دست تو سالم می‌ماند؛ چرا که هر وقت خواستی، آنها را به عنوان تضعیف و موهوم بودن یا با تأویل و انکار تغییر داده‌ای. (۱) به هر حال افکار باطل ابن‌تیمیه، به ویژه در شامات که مهد علم و دانش بود، با انتقادات شدید و اعتراضات گسترده علمای مذاهب مختلف مواجه شد؛ تا جایی که گروهی از علما علیه او قیام کردند و جلال‌الدین حنفی قاضی وقت، محاکمه وی را خواستار شد. اما وی از حضور در دادگاه امتناع کرد، تا اینکه در هشتم رجب سال ۷۰۵ ه. ق قضات شهر

۱- تکملهٔ السیف الصقیل، ص ۲۰۰.

ص: ۲۶

همراه با وی در قصر نائب‌السلطنه حاضر شدند و کتاب «الواسطیه» وی را قرائت کردند.

سرانجام پس از دو جلسه مناظره با کمال‌الدین زملکانی و اثبات انحراف فکری و عقیدتی، ابن‌تیمیه به مصر تبعید شد و در آنجا نیز به خاطر نشر اندیشه‌های انحرافی، به وسیله ابن‌محلوف مالکی، قاضی وقت، به زندان محکوم شد. به هر حال، او با قضاوت علمای اهل سنت، به خصوص علمای شافعی و مالکی چندین بار زندانی میشود و سرانجام در سال ۷۲۸ ق در زندان می‌میرد. (۱)

ابن تیمیه از دیدگاه وهابیت

ابن تیمیه، در حقیقت پیشوای دینی فرقه وهابیت است و مبانی اعتقادی محمد بن عبدالوهاب، ریشه در آرا و افکار ابداعی او و ابن‌قیم جوزی دارد. بدین جهت، وهابیان از ابن‌تیمیه در کتاب‌ها و گفتارهای خود با احترام و تعظیم تمام به اسم «شیخ‌الاسلام» یا «شیخ‌الائمه» نام می‌برند.

با وجود اینکه علما و دانشمندان اهل‌سنت، همان‌گونه که بیان گردید، اکثر آرا و افکار ابن‌تیمیه را باطل و با مبانی دین مبین اسلام مخالف می‌دانند، وهابی‌ها در تثبیت عقاید و حق جلوه‌دادن آن در موضوعات مختلف، به خصوص در مطالبی که مربوط به توحید و شرک است، از میان نظریات و گفته سایر علما به رأی و نظر او متمسک شده و اندیشه‌های او را مبنا و پشتیبان اعتقادات وهابیت قرار داده‌اند.

۱- وهابیان، اصغری، ص ۴۶.

ص: ۲۷

اولین کتابی که محمد بن عبدالوهاب نوشت و آن را محور و اساس دعوت خود قرار داد، کتاب توحید او است. سپس سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، کتاب جد خود را بر اساس عقاید و افکار ابن‌تیمیه شرح و توضیح داد و در برخی مطالب از نظریات ابن‌جوزی نیز استفاده نمود. او سخنان و آرای این استاد و شاگرد را به عنوان مهر تأییدی بر عقاید محمد بن عبدالوهاب به کار برده است.

و در این کتاب، توحید در طلب و قصد را به گفته‌های ابن تیمیه مستند نمود و در تعریف و بیان مسائل مربوط به محبت غیرخدا، عبادت، دعا، یقین، ایمان، شرک، کفر، توکل، امر به معروف و نهی از منکر، طاعت، آیات وعد و وعید، سوگند به غیر خدا و شرک دانستن آن، قدر، قدرت و علم و اراده و کلام خداوند نظریات و عقاید ابن‌تیمیه را ملاک و معیار حق قرار داد و نتیجه دلخواه خود را از آن گرفته است.

همچنین در مسئله حرمت استغاثه و نفی زیارت رسول خدا(ص) و شرک‌دانستن آن به عقیده ابن‌تیمیه اعتماد کرده است. (۱) اینک به چند نمونه از این مطالب، اشاره می‌کنیم:

۱. شیخ سلیمان، شارح کتاب توحید می‌گوید:

آنچه که در نزد محمد بن عبدالوهاب به معنای توحید الوهیت و توحید ربوبیت گرفته شده، چیزی است که شیخ‌الاسلام(ابن‌تیمیه) و ابن‌قیم جوزی آن را گفته‌اند. (۲)

۱- شرح کتاب توحید، سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، ج ۱، ص ۳۱۴.

۲- شرح کتاب توحید، ج ۱، ص ۱۷.

ص: ۲۸

۲. در جای دیگر، تعریف عبادت را از نظر محمد بن عبدالوهاب با این سخن ابن‌تیمیه مورد تأیید قرار می‌دهد:

قال شیخ الاسلام: العبادهٔ، هی طاعهٔ الله بامتثال ما امر به علی السنهٔ الرسل وایضاً العبادهٔ اسم جامع لکل ما یحبه الله و یرضاه من الاقوال و الاعمال الباطنهٔ و الظاهرهٔ. قال ابن‌القیم و مراتبها علی خمس عشرهٔ قاعدهٔ من کملها کمل مراتب العبودیهٔ. (۱)

شیخ‌الاسلام می‌گوید: عبادت عبارت است از طاعت خداوند با امتثال اوامری که توسط پیامبران به ما رسیده است و نیز عبادت اسمی جامع است برای تمام اقوال و اعمال باطنی و ظاهری که خداوند آنها را دوست دارد و می‌پسندد. ابن قیم می‌گوید: مراتب عبادت بر پنج قاعده است هرکه آنها را کامل کند مراتب عبودیت را کامل نموده است.

۳. او عقیده جدّش محمد بن عبدالوهاب را درباره دعا این‌گونه به سخن ابن‌تیمیه مستند می‌کند:

دعا بر دو قسم است: دعای عبادت و دعای سؤال و مسئلت؛ و هردوی آن از غیر خدا جایز نیست. دعای مسئلت به معنای خواستن چیزی است که به دعاکننده فایده‌ای برساند و مشکلی را از او بردارد و معبود باید مالك نفع و ضرر باشد و غیر از خدا کسی مالك ضرر و نفع نیست. پس دعای مسئلت مستلزم دعای عبادت و دعای عبادت مستلزم دعای مسئلت است. (۲)

۱- شرح کتاب توحید، ج ۱، ص ۳۰.

۲- شرح کتاب توحید، ج ۱، صص ۱۸۰- ۱۸۱.

ص: ۲۹

۴. در همین کتاب، تعظیم قبور و خطاب قرار دادن مرده‌ها و خواستن حوایج از آنها، به استناد سخن ابن‌تیمیه، مساوی با شرک دانسته شده و آن را از مصادیق غلو شمرده و گفته است:

اگر کسی بگوید «یا سیدی فلان انصرنی او اغثنی او ... کل هذا شرك و ضلال یستتاب صاحبه فان تاب و الّا قتل»؛ «ای آقای من فلان [مثلًا بگوید یا رسول‌الله] کمکم کن و نجاتم بده و مانند آن، همه اینها شرك و گمراهی است و گوینده آن، توبه داده می‌شود، اگر توبه کرد که خوب، وگرنه باید کشته شود». (۱) ۵. همچنین شرك بودن توسل را با سخن ابن‌تیمیه مورد تأیید قرار داده، چنین می‌گوید:

شیخ‌الاسلام گفته است که هر کسی اگر بین خود و بین خدا وسائطی قرار دهد و بر آنها توکل کند و از آنها چیزی بخواهد، اجماعاً کفر است. (۲) آنچه ذکر شد، تنها گوشه‌ای از مطالبی بود که در آثار وهابیت به آرا و نظریات ابن‌تیمیه مستند گردیده است. پس در واقع، ابن‌تیمیه پیشوای اصلی و حقیقی فرقه وهابیت است و محمد بن عبدالوهاب فرقه‌اش را در قالب آرا و عقاید و افکار او شکل داده و نتیجه چنین برداشتی، سبب مخالفت با فقها، متکلمان، مفسران و علمای جهان اسلام گردیده است.

متأسفانه از گذشته تا امروز می‌بینیم که سردمداران این گروه، با نهایت قساوت، نسبت به مسلمانان، خون‌ریز و شقی هستند، ولی نسبت به کفار و دشمنان اسلام انعطاف‌پذیرند و با آنان در صلح و آشتی به سر می‌برند.

۱- شرح کتاب توحید، ج ۱، ص ۱۹۳.

۲- شرح کتاب توحید، ج ۱، ص ۱۹۴.

ص: ۳۰

فصل اول: توحید از دیدگاه وهابیت

اشاره

از مهم‌ترین موضوعات اساسی اسلام، بحث توحید و یگانگی ذات پاک خداوند است. توحید نه تنها یکی از اصول دین است، بلکه روح و زیربنای تمام عقاید اسلامی است و با صراحت می‌توان گفت که اصول و فروع اسلام در توحید شکل می گیرد. به همین دلیل قرآن مجید هرگونه انحراف از توحید الهی و گرایش به شرک را گناهی نابخشودنی می‌شمرد:

إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرى إِثْماً عَظيماً(نساء: ۴۸)

خداوند(هرگز) شرک را نمی‌بخشد و پایین‌تر از آن را برای هر کس بخواهد(و شایسته بداند) می‌بخشد و آن کس که برای خدا، همتایی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است.

و در جای دیگر هم می‌فرماید:

ص: ۳۱

وَ لَقَدْ أُوحِی إِلَیْکَ وَ إِلَی الَّذینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرینَ(زمر: ۶۵)

به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی تمام اعمالت تباه می گردد و از زیانکاران خواهی بود.

ذات پاک خداوند از هر عیب و نقص پاک و منزه است و به تمام کمالات آراسته می‌باشد، بلکه او کمال مطلق و مطلق کمال است. به تعبیر دیگر هر کمال و زیبایی که در این جهان است، از ذات پاک او سرچشمه گرفته است.

او از نظر کمالات وجودی بی‌نهایت است؛ از نظر علم، قدرت، حیات، ابدیت و ازلیت، به همین دلیل در زمان و مکان نمی گنجد، چرا که زمان و مکان هر چه باشد محدود است، ولی خداوند متعال، در همه جا و در هر زمان حضور دارد، چرا که فوق زمان و مکان است.

در آیه‌ای دیگر آمده است:

وَ هُوَ الَّذی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلهٌ وَ هُوَ الْحَکیمُ الْعَلیمُ(زخرف: ۸۴)

او کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود و او حکیم و علیم است.

همچنین آیه:

وَ هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ ما کُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ(حدید: ۴)

او با شماست هر جا که باشید و خداوند نسبت به آنچه انجام می‌دهید بیناست.

آری او از ما به ما نزدیک‌تر است؛ او در درون جان ما و در همه

ص: ۳۲

جاست و در عین حال مکانی ندارد: وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ؛ «و ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم».(ق: ۱۶)

همچنین آیه هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ؛ «اوست آغاز و پایان و پیدا و پنهان و او به هر چیز داناست».(حدید: ۳)

بنابراین، اگر در آیاتی از قرآن می‌خوانیم: ذوْ العَرشِ المَجيد؛ «او صاحب عرش و دارای مجد و عظمت است».(بروج: ۱۵) عرش در اینجا به معنای تخت‌بلند شاهانه نیست. همچنین اگر در آیه دیگر می‌خوانیم: الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى؛ «خداوند رحمان بر عرش قرار دارد».(طه: ۵) هرگز به این معنی نیست که او مکان خاصی دارد، بلکه حاکمیت او را بر تمام عالم ماده و جهان ماورای طبیعت ثابت می‌کند. چرا که اگر برای او مکان خاصی قائل شویم، او را محدود کرده‌ایم و صفات مخلوقات را برای او ثابت نموده و او را مانند سایر اشیاء دانسته‌ایم، در حالی که لَيسَ كَمِثلِهِ شَيءٌ؛ «هیچ چیز همانند او نیست».(شوری: ۱۱) وَ لَم يَكُن لَهُ كُفُواً احَد؛ «برای او هیچ‌گونه شبیه و مانندی وجود ندارد».(توحید: ۴) (۱) جناب فخر رازی، مفسّر بزرگ اهل‌سنت، دیدگاه مشبهه را به‌شدت رد نموده و گفته است:

اینکه خداوند روی عرش نشسته باشد از نگاه عقل و نقل مردود است، زیرا خداوند تبارک و تعالی پیش از آنکه مکان و عرش وجود داشته باشند موجود بوده و خداوندی که همه چیز را

۱- از بعضی آیات قرآن استفاده می‌شود که کرسی خداوند، تمام آسمان و زمین را فرا می‌گیرد، بنابراین، عرش او بر تمام عالم ماده است.(وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ)(بقره: ۲۵۵)

ص: ۳۳

آفریده چگونه می‌تواند نیازمند به مکان باشد. (۱) به همین دلیل، خدای سبحان جسم نیست و هرگز با چشم دیده نمی‌شود، چرا که رؤیت بـا چشم، مستلزم جسم‌بودن و مکـان و محـل و رنـگ و شـکل و جهت‌داشـتن است و همه اینهـا از صـفات مخلوقات است و خداوند برتر از آن است که دارای صفات مخلوقات باشد. بنابراین، اعتقاد به رؤیت‌خداوند یک نوع آلودگی به شرک است:

لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطیفُ الْخَبیرُ(انعام: ۱۰۳)

چشم‌ها او را نمی‌بینند، ولی او همه چشم‌ها را می‌بیند و او بخشنده و آگاه است.

هنگامی که بهانه‌جویان بنی‌اسـرائیل از موسـی(ع) تقاضای رؤیت خـدا کردند و گفتند: لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نَرَی اللَّهَ جَهْرَةً؛ «هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا خدا را آشـکارا ببینیم!»(بقره: ۵۵) موسـی آنهـا را به کوه طور برد و تقاضـای آنها را تکرار نمود ولی از سوی خداوند چنین پاسخ شنید:

لَنْ تَرانی وَ لکِنِ انْظُرْ إِلَی الْجَبَـلِ فَإِنِ اسْـتَقَرَّ مَکـانَهُ فَسَوْفَ تَرانی فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَـلِ جَعَلَهُ دَکًّا وَ خَرَّ مُوسـی صَـعِقاً فَلَمَّا أَفـاقَ قـالَ سُبْحانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنینَ(اعراف: ۱۴۳)

هرگز مرا نخواهی دیـد، ولی به کوه نگـاه کن اگر در جای خود ثابت مانـد مرا خواهی دیـد و چون پروردگارش بر کوه جلوه کرد، آن را همسان خاک نمود و موسی مدهوش بر زمین افتاد،

۱- مفاتیح الغیب، ج ۲۲، ص ۸، ذیل آیه.

ص: ۳۴

هنگامی که به هوش آمد عرض کرد: خداوندا! منزهی از اینکه با چشم دیده شوی، من به سوی تو باز می‌گردم و من نخستین مؤمنانم.

بنابراین، ثابت می‌شود که خداوند هرگز قابل رؤیت نیست و اگر در بعضی از آیات یا روایات اسلامی سخن از رؤیت پروردگار به میان آمده، منظور رؤیت با چشم دل و شُهود باطنی است، چرا که همیشه آیات قرآن، یکدیگر را تفسیر می‌کنند: «القُرآنُ یُفَسِّرُ بَعضُهُ بَعضاً». (۱) اضافه بر این امام علی(ع) در پاسخ کسی که از حضرتش پرسید: «یا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ هَلْ رَأَیْتَ رَبَّکَ؟»؛ «ای امیر مؤمنان! آیا هرگز خدای خود را دیده‌ای؟» فرمود: «أ فَأَعْبُدُ مَنْ لا أراه»؛ «آیا کسی را که ندیده‌ام پرستش کنم؟». سپس افزود:

فَقَالَ لا تُدْرِکُهُ الْعُیُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِیَانِ وَ لَکِنْ تُدْرِکُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الإِیمَان. (۲)

سپس افزود چشم‌ها هرگز او را آشکارا نمی‌بینند، اما دل‌ها با نیروی ایمان وی را درک می‌کنند.

بنابراین، قائل شدن صفات مخلوقات برای خدا، از جمله اعتقاد به مکان و جهت و جسمیت و مشاهده و رؤیت، سبب دورافتادن از معرفت

۱- این جمله، معروف است و از ابن‌عباس نقل شده است، ولی این معنی در نهج‌البلاغه از امیرمؤمنان علی(ع) به شکل دیگری آمده است: «انَّ الکِتابَ یُصَدِّقُ بَعضُهُ بَعضاً ...»(نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸) و در جای دیگر می‌فرماید: «وَیَنطِقُ بَعضُهُ بِبَعضٍ وَیَشهَدُ بَعضُهُ عَلی بَعضٍ»(خطبه ۱۰۳).

۲- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۹.

ص: ۳۵

خداوند و آلوده‌شدن به شرک است؛ آری او برتر از همه ممکنات و صفات آنهاست و چیزی همانند او نیست.

متأسفانه این اصل اساسی اسلام در عقاید وهابیت تحریف گردیده و در آثار رهبران این فرقه، به صورت بیان احوال شخصیه خداوند بیان شده است که در موارد ذیل برخی از این دست انحرافات منعکس می گردد:

۱. وهابی‌ها و محدودیت خداوند

اساسیترین نقدی که بر وهابیان وارد میباشد، در مسئله توحید است. زیرا خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم به صراحت میفرماید: فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّه؛ «به هر سو رو کنید پس خدا آنجاست».(بقره: ۱۱۵) و نیز فرموده است: وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُم؛ «و هر جا باشید او با شماست».(حدید: ۴)، ولی آنان با صریح این آیات مخالفت نموده، برای خداوند فوقیّت قائل شدند!

آنان می‌پندارند که خداوند در جهت فوق و بالا قرار دارد و آن را یک امر ضروری و فطری می‌دانند. ابن تیمیه چگونگی این فوقیت را این گونه بیان می کند:

هوا فوق زمین است، ابر فوق هواست و آسمان‌ها فوق ابرها و زمین است و عرش فوق آسمان‌هاست و خداوند در فوق همه اینها قرار دارد. (۱)

۱- منهاج‌السنه، احمد بن عبدالحلیم الحرانی(ابن تیمیه)، ج ۱، ص ۲۶۳.

ص: ۳۶

از سوی دیگر او می گوید که این اعتقاد با عقل و فطرت سازگار است (۱) و در مقام تأکید این مطلب می گوید: «کسانی که قائل به رؤیت‌اند، ولی برای خدا جهت فوقیت را ثابت نمی‌دانند، گفته آنها به حکم ضروری عقل معلوم‌الفساد است!» (۲) مؤسس وهابیت، محمدبن عبدالوهاب نیز در کتاب «التوحید» شبیه همین مطالب را ذکر کرده است. (۳)

۲. عرش خدا از دیدگاه وهابی‌ها

وهابی‌ها برای عرش خداوند شکل و شمایلی ساخته‌اند. از دیدگاه آنان، خداوند(العیاذ بالله) چون پادشاهان مستبد زمین، روی عرش تکیه داده، حکم می‌راند!

آنان پنداشته‌اند که خدا، دارای وزن و سنگینی است و عرش او به علت سنگینی خدا به صدا درمی‌آید. ابن‌تیمیه، مقتدای وهابیان در کتاب‌های متعدد خود چنین می گوید:

خدای سبحان در بالای عرش قرار دارد و عرش او هم شبیه قبّه‌ای است که در بالای آسمان‌ها قرار گرفته است و عرش به علت سنگینی خدا مانند جهاز شتر در اثر سنگینی راکب به صدا درمی‌آید. (۴)

۱- منهاج‌السنهٔ، ج ۱، ص ۲۱۹.

۲- منهاج السنهٔ، ج ۱، ص ۲۱۷.

۳- شرح کتاب التوحید، ج ۱، ص ۲۲۷.

۴- مجموع الفتاوی، احمد بن عبدالحلیم الحرانی(ابن‌تیمیه)، ج ۵، صص ۱۳۷، ۱۵۱ و ۵۸۰؛ ج ۶، صص ۵۵۶، ۵۸۸؛ ج ۱۶، ص ۴۳۷؛ بیان تلبیس الجهمیه فی تأسیس بدعهم الکلامیه، ابن تیمیه، ج ۱، صص ۵۶۹ و ۵۷۱؛ درء تعارض العقل والنقل، ابن تیمیه، ج ۷، ص ۴.

ص: ۳۷

ابن‌قیم جوزی، شاگرد ابن‌تیمیه و مبلّغ عقاید او و نیز سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب می گویند:

عرش خداوند که ضخامت آن به اندازه فاصله میان دو آسمان است، بر پشت هشت قوچی قرار دارد که فاصله ناخن تا زانوی آنها نیز به اندازه فاصله میان دو آسمان است و این قوچ‌ها روی دریایی قرار دارند که عمق آن به اندازه فاصله دو آسمان است و دریا بر روی آسمان هفتم قرار گرفته است. (۱) این توصیفی که وهابیان برای عرش خدا نموده‌اند، علاوه بر اینکه از جهات مختلف با موازین شرعی و عقلی منافات دارد، جز گزافه گویی چیزی نمی‌تواند باشد، زیرا خداوند متعال را نیازمند عرش ضخیم و هشت قوچ کذایی و دریای عمیق و بالاخره محتاج آسمان هفتم قرار داده‌اند. آنان مدعی‌اند که اگر یکی از این پایه‌های زیرین عرش نباشد، عرش خدا فرو ریخته، العیاذ بالله، خداوند از آن بالا به سوی زمین سقوط خواهد نمود! در حالی که غنا و بی نیازی خدا نسبت به هر چیزی، از ضروریات دین به شمار می‌آید و آیات متعدد قرآن کریم، صریحاً گواه بر این مطلب است.

از سوی دیگر، آیا این مطالب، مستلزم اثبات ازلیت و ابدیت برای قوچ‌های هشت گانه و دریا و امور دیگری نیست که در قوام عرش

۱- توضیح المقاصد وتصحیح العقاید، محمد بن ابی‌بکر، ابن‌قیم جوزی، ج ۱، صص ۴۱۹ و ۵۲۰؛ اجتماع الجیوش الاسلامیه، ابن قیم جوزی، ج ۱، ص ۵۰؛ شرح کتاب التوحید(محمد بن عبدالله)، ج ۱، ص ۶۷۷.

ص: ۳۸

دخالت دارند؟

۳. خدای متحرک

وهابیان خداوند متعال را مانند آدمیان و سایر حیوانات پنداشته‌اند که از محلی به محل دیگر حرکت می‌کنند.

ابن‌تیمیه و ابن‌قیم جوزی که عقاید وهابیت از افکار آنها ناشی شده است، خدا را به سلاطین تشبیه نموده، میگویند که در روز جمعه از روزهای آخرت، خداوند از عرش پایین میآید و بر کرسی مینشیند و کرسی خداوند در میان منبرهایی از نور قرار می‌گیرد و انبیا بر این منابر می‌نشینند و این منابر را کرسیهایی از طلا احاطه نموده که بر این کرسی‌ها شهدا و صدیقین مینشینند و بعد از انجام جلسه مفصل و گفت‌وگو با اعضای جلسه، خداوند از کرسی بلند میشود و با ترک جلسه به سوی عرش خود بالا می‌رود. (۱) آیا این فرقه با بیان مطالب غیرمعقول، مقام و ذات الهی را که از هرگونه شایبه امکانی و مادی، منزه و پاک میباشد تنزل ندادهاند؟ زیرا پنداشته‌اند که خدا هم مانند پادشاهان و سلاطین، دارای تشریفات و زندگی پر زَرق و بَرق مادی است و با بندگان خود جلساتی برای رَتق و فَتق امور انجام می‌دهد.

۱- مجموع الفتاوی، ابن‌تیمیه، ج ۵، ص ۵۵؛ زاد المعاد فی هدی خیر العباد، ابن‌قیم جوزی، ج ۱، صص ۳۶۷- ۳۷۰؛ اجتماع الجیوش الاسلامیه، ج ۱، ص ۵۱؛ توضیح المقاصد و تصحیح القواعد، ج ۱، ص ۴۲۶؛ ج ۲، ص ۵۸۵؛ حادی الارواح، ابن قیم، ج ۱، ص ۲۱۸؛ روضة المحبین، ابن‌قیّم جوزی، ج ۱، ص ۴۳۳.

ص: ۳۹

۴. کرسی‌های متعدد برای خداوند

وهابی‌ها مقام و منزلت خداوند را آن‌قدر تنزل داده‌اند که حتی برای او کرسی‌های متعددی در فضاهای مختلف در نظر می گیرند.
ابن‌قیم در این‌باره می گوید:
برای خداونـد در هر آسـمان یـک کرسـی وجـود دارد. وقـتی که به آسـمان دنیـا نزول میکنـد، روی کرسـی مختص به این آسـمان می‌نشـیند و می گوید: آیا اسـتغفارکننده‌ای هست تا او را ببخشم ... تا صـبح آنجا می‌ماند و هنگام صبح، کرسی آسمان دنیا را ترک می کند و بالا می‌رود و بر کرسی دیگر می‌نشیند! (۱) ابن تیمیه و ابن‌قیم در کیفیت نشستن خدا بر کرسی معتقدند که استوا به معنای مجرد استیلا نیست، بلکه به معنای نشسـتن بر کرسـی پادشاهی میباشد و اضافه میکنند که اسـتوای خدا بر کرسـی، مانند استوای «بشر بن مروان» بر کرسی سلطنت است زمانی که عراق را فتح نمود. (۲) این طایفه، حتی خدا را کوچک‌تر از عرش پنداشته و میگویند: عرش یـا کرسـی خداونـد، همه آسـمان‌ها و زمین را در برگرفته، خداونـد روی آن می‌نشـیند. عرش فقـط چهار انگلشت از خـداوند بزرگ‌تر است. عرش مانند تختی جدید از سنگینی خداوند به

۱- اجتماع الجیوش الاسلامیه، ج ۱، ص ۵۵.

۲- تفسـیر کبیر، ابن تیمیه، ج ۶، ص ۳۸۵؛ مجموع الفتاوی، ج ۱۶، ص ۳۹۷؛ ابن‌قیم، توضـیح المقاصد و تصحیح القواعد، ج ۲، ص ۳۱.

ص: ۴۰

صدا درمی‌آید. (۱) همچنین می گوینـد: «ان محمـداً رسول الله یجلسه ربه علی العرش معه» (۲)؛ «پیامبر اسـلام با خداوند روی تخت می‌نشیند».

لازمه این سـخن این است که عرش بزرگ‌تر از خـداست و خـدا و رسول خـدا هر دو در آن، جا می گیرنـد و عرش بر هر دوی آنها احاطه دارد.

حاجی خلیفه در «کشف الظنون» از کتاب «العرش» ابن‌تیمیه نقل می‌کند که خداوند بر کرسی مینشیند و محلی را برای نشستن رسول خـدا در کنار خودش خالی میگذارد! (۳) آیا این‌گونه عقاید که وهابیها آن را در میان مسـلمین ترویج می‌دهند، انحراف آشـکار از مبانی دین مبین اسلام محسوب نمیگردد؟ و آیا خداوند متعال مطابق این عقیده، مانند یک فرد از افراد انسان تلقی نشده است که در هر آسمان به داشتن یک کرسی نیازمند می‌باشد و پیوسته برای نشستن بر این کرسیها میان آسمانها در گشت و گذار است؟

آیـا این عقیـده، عجز خداونـد را در برقرارکردن رابطه با بنـدگانش ثابت نمی‌کنـد؟ و آیا خداونـد بـدون اینکه در آسـمان دنیا قرار گیرد، نمیتواند پیام خود را به استغفارکنندگان برساند؟

آیـا آنگونه که ابن‌تیمیه استیلا را معنا کرده و جایی هم برای پیامبر اسـلام(ص) در کنار خداونـد در نظر گرفته، لازمه‌اش این نیسـت که خداوند

۱- مجموع الفتاوی(کتب و رسائل و فتاوی شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیه)، ج ۱۶، ص ۴۳۵.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۳۷۴.

۳- کشف الظنون، حاجی خلیفه، ج ۲، ص ۱۴۳۸.(ابن تیمیه، ذکر فیه ان الله تعالی یجلس علی الکرسی وقد اخلی مکاناً یقعد معه فیه رسول الله(ص)).

ص: ۴۱

(العیاذ بالله) جسمی است محدود، و متناسب با وسعت کرسی و همسان با وجود پیامبر اسلام(ص) که هر دو باهم در این کرسی جا میگیرند؟

۵. محصور بودن خدا در میان ابرها

ابن تیمیه و ابن‌قیم معتقدند که خداوند قبل از اینکه موجودات عالم را خلق کند، در میان ابر ضخیمی قرار داشت که نه در زیر آن هوا بود و نه در بالای آن؛ و در عالم، هیچ موجودی نبود و عرش خدا بر روی آب قرار داشت! (۱) حال باید پرسید: آیا این باور با توحیدی که مسلمانان به آن اعتقاد دارند، سازگاراست؟

به هر حال، مطابق این عقیده، خداوند به عنوان موجودی تلقی شده که در میان ابرهای ضخیم، محصور بوده است و ابر بر خداوند احاطه داشته است، در حالی که به ضرورت دین اسلام، هیچ چیزی نمی‌تواند محیط بر خدا باشد، بلکه خداوند محیط بر همه مخلوقات و جهان هستی احاطه دارد.

با اندکی دقت، معلوم می‌شود که در این سخن، تناقضی آشکار وجود دارد، زیرا در ضمن اینکه می گوید خدا قبل از اینکه چیزی را خلق کند و در عالم، نیستی مطلق حاکم بود، خودش در میان ابر ضخیم قرار داشته است. در حالی که ابر- به هر شکلی که می‌خواهد باشد- از مخلوقات خداوند است؛ مگر اینکه مخلوقیت آن، انکار گردد که تضاد این سخن

۱- مجموع الفتاوی الکبری، ابن‌تیمیه، ج ۳، ص ۱۴۰؛ ج ۵، ص ۱۰۷؛ ج ۶، ص ۵۷۶؛ الرد علی المنطقیین، ص ۵۱۵؛ الرد علی البکری، ج ۱، ص ۱۴۱؛ العقیدة الواسطیه، ابن تیمیه، ج ۱، ص ۲۲؛ ابن‌قیم جوزی، توضیح المقاصد و تصحیح القواعد، ج ۲، ص ۳۰۶.

ص: ۴۲

نیز با مبانی اسلام آشکارتر از آن است که بیان شود. به راستی وهابی‌ها این اشکال‌ها را چگونه پاسخ می گویند؟

۶. خدا در جلو نمازگزار

وهابی‌ها معتقدند که خدا در هنگام نماز در مقابل هر نمازگزار قرار می گیرد، لذا می گویند نمازگزار نباید آب دهانش را به سوی قبله بیاندازد، چون خداوند در مقابل او قرار می گیرد و این عمل باعث اذیت و آزار خدا می‌شود! (۱) آیا آنان مقام و منزلت خداوند را در حد افراد عادی و معمولی تنزل نداده‌اند؟ آیا این پندارها، افزون بر اینکه مستلزم تجسیم، تشبیه و تحیز خدا است، موجب تعدد خدا و یا تقسیم خدای واحد به اجزای متعدد نمیشود تا بتواند در برابر هر نمازگزاری حضور پیدا کند. البته این گونه انحرافات در چارچوب دین مقدس اسلام، کوچک‌ترین جایگاهی ندارد و بدتر از تثلیثی است که در مسیحیت تحریف شده مطرح است.

۷. فرود آمدن خدا به آسمان دنیا

وهابیت، مدعی است که خداوند هر شب به آسمان دنیا فرود می‌آید. گویا از دیدگاه آنان دنیا در دیگر زمانها از وجود خداوند خالی است!

این ادعای وهابیت که خداوند متعال هرشب به آسمان زمین فرود

۱- مجموع الفتاوی الکبری، ج ۳، ص ۱۴۰؛ ج ۵، ص ۱۰۷؛ ج ۶، ص ۵۷۶؛ الرد علی المنطقیین، ص ۵۱۵؛ الرد علی البکری، ابن قیم، ج ۱، ص ۱۴۱؛ العقید الواسطیه، ج ۱، ص ۲۲؛ توضیح المقاصد و تصحیح القواعد، ج ۲، ص ۳۰۶.

ص: ۴۳

می‌آید و در شب عرفه، به زمین نزدیک‌تر می‌شود تا دعای بندگان خود را از نزدیک اجابت نماید و بعد از قرارگرفتن در آسمان زمین، ندا سر می‌دهد و می‌گوید: «آیا کسی هست که مرا بخواند و من او را اجابت کنم» (۱) با تشبیه و تجسیم، چه تفاوتی دارد؟

ابن‌بطوطه، جهانگرد معروف مراکشی، در سفرنامه‌اش می‌نویسد:

ابن تیمیه را بر منبر مسجد جامع دمشق دیدم که مردم را موعظه می‌کرد و میگفت: «خداوند به آسمان دنیا فرود می‌آید، همان‌گونه که من اکنون فرود می‌آیم و سپس یک پله از منبر پایین آمد». این گفته او، مورد اعتراض «ابن زهرا» فقیه مالکی حاضر در مجلس قرار گرفت، ولی مردم از پای منبر برخاستند و «ابن زهرا» را مورد ضرب و شتم قرار دادند و از طرف قاضی حنبلی نیز مورد تنبیه قرار گرفت. اما عمل قاضی حنبلی، باعث اعتراض فقها و قضات شافعی و مالکی دمشق واقع شد و موضوع را به حاکم اطلاع دادند و او هم به «ملک ناصر» گزارش داد و ابن‌تیمیه به دستور وی به زندان افتاد. (۲) ابوزهره نیز میگوید: «ابن تیمیه، همچنان این معنا را تکرار و تأکید

۱- منهاج السنهٔ، ج ۱، ص ۲۶۲؛ العقیدهٔ الاصفهانیهٔ، ص ۵۰؛ درء التعارض، ابن تیمیه، ج ۲، ص ۲۶؛ اجتماع الجیوش الاسلامیه، ج ۱، ص ۱۱۷؛ توضیح المقاصد وتصحیح القواعد، ج ۱، صص ۴۱۳ و ۵۱۵.

۲- رحله ابن‌بطوطه، ص ۹۶.

ص: ۴۴

میکرد که خداوند فرود میآید و در بالا و پایین وجود دارد». (۱) وهابیت که خداوند را در حد یک انسان، تنزل داده و میپندارند که همچون انسانها راه میرود و از جایی به جایی منتقل میگردد، در برابر این استدلال اهل توحید چه پاسخی دارند:

یکی از صفات سلبی خداوند، نفی مکان و جهت برای اوست؛ به این معنا که خداوند در جهت خاصی قرار نمیگیرد و موجودی نیازمند مکان نیست تا جا و مکانی را اشغال کند، زیرا مکان از عوارض و خواص جسم است، در حالی‌که خداوند منزه از جسم است. (۲)

جسم از یک سو محدود و از طرف دیگر محتاج و نیازمند است، ولی خداوند نه محدود است و نه احتیاج و نیاز به ساحت او راه دارد، لذا خداوند خود را در قرآن، بدون مکان، معرفی نموده است و بر آن تأکید دارد:

الف) وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ واسِعٌ عَليمٌ(بقره: ۱۱۵)

مشرق و مغرب، از آن خداست! و به هر سو رو کنید، خدا آنجاست! خداوند بی‌نیاز و داناست!

ب) هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ما كُنْتُم(حدید: ۴)

و هر جا باشید او شماست.

۱- تاریخ المذاهب الاسلامیه، ابوزهره، ص ۳۲۰.

۲- توحید، علی بن بابویه(شیخ صدوق)، ص ۹۸.

ص: ۴۵

ج) وَ هُوَ الَّذی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلهٌ وَ هُوَ الْحَکیمُ الْعَلیمُ(زخرف: ۸۴)

او کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود و او حکیم و علیم است.

د) وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ(ق: ۱۶)

ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم و ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم!

امام صادق(ع) می‌فرماید: «خداوند از زمان و مکان برتر و از حرکت و سکون بالاتر است، بلکه آفریدگارِ زمان و مکان و سکون و حرکت می‌باشد». (۱)

۸. رؤیت خدا با چشم سر

وهابیت مدعی رؤیت خداوند با چشم سر است. اکنون باید پرسید که وهابی‌ها این دیدگاه ابن‌تیمیه و ابن‌قیم را که میگویند خداوند با چشم سر دیده می‌شود و همان‌طوری که قرص ماه و خورشید را میبینید خدا را نیز خواهید دید و در دیدار خداوند هیچ فشار و ناراحتی بر شما وارد نخواهد شد، چگونه توجیه می‌کنند؟ (۲)

۱- بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۳، ص ۳۰۹.

۲- منهاج السنه، ج ۳، ص ۳۴۱؛ الفتاوی الکبری، ج ۱، ص ۴۳۸؛ مجموع الفتاوی، ج ۳، صص ۱۴۰ و ۳۹۰؛ ج ۵، صص ۱۰۷ و ۱۷۷؛ ج ۶، ص ۴۲۱؛ ج ۱۱، ص ۴۸۱؛ ج ۱۸، ص ۲۰۰؛ درء تعارض العقل والنقل، ج ۱، ص ۲۵۲؛ بیان تلبیس الجهمیه، ج ۱، ص ۳۵۰؛ ج ۲، صص ۸۴، ۴۰۶ و ۴۱۸؛ توضیح المقاصد وتصحیح القواعد، ج ۲، ص ۵۷۱؛ حادی الارواح، ج ۱، صص ۲۱۰، ۲۲۷ و ۲۲۸.

ص: ۴۶

ابن تیمیه در اثبات مدعای خود می گوید: «خطای کسانی که قائل به رؤیت خداوند هستند، کمتر از خطای کسانی است که رؤیت خداوند را نفی می کنند». (۱) او برای امکان رؤیت خدا چنین استدلال می کند:

هر چیزی که وجودش کامل‌تر باشد برای دیدن سزاوارتر است و از آنجا که خداوند اکمل موجودات است برای دیده شدن از غیر او سزاوارتر است و در نتیجه خداوند باید دیده شود. (۲) این عقیده افزون بر اینکه مستلزم تجسیم و تشبیه و امثال اینهاست، با آیات صریح قرآن، تضاد دارد، از جمله آیه:

لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ(انعام: ۱۰۳)

چشم‌ها او را نمی‌بینند ولی او همه چشم‌ها را می‌بیند و او بخشنده(انواع نعمت‌ها و با خبر از دقایق موجودات) و آگاه(از همه) چیز است.

این آیه، رؤیت خدا را با چشم سر به طور مطلق، نفی میکند، لذا بر بطلان این عقیده، دلالتی صریح دارد.

افزون بر آن، ابن‌تیمیه در این ادعا دچار اضطراب شده، زیرا، بنابر عقیده او، خطای قول به رؤیت، کمتر از خطای قول به نفی رؤیت است، ازاین‌رو، قول به رؤیت را پذیرفته؛ در حالی که خطا چه کم باشد و چه

۱- منهاج السنه، ج ۱، ص ۲۱۷.

۲- منهاج السنه، ج ۱، ص ۲۱۷.

ص: ۴۷

زیاد، به هر حال خطاست و قابل پـذیرش نیست. از سوی دیگر، اسـتدلال او بر سـزاواربودن رؤیت خداونـد متعال، هیـچ پایه عقلی و نقلی نـدارد و نیز هیـچ‌گونه تلازم عقلی، بیـن اکملیت موجـود و رؤیت آن وجـود نـدارد؛ زیرا اگر چنین تلازمی وجـود می‌داشت، خداونـد متعال باید در منظر همگان، بهتر، آسان‌تر و بیشتر از موجودات مادی در معرض دید قرار میگرفت، در حالی که هیچ کسـی نگفته که خدا را دیده است.

ابن تیمیه، خود به وجود تناقض در قول به رؤیت اقرار نموده و آن را با تناقضش پذیرفته است. او میگوید:

اگرچه در این قول تناقض وجود دارد چون از یک طرف بایـد قایل شویم که خدا دیده میشود و از طرف دیگر باید بگوییم خداوند دارای جهت نیست، ولی این تناقض بهتر است از اینکه گفته شود خداونـد اصلًا دیـده نمی‌شود. چون رؤیت خداونـد موافق با حکم عقل است. (۱) او با این گفتار، هم عقیـده‌ای که مبتنی بر تناقض است را پـذیرفته و هم در دام تناقض دیگری افتاده است. زیرا او از یک طرف میگویـد در قول به رؤیت خداونـد تناقض وجود دارد و از طرف دیگر میگویـد رؤیت خداوند موافق با حکم عقل است. در حالی‌که مسئله استحاله تناقض از بارزترین و روشن‌ترین موضوعات حکم عقل است، پس چگونه چیزی که در آن تناقض وجود دارد، می‌تواند با حکم عقل موافق باشد؟!

۱- منهاج السنه، ج ۲، ص ۷۶.

ص: ۴۸

۹. افراط در رؤیت خدا

وهابیها در مسئله رؤیت خدا به حدی افراط نموده‌اند که هر انسان عاقلی را بُهت‌زده و حیران می‌کند.

ابن تیمیه، معتقد است که در روز قیامت، خداوند با قیافه مبدل پیش مردم میآید و خود را معرفی میکند و میگوید من خدای شما هستم ولی مردم در جواب میگویند ما تو را نمیشناسیم و از تو به خدا پناه می بریم. اگر خدای ما بیاید، ما او را میشناسیم. سپس خداوند با قیافه اصلی خودش پیش آنها میآید و خود را معرفی میکند و آنها می گویند: بلی تو خدای ما هستی و به دنبال خدا به سوی بهشت روانه می‌شوند! (۱) آیا وهابیت با این سخنان سخیف و غیرمعقول که درباره رؤیت خداوند دارند و شنیدن آن برای هر مسلمانی غیر قابل تحمل است، خداوند تبارک و تعالی را به بازی نگرفته‌اند؟ آنان خداوند را به کاری متهم نموده‌اند که حتی از یک انسان معقول و موجه هم سر نمی‌زند.

آنان باید پاسخ دهند که خداوند این کار را برای چه منظوری انجام می‌دهد؟ آیا- العیاذ بالله- او می‌خواهد با این کار با بندگانش بازی کند؟! و آیا چهره به چهره‌شدن با خداوند مستلزم عارض‌شدن عوارض بر او نیست.

پرسش دیگر این است که مردم چگونه متوجه میشوند که او، خدای آنان نیست، در حالی‌که با همان چهره مبدل هم او باید خدا باشد، چون تغییر چهره باعث تغییر ذات خدا نمیشود. مگر اینکه گفته شود خدایی

۱- بغیة المرتاد، ابن‌تیمیه، ص ۴۵۳؛ مجموع الفتاوی، ج ۶، ص ۴۹۲؛ حادی الارواح، ج ۱، ص ۲۰۷.

ص: ۴۹

خداوند، به چهره اوست نه ذات او!

نکته دیگر اینکه برای بار دوم که خدا با چهره اصلی ظاهر میشود، چه مشخصات خدایی در او وجود دارد که مردم او را به عنوان خدا می‌شناسد؟ آیا مردم او را قبلًا در دنیا دیده‌اند که در قیامت، او را با چهره اصلی‌اش میشناسند. اگر دیده‌اند چگونه ودر کجا دیده‌اند؟ و تفاوت بین چهره اصلی و مبدل خدا در چیست؟

۱۰. تمسک به ظاهر روایات در مسئله توحید

وهابیت با متکلمان مسلمان و همچنین عموم مسلمانان سر ستیز در پیش گرفته‌اند. آنان حتی با آموزه‌های مسلّم و مورد قبول همه مذاهب اسلامی نیز به مخالفت برخاسته‌اند.

آنان در آموزه توحید که اساس همه باورهای مکتب نجات‌بخش اسلام است، به ظواهر برخی روایات تمسک نموده، برای خداوند تبارك و تعالی صورت، دست، پا، کتف، کمر و انگشتان و .. ساخته‌اند. ابن‌تیمیه در کتاب الفتاوی به صراحت مینویسد:

آنچه در قرآن و سنت ثابت شده و اجماع و اتفاق پیشینیان بر آن است حق است، حال اگر از این امر لازم آید که خداوند، متصف به جسم بودن شود، اشکالی ندارد، زیرا لازمه حق نیز حق است. (۱) ابوزهره در کتاب «تاریخ المذاهب الاسلامیه» مینویسد:

۱- الفتاوی، ج ۵، ص ۱۹۲.

ص: ۵۰

وهابیت تمام اوصاف خدای سبحان یا امور مربوط به وی را که در قرآن کریم یا سنت آمده است، مانند محبت، غضب، دشمنی، خشنودی، فرود آمدن نزد مردم در تکههایی از ابر را برای خود اثبات میکنند و استقرار او بر عرش و داشتن دست و صورت را ثابت میدانند، بدون اینکه این آیات را به تأویل برند یا بر خلاف ظاهر آن تفسیر کنند. (۱) ابن‌الوردی نیز میگوید: «ابن تیمیه به خاطر قول به تجسیم زندانی شد». (۲) همچنین ابن‌حجر مکی هیثمی شافعی گفته است: «ابن تیمیه نسبت به ساحت مقدس خداوند جسارت نموده، در حق او، ادعای جهت و جسمانیت کرده است». (۳)

۱۱. صورت برای خداوند

وهابیت معتقد است که خداوند عظیم‌الشأن صورتی شبیه انسان دارد. بی‌گمان، هر مسلمانی که کمترین آشنایی با معارف و آموزه‌های بلند اسلامی داشته باشد می‌داند، توحیدی که دین مقدس اسلام به عنوان آخرین و کامل‌ترین دین مطرح نموده با تشبیه و تجسیم در تضاد است، ولی وهابیت در حالی‌که همه طوایف اسلامی را به شرک متهم میکند، با استفاده از ظواهر برخی روایات مبهم، برای خداوند صورتی چون صورت انسان ساخته‌اند؟

۱- تاریخ المذاهب الاسلامیه، محمود ابوزهره، ج ۱، ص ۲۳۵.

۲- تتمة المختصر، ج ۲، ص ۳۶۳.

۳- معالم الفتن، سعید ایوب، ج ۲، ص ۴۱۴.

ص: ۵۱

ابن‌تیمیه (۱) و ابن‌قیم (۲) میگویند که صورت انسان، شبیه به صورت خداوند است و در این رابطه، روایتی را چنین نقل نموده‌اند: وقتی یکی از شما با برادرش نزاع و مخاصمه میکند، از سیلی و لطمه زدن به صورت طرف نزاع خودداری نماید، زیرا خداوند «آدم» را مانند صورت خودش آفریده است؟!

مفهوم این سخن این است که خداوند صورتی دارد و صورت انسان را نیز چون صورت خود آفریده است؟!

وهابیان صرف وجود روایت در منابع را دلیل بر صحت آن میدانند، در حالی که روایات زیادی در کتب روایی وجود دارد که جزء اسرائیلیات بوده، با هدف و انگیزه خاصی وارد منابع روایی شده‌اند. بزرگان اهل‌سنت نیز به این نکته توجه داشته و در کتب و آثارشان از وجود چنین پدیده‌های خبر داده‌اند (۳) حتی خود ابن‌تیمیه نیز به وجود اسرائیلیات در میان مجموعه‌های حدیثی اشاره کرده است. (۴) به هرحال بنابر قاعدهٔ مسلم، میان اهل علم باید هر روایتی را، خصوصاً در مسئله اساسی و مهمی چون توحید، نخست از نگاه سند مورد توجه و دقت قرار داد و درستی سند را احراز و مشخص نمود. بعد از آن نیز باید دید که روایت با مبانی مسلم و ضروریات دین و نص

۱- الجواب الصحیح، ابن‌تیمیه، ج ۳، ص ۴۴۴.

۲- حادی الارواح الی بلاد الاقراح، ج ۱، ص ۱۰۳.

۳- البدایهٔ والنهایهٔ، اسماعیل بن کثیر، ج ۲، ص ۱۳.

۴- مجموع الفتاوی، ج ۱۱، ص ۴۵۲.

ص: ۵۲

قرآن کریم در تضاد نباشد. اکنون سؤال این است که چرا وهابیها از این نکته اساسی غافلاند؟

بدیهی است که روایت مورد استناد وهابیت با مبانی و اصول اسلام منافات دارد. اما از نگاه سند بنا به گفته علامه شرف‌الدین و دیگران، این حدیث از اسرائیلیات بوده و از متن تورات گرفته شده است. در قسمت ۲۷ از اصحاح اول از سفر پیدایش وارد شده است که «خداوند انسان را به صورت «الله» خلق نمود». (۱)

۱۲. تصور اعضا و جوارح برای خداوند

اندیشه تجسیم چنان در تار و پود رهبر فکری وهابیت ریشه دوانده که مقام و منزلت خداوند را در حد یک انسان معمولی تنزل داده به گونه‌ای که خداوند متعال را محتاج اعضا و جوارح پنداشته است.

ابن‌تیمیه در کتاب منهاج السنه (۲) و دیگر آثارش به صراحت تمام می‌گوید خداوند دارای دو دست است که هرکدام از این دو دست کار مخصوص به خودشان را انجام میدهند و در کار همدیگر دخالت نمی‌کنند او در این رابطه، حدیثی نقل میکند و آن را صحیح میداند و در کتاب «دقایق التفسیر» میگوید: «خداوند در روز قیامت دست خود را داخل آتش جهنم میکند و هرکه را بخواهد بیرون می‌آورد «... وَأَنَّهُ

۱- یهود فی ثوب الاسلام، شرف‌الدین، صص ۵۵ و ۷۷.

۲- منهاج السنة، ج ۱، ص ۱۳۹؛ درء التعارض، ج ۷، ص ۱۲؛ الحسنة والسيئة، ص ۱۰۲؛ مجموع الفتاوی، ج ۸، ص ۹۵؛ دقايق التفسير، ج ۲، ص ۱۷۱.

ص: ۵۳

يُدخِلُ فِى النارِ يَدَهُ حَتّى يُخرِجَ مَن ارادَهُ». (۱) ابن قيم در «صواعق المرسله» ميگويد: «خداوند، آسمان را با يک دستش گرفته و زمين را با دست ديگرش گرفته است». (۲) او در جاى ديگرى نيز ميگويد كه خداوند، سه چيز را مخصوصاً با دست خودش خلق كرده است: يكى آدم و ديگرى جنت فردوس، ولى از سومى نامى نبرده است. (۳) آيا اعتقاد به وجود دست و پا براى خداوند، ملازم با جسميت و شباهت خداوند به خلق نيست؟ اين عقيده چگونه با توحيد سازگار است؟ آيا وهابيت مى‌تواند به اشكالاتى كه بر اين پندار مترتب است پاسخ دهد؟ اگر خداوند- العياذ بالله- داراى دستهايى با ويژگى‌هاى مذكور است، حتماً بايد نيازمند به آنها باشد، حال مى‌گوييم كه آنان اين نيازمندى و احتياج خداوند را چگونه توجيه خواهند نمود؟ در حالى‌كه او غنى بالذات است و به هيچ چيزى نيازمند و محتاج نمى‌باشد، زيرا خود خداوند فرموده است: إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِى الْحَمِيدُ(حج: ۶۴).

غزالى يكى از دانشمندان اهل سنت در نقد اينگونه پندارها مى‌گويد:

دست و يا عضوى با ويژگيهايى كه در انسان وجود دارد، درباره خداوند متعال محال است و خداوند از اين امور مبراست.

۱- منهاج السنه، ج ۱، ص ۱۳۹؛ درء التعارض، ج ۷، ص ۱۲؛ الحسنة والسئية، ص ۱۰۲؛ مجموع الفتاوى، ج ۸، ص ۹۵؛ دقايق التفسير، ج ۲، ص ۱۷۱.

۲- صواعق المرسله، ج ۱، ص ۲۷۰.

۳- صواعق المرسله، ج ۱، ص ۲۷۱.

ص: ۵۴

اگر کسی به ذهنش خطور کند که خداوند، جسمی مرکب از اعضاست، بت‌پرست است؛ زیرا هر جسمی آفریده خداست و پرستش آفریدگان کفر است و اگر بت‌پرستی کفر به شمار میرود، بدین سبب است که بت، مخلوق است. (۱)

۱۳. کفش‌های طلایی خداوند

توجه به ظواهر و عدم تعقل در متون روایی باعث شده است که وهابیها معتقد گردند خداوند– العیاذ بالله– دارای کتف، کمر، انگشتان و پا و کفش‌هایی از جنس طلاست.

ابن تیمیه، در کتاب منهاج السنهٔ (۲) و کتب دیگر و ابن‌قیم، شاگردش در «حادی الارواح» (۳) می‌گویند خداوند دارای پاست، به این بیان که در روز قیامت، جهنم پر نمی‌شود و مرتب از خداوند میخواهد که چیزی در آن بریزد. خداوند نیز هرچه از انسان‌ها داخل جهنم می‌افکند بازهم پر نمی‌شود و فریاد «هل من مزید» جهنم بلند است تا اینکه خداوند پایش را داخل جهنم می‌گذارد و آنگاه جهنم پر می‌شود و می‌گوید: «قط قط» بس است بس است!

در کتاب دقایق التفسیر و کتب دیگر آمده که خداوند دارای ساق

۱– تاریخ المذاهب الاسلامیه، ص ۳۲۷.

۲– منهاج السنه، ج ۵، ص ۱۰۰؛ بیان تلبیس الجهمیه، ج ۲، ص ۱۶۷؛ اجتماع الجیوش الاسلامی، ج ۱، ص ۱۰۰؛ مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۱۳۹؛ الفتاوی الکبری، ج ۵، ص ۹۶.

۳– حادی الارواح، ج ۱، ص ۲۷۸؛ روضهٔ المحبین، ابن قیم، ج ۱، ص ۴۲۷؛ شرح قصیده ابن‌قیم، ج ۱، ص ۱۳۱.

ص: ۵۵

است و در این رابطه، روایتی بـدین‌گونه نقـل می‌کنـد: «در روز قیـامت سـاق خود را نشـان میدهـد و تمـام مردان و زنان با ایمان در مقابل خـدا به سـجده میافتند». (۱) ابن تیمیه در مقابـل کسـانی‌که گفتهانـد، ائمه حـدیث از این روایت، اعراض کردهانـد به شـدت مخالفت نموده و گفته است: «اینکه ائمه از این‌گونه روایات اعراض نمودهاند بهتانی عظیم است» (۲).

تقی الدین حصنی دمشقی عالم بزرگ اهل‌سنت(م ۸۲۹ ه. ق) در کتاب «دفع الشبهه عن الرسول و الرساله» از ابن‌تیمیه نقل میکند که وی معتقـد بوده است خداونـد درحـالی که کفش‌هـایی از طلاـ در پـایش است به آسـمان دنیـا فرود می‌آیـد: «وفی رجلیه نعلان من الذهب» (۳)؛ «در پای خداوند، دو پای‌پوش از طلاست».

آیا در مواجه با این پندارها، جز سخن مولانا جلال‌الدین بلخی چه می‌توان گفت:

گند کفر تو جهان را گنده کرد کفر تو، دیبای دین را ژنده کرد

چارق و پاتابه، لایق مر توراست آفتابی را چنین‌ها کی رواست

گر نبندی زین سخن تو حلق را آتشی آید بسوزد خلق را

آتشی گرنامدست، این دود چیست جان سیاه گشته، روان مردود چیست

۱- دقایق التفسیر، ج ۲، ص ۱۷۱؛ الفتاوی الکبری، ج ۵، ص ۳۰۲؛ مجموع الفتاوی، ج ۷، ص ۲۷۵؛ اجتماع الجیوش الاسلامی، ج ۱، ص ۳۴؛ الصواعق المرسله، ج ۱، ص ۲۵۲؛ حادی الارواح، ج ۱، ص ۲۱۲.

۲- دقایق التفسیر، ج ۲، ص ۱۷۱.

۳- دفع الشبهه عن الرسول والرساله، ابوبکر بن محمد الحصنی الدمشقی، ص ۹۹.

ص: ۵۶

دوستی بی‌خرد، خود دشمنی است حق تعالی زین چنین خدمت، غنی است

شیر، او نوشد که در نشو و نماست چارق او پوشد که او محتاج پاست

با که می‌گویی تو این باعمّ و خال جسم و حاجت در صفات ذوالجلال (۱)

۱۴. دو انگشت برای خداوند

آیا برای یک مسلمان که از اصول و مبانی اسلام آگاهی نسبی دارد، قابل قبول است که مقلب‌القلوب بودن خداوند، که در ادعیه و روایت آمده است، به این معنا باشد که خداوند- العیاذ بالله- قلبهای مؤمنین را با دو انگشت خود گرفته است؟

ابن تیمیه در کتاب «تلبیس الجهمیه» میگوید:

ما به اینکه خداوند، مقلب‌القلوب است و قلب‌ها بین دو انگشتان او قرار دارد ایمان داریم. «ان االقلوب بین اصبعین من اصابعه و انه یضع السموات علی اصبع و الارضین علی اصبع» (۲)؛ «قلب‌ها بین دو انگشت از انگشتان خدا قرار دارد و آسمان‌ها بر یک انگشت و زمین‌ها بر یک انگشت قرار دارد».

۱۵. درگوشی صحبت کردن خدا

از دیدگاه وهابیان، خداوند در قیامت با مردم درگوشی صحبت می‌کند.

۱- مثنوی معنوی، جلال الدین محمد مولوی، ص ۲۴۹.

۲- بیان تلبیس الجهمیه، ج ۲، ص ۱۷.

ص: ۵۷

ابن قیم الجوزی، شاگرد ابن‌تیمیه در کتاب «طریق الهجرتین» می‌گوید:

خداونـد در روز قیامت، کنار بنـده مؤمن قرار می‌گیرد و با او درگوشـی حرف می‌زند و بنده مؤمن آن‌چنان به پروردگارش نزدیک می‌شود که با خـدا پهلو به پهلو قرار می‌گیرد و خداونـد کتف خودش را بر او می‌گـذارد و مشـغول صـحبت می‌گردنـد. خداونـد از بنـده‌اش می‌پرسد: به یاد داری که فلان گناه را مرتکب شدی؟ او می‌گوید: آری، آری و به تمام گناهانش اعتراف می‌کند. (۱) آیا این دیدگاه افزون بر اینکه مستلزم پذیرش اعضا و جوارح برای خداوند است، خدا را در حد یک انسان قرار نمی‌دهد؟

۱۶. کمر خدا

در مـذهب وهابیت، خداونـدماننـد انسان دارای کمر است. ابن‌تیمیه، خـدای سـبحان را چون انسان، دارای کمر می‌داند و می‌گوید: «وقـتی خداونـد، رحم(قرابت) را خلق کرد، رحم بلنـد شـد و کمر خـدا را محکم گرفت!» (۲) البته این پنـدارها چنان بـدیهی الفساد است که به هیچ نقد و تحلیل علمی نیاز ندارد، زیرا کسـی که از آموزه‌ها و معارف اسـلامی آگاهی اندکی داشته باشد، می‌داند که روح اسلام با چنین مطالبی سازگاری ندارد.

۱- طریق الهجرتین، ص ۳۷۳.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۱۴، ص ۳۲.

ص: ۵۸

آیا معنای توحیدی که پیامبر اعظم حضرت محمد(ص) به بشریت معرفی نمود و در راه استقرار آن، از سوی آن حضرت و اهلبیت(علیهم السلام) و اصحاب کرام تلاش‌ها و از خودگذشتگی‌های فراوانی صورت گرفت، این است که گفته شود خداوند دارای کتف، کمر، انگشتان و غیره است؟

به هرحال، توحیدی که وهابیت آن را ترویج می‌کند، بر پایه تجسیم و تشبیه استوار است و صریحاً با تعالیم قرآن و احادیث نبوی منافات دارد و با مبانی بلند اسلام، در تضاد و تهافت است. در قرآن، آیات بسیاری وجود دارد که به طور صریح، مسئله تشبیه را رد می‌کند:

الف) لَیسَ کَمِثْلِهِ شَیءٌ وَهُوَ السَّمیعُ الْبَصیر(شورا: ۱۱)

هیچ چیز همانند او نیست و او شنوا و بیناست.

ب) وَلَمْ یَکُن لَّهُ کُفُوًا أَحَدٌ(اخلاص: ۴)

و هیچ کس مانند او نیست.

فَلا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثالَ إِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ(نحل: ۷۴)

پس، برای خدا امثال(و شبیه‌ها) قائل نشوید! خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

روشن است که مفاد این آیات کریمه و آیات دیگر نفی هر گونه تشبیه از خدا است.

مولای موحدان امام علی(ع) دراین‌باره می‌فرماید:

مَا وَحَّدَهُ مَنْ کَیَّفَهُ وَلاحَقِیقَتَهُ أَصَابَ مَنْ مَثَّلَهُ وَلاإِیّاهُ عَنَی مَنْ شَبَّهَهُ وَلاصَمَدَهُ مَنْ أَشَارَ إِلَیْهِ وَ تَوَهَّمَه ... (۱)

۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸۶.

ص: ۵۹

کسی که برای خدا کیفیتی قائل شد، یگانگی او را انکار کرده و آن کس که همانندی برای او قرار داد به حقیقت خدا نرسیده است. کسی که خدا را به چیزی تشبیه کرد به مقصد نرسید؛ آن کسی که به او اشاره کند یا در وهم آورد خدا را بی‌نیاز ندانسته است.

۱۷. تعجب و خنده خداوند

وهابیت میگوید: «بر خداوند تعجب، خنده و مانند آن عارض می‌شود». آنها می گویند:

خداوند از حال دو نفر خنده‌اش می گیرد و آن در جایی است که شخصی، شخص دیگر را بکشد و هردو وارد بهشت شوند؛ یعنی خداوند به خاطر اینکه قاتل و مقتول، هر دو وارد بهشت می‌شوند می‌خندد. (۱) همچنین در مورد آخرین کسی که وارد بهشت می‌شود، گفته‌اند:

در روز قیامت، شخصی از خداوند چیزی می‌خواهد و خداوند به او عطا می کند و از او تعهد می گیرد که دیگر چیزی از خداوند نخواهد، لکن او به تعهدش عمل نمی کند و دوباره از خداوند چیزی میخواهد تا اینکه به در بهشت نزدیک می‌شود؛ همین که صدای اهل بهشت را میشنود، عرضه می‌دارد: خدایا مرا داخل بهشت بگردان. خداوند می گوید: ای پسر آدم چیست که تو را راضی کند. اگر دو برابر دنیا را به تو بدهم راضی

۱- الجواب الصحیح، ج ۳، ص ۴۴۴؛ حادی الارواح الی بلاد الافراح، ج ۱، ص ۱۰۳.

ص: ۶۰

می گردی؟ او می گوید: خدایا تو که خدای عالمیانی مرا استهزا و مسخره می کنی؟ اینجاست که خدا می‌خندد و می گوید من تو را استهزا نمی‌کنم!؟ (۱) آیا این تعبیرات نسبت به خداوند، مستلزم آن نیست که خداوند از وقایع و حوادث خارجی منفعل و متاثر گردد؟

قطعاً چنین چیزی در ساحت ربوبی او راه ندارد؛ یعنی محال است حالت تازهای برای او پیدا شود که پیش از آن نداشته است، چون این حالت تازه، اگر صفت و کمال است، بایـد از اول دارا باشد و اگر نقص است، نباید بعد از این دارا شود و نیز اگر از لوازم ذات خود اوست از ازل با او بوده و اگر از غیر است، باید غیر او که ممکنات هستند در او تأثیر کنند و این، محال است. (۲) ممکن است گفته شود که اگر ذات خداوند، از چنین حالاتی پیراسته است، چرا خدا در قرآن مجید با برخی از این صفات چون خشم و غضب و نسیان توصیف شده است؟

در پاسخ بایـد گفت که مقصود واقعی از این آیات معنای کنائی آنهاست و علت اینکه این الفاظ درباره خدا به کار رفته است، این است که ذات او، اگر چه از این حالات و دگرگونی‌ها پیراسته است، اما آثار آنها که کیفر و پاداش است، از ساحت او دور نیست. به عبارت دیگر، مقصود از خشم خدا بر افراد کافر، جز همان اثر خشم که مؤاخذه و کیفر

۱- حادی الارواح، ج ۱، ص ۲۷۶؛ توضیح المقاصد وتصحیح القواعد، ج ۱، صص ۲۲۰ و ۲۳۸.

۲- کشف المراد، ابن مطهر حلی، ص ۴۱۰.

ص: ۶۱

باشد، چیز دیگری نیست.

همین سخن را میتوان درباره رضای خدا نیز بیان کرد. مقصود از رضایت، درباره فردی، جز پاداش نیک چیز دیگری نیست و منظور از اینکه خداونـد از بنـدگان خـود راضـی است، این است که چـون آنـان به دسـتورهای الهی گوش فرا می‌دادهانـد، همگی پـاداش خواهند داشت.

در حـدیثی از امـام جعفر صادق(ع) آمـده است: «غَضَبُ اللهِ عِقابُهُ وَ رِضاهُ ثَوَابُهُ» (۱)؛ «خشم خدا، کیفرهای او و خشـنودی او پاداش اوست».

از لوازم دیگر این امور، تغییر و احتیـاج است که از صـفات ذاتی ممکنات می‌باشـد، نه از صـفات خداونـد که خالق همه چیز و همه کس است.

از این گذشـته، تعجب هنگامی حاصل می‌شود که نسـبت به چیزی، جهل وجود داشـته باشد و بعد آشـکار گردد، بر این اساس باید گفت، بنابر عقیده وهابیت، خداوند در ابتدا نسبت به این اموری که موجب تعجب و خنده او می‌شود، العیاذ بالله، جاهل بوده است!

۱- بحارالانوار، ج ۴، ص ۶۳.

ص: ۶۲

ص: ۶۳

فصل دوم: ابن تیمیه، وهابیت و نبوّت

اشاره

از نگـاه قرآن و سـنت، پیـامبران الهی(علیهم السـلام) بـا عنـایت الهی، از هر گنـاه معصوم و پاک‌انـد و در گفتار و رفتار خود اشـتباه نمی‌کنند؛ همان‌طور که درباره پیامبر گرامی اسلام(ص) آمده است:

وَ مَا یَنطِقُ عَنِ الهَوَی* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَی(نجم: ۳ و ۴)

و از روی هوا، سخن نمی‌گوید. نیست این سخن جز آنچه بدو وحی می‌شود.

از این گذشته، انبیا از مخلصینی هستند که در قرآن، از تسلط شیطان

ص: ۶۴

و اغوای او استثنا شده‌اند.

قرآن کریم، گروهی از انسان‌ها را مخلَص (۱) نامیده است که حتی ابلیس هم طمعی در گمراه‌کردن ایشان نداشته و ندارد، زیرا در جایی که سوگند یاد کرده که همه فرزندان آدم(ع) را گمراه می‌کند، مخلَصین را استثنا کرده است:

قَالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ* إِلَّا عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ(ص: ۸۲- ۸۳)

گفت: به عزت تو سوگند که همگان را گمراه کنم، مگر آنها که از بندگان مخلص تو باشند.

بی‌شک، طمع‌نداشتن ابلیس در گمراهی ایشان، به خاطر مصونیتی است که از گمراهی و آلودگی دارند، وگرنه دشمنی وی شامل ایشان هم می‌شود و در صورتی که امکان می‌داشت، هرگز دست از گمراه‌کردن ایشان برنمی‌داشت.

بنابراین، عنوان «مُخلَص» مساوی با «معصوم» خواهد بود، چنان‌که قرآن کریم، تعدادی از انبیا را از مخلصین شمرده؛ از جمله در سوره «ص» می‌فرماید:

وَ اذْکُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِیمَ وَ إِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ أُوْلِی الْأَیْدِی وَ الْأَبْصَار* إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَةٍ ذِکْرَی الدَّار وَ إِنَّهُمْ عِندَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَینَ الْأَخْیَار(ص: ۴۵- ۴۷)

۱- باید توجه داشت که مخلَص(به فتح لام) غیر از مخلِص(به کسر لام) است. واژه اول بر این دلالت دارد که خدا، شخص را خالص کرده، ولی معنای دومی این است که خود شخص، اعمالش را با اخلاص انجام می‌دهد.

ص: ۶۵

و به خاطر بیاور، بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را، صاحبان دست‌ها(ی نیرومند) و چشم‌ها(ی بینا!) ما آنها را با خلوص ویژه‌ای خالص کردیم و آن یادآوری سرای آخرت بود! و آنها نزد ما از برگزیدگان و نیکان‌اند.

در سوره مریم نیز می‌فرماید:

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ مُوسی إِنَّهُ کانَ مُخْلَصاً وَ کانَ رَسُولًا نَبِیًّا(مریم: ۵۱)

و در این کتاب(آسمانی) از موسی یاد کن، که او مخلص بود و رسول و پیامبری والا مقام.

با وجود این دلایل قرآنی که بر پاکی و عصمت انبیا دلالت دارد، فرقه وهابیت، افعال ناشایست و خطاهایی را به پیامبران الهی نسبت داده‌اند که به تعدادی از آنها اشاره می گردد:

۱. نفی تقدس از پیامبران

وهابی‌ها(که غیر از خود، همه فرق اسلامی را کافر، مبتدع و مشرک می‌دانند) برای پیامبران الهی هیچ‌گونه تقدس و مقامی فوق انسان‌های عادی قایل نیستند. آنان در جهت سست‌نمودن پایه‌های نبوت و مبانی اعتقادی مسلمانان، با کمال جسارت و اهانت، پیامبران بزرگ را در معرض اتهام‌های ناروای خود قرار داده، اوصافی را از آنان نفی می‌کنند که خداوند برای آنها قرار داده و در عوض به جای آن، صفات و خصایص ناپسندی را که سزاوار یک انسان عادی هم نیست به آنها نسبت داده‌اند.

عقاید وهابیت، مبتنی بر انکار عصمت انبیاست. آنان معتقدند که

ص: ۶۶

پیامبران الهی نه تنها هیچ مصونیتی در برابر معصیت و نافرمانی خدا ندارند، بلکه گناه و معصیت را برای آنان لازم دانسته، آن را مایه کمال و علت دسترسی آنها به مقامات بالاتر معنوی می‌شمارند.

ابن تیمیه، در دفاع از کسانی که عصمت انبیا را نمی‌پذیرند و صدور گناهان صغیره و کبیره را از آنها جایز می‌دانند می گوید: درست است که این گونه گناهان از انبیا سر می‌زند، اما آنان بر این گناهان، استقرار نمی‌یابند، بلکه با توبه به مقام بالاتری از مقام قبل از ارتکاب معصیت خود نایل می گردند. (۱) آیا با پذیرش این عقیده وهابیت در مورد انبیا، تفاوتی بین پیامبران الهی و سایر انسانها باقی میماند؟

بدیهی است که لازمه عدم مصونیت پیامبران از گناه و نافرمانی خدا، این است که آنان هیچ تقدسی نخواهند داشت و به همان علتی که بندگان غیرمعصوم، مرتکب گناه میشوند، پیامبران نیز تحت تأثیر این عوامل قرار گرفته، مرتکب گناه خواهند گردید!

وقتی که برای پیامبران، در برابر گناه و معصیت، هیچ مصونیتی از جانب خداوند وجود نداشته باشد، چه تضمینی وجود دارد که آنان لااقل در انجام برخی از وظایف شرعی و انسانی خود کوتاهی نکنند و با وجود این فرض، انسان‌ها بر طبق چه معیاری باید به آنان اعتماد داشته باشند؟

از سوی دیگر هر گاه که بر لزوم اعتماد مردم نسبت به پیامبران، دلیلی

۱- منهاج السنهٔ النبویهٔ، ج ۲، ص ۸۳.

ص: ۶۷

وجود نداشته باشد، چه الزامی بر وجوب پیروی مردم از آنان وجود خواهد داشت؟ آیا با پذیرش این عقیده، پایه‌های نبوت فرو نمی‌ریزد و فلسفه وجودی آن از هم نمی‌پاشد؟

از همه اینها که بگذریم، آیا این پندار با آموزه‌های قرآنی کاملًا در تضاد نیست؟ در حالی که می‌دانیم خداوند متعال، به وجود بندگان مخلص و مصون از اغوا و سیطره شیطان تصریح دارد و می‌فرماید:

قالَ رَبِّ بِما أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ* إِلَّا عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ(حجر: ۳۹– ۴۰)

گفت: پروردگارا چون مرا گمراه ساختی، من نعمت‌های مادی را در زمین در نظر آنها زینت می‌دهم و همگی را گمراه خواهم ساخت؛ مگر بندگان مخلصت را.

مفسران قرآن کریم، از جمله علامه طباطبایی از مفسران شیعه و خطیب، طبری و آلوسی از مفسران اهلسنت گفتهاند که مستثنا در این آیه، بندگانی هستند که خداوند آنان را برای خودش پاک و خالص گردانیده و هیچ راهی را برای تسلط ابلیس بر آنان نگذاشته و آنان را برای عبادت و اطاعت خود بر گزیده است. (۱) در اینجا عین عبارتی را که خطیب، مفسر اهل‌سنت، در این زمینه ذکر کرده است، نقل می‌کنیم:

۱- ر. ک: المیزان، سید محمدحسین طباطبایی، ج ۱۲، ص ۲۴۳؛ التفسیر القرآنی للقرآن، عبدالکریم خطیب، ج ۷، ص ۲۳۸؛ جامع البیان لتفسیر القرآن، محمد بن جریر طبری، ج ۱۴، ص ۲۳؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن، سید محمود آلوسی، ج ۷، ص ۲۹۴.

ص: ۶۸

و فی قوله تعالی:(إِلَّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ)(حجر: ۴۰) استثناء من هـذا الوعید الذی توعد به إبلیس أبناء آدم .. فهو یعرف أن للّه سبحانه و تعالی فی أبناء آدم أصفیاء، أخلصهم لنفسه و اصطفاهم لطاعته و أرادهم لجنته ... و هؤلاء لا سبیل لإبلیس علیهم .. فقد سبقه قضاء الله فیهم و أنهم من أهل جنته و رضوانه ..

و المخلص: هو الخالص من کل سوء، المصفّی من کل شائبة ..

أما من یتسلط علیهم إبلیس و یتمکن من النّیل منهم، فهم أولئک الذین لم یرد لله أن یطهر قلوبهم ولا ـ أن یهدیهم طریقا إلا طریق جهنم .. و فی هذا یقول الله تعالی: وَ مَنْ یُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِکَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَیْئاً أُولئِکَ الَّذِینَ لَمْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ(مائده: ۴۱)

با وجود مخالفت عقیده وهابی‌ها با نص قرآن کریم، طرح این پرسش بجاست که اگر پیامبران الهی در این استثنا جای نگیرند و از بندگان پاک و معصوم خدا نباشند، پس مصداق این مستثنا چه کسانی می‌توانند باشند؟ بنا بر عقیده وهابی‌ها برای این گفته خداوند، هیچ مصداقی نمی‌تواند وجود داشته باشد.

ابن تیمیه برای این سخن که پیامبران با ارتکاب معصیت و توبه به مقام‌های بالاتر راه می‌یابند، چه دلیل نقلی و عقلی دارد؟

آیا لازمه این سخن بی‌پایه، این نیست که پیامبران هر چه بیشتر گناه انجام دهند و به دنبالش توبه کنند، به همان اندازه به مقام‌های بالاتری

ص: ۶۹

می‌رسند؟ گویی از دیدگاه وهابیت، بهتر بود که خداوند، همگان را برای به دست آوردن مقام‌های بالاتر به سوی گناه دعوت می‌کرد، نه به سوی تقوا و دوری از معصیت!

وهابیان بعد از اینکه پنداشته‌اند پیامبران از گناه و معصیت مصون نیستند، با کمال جسارت به برخی از پیامبران بزرگ خدا تهمت های ناروا نسبت داده‌اند! واقعاً هدف آنان از این عمل ناپسند چیست؟

۲. نسبت دروغ به حضرت ابراهیم (ع)

وهابیت، حضرت ابراهیم(ع) را دروغگو میداند. ابن‌تیمیه و شاگرد او، ابن‌قیم و محمدبن عبدالوهاب مؤسس این فرقه، حضرت ابراهیم خلیل، پیامبر اولوالعزم را با نهایت بیشرمی به دروغ‌گویی متهم نموده و می‌گویند که حضرت ابراهیم(ع) در طول عمرش سه بار دروغ گفته است. (۱) آیا این سخن رهبران وهابی، افزون بر اینکه از درون ناپاک آنان حکایت دارد، با عصمت حضرت ابراهیم(ع) منافات ندارد؟ آیا سخن سخیف آنان در مورد آن حضرت، با تمجیدی که خداوند از مقام ابراهیم(ع) دارد، چگونه قابل توجیه است؟ خداوند درباره این پیامبر بزرگ می‌فرماید:

وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمینَ(بقره: ۱۲۴)

۱- منهاج السنه، ج ۲، ص ۴۲۸؛ الفتاوی الکبری، ج ۳، ص ۱۹۲؛ بدایع الفوائد، ابن‌قیم جوزی، ج ۲، صص ۲۴۵ و ۲۴۶؛ شرح کتاب التوحید، ج ۱، ص ۳۹۲.

ص: ۷۰

(به خاطر آورید) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود و او به خوبی از عهده این آزمایش‌ها برآمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم! ابراهیم عرض کرد: از دودمان من(نیز امامانی قرار بده!) خداوند فرمود: پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد!(و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقام‌اند).

علامه طباطبایی می گوید:

مراد از کلمه «ظالمین» در آیه مورد بحث که ابراهیم درخواست کرد امامت را به ذریه من نیز بده و خدای تعالی در پاسخش فرمود: این عهد من به ظالمین نمی‌رسد، مطلق هر کسی است که ظلمی از او صادر شود، هر چند آن‌کس یک ظلم و آن هم ظلمی بسیار کوچک مرتکب شده باشد، حالا فرق نمی کند چه اینکه آن ظلم، شرک باشد و چه معصیت، چه اینکه در همه عمرش باشد، و چه اینکه در ابتدا باشد و بعد توبه کرده و صالح شده باشد، به هرحال، هیچ‌یک از این افراد نمی‌توانند امام باشند. پس امام، تنها آن کسی است که در تمامی عمرش حتی کوچک‌ترین ظلمی را مرتکب نشده باشد. (۱) اگر پندار وهابیان در مورد حضرت ابراهیم خلیل(ع) درست بود، ممکن نبود که خداوند مقام امامت را به او بدهد، زیرا خداوند اعطای

۱- المیزان، ج ۱، ص ۴۱۵.

ص: ۷۱

این مقام را به کسی که مرتکب کوچک‌ترین گناه شده باشد نفی نموده و گناهکاران را در هیچ زمانی شایسته آن نمی‌داند.

افزون بر اینها، خداوند در قرآن به صراحت، آن حضرت را «صدیق» خوانده و چنین می‌فرماید:

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِبْراهِیمَ إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیًّا(مریم: ۴۱)

در این کتاب، ابراهیم را یاد کن، که او بسیار راستگو و پیامبر(خدا) بود!

صدّیق به کسی می‌گویند که بسیار راستگو باشد و در صدق، مبالغه کند؛ یعنی آنچه را که انجام می‌دهد، می‌گوید و آنچه را که می‌گوید، انجام می‌دهد و میان گفتار و کردارش تناقضی نباشد و ابراهیم(ع) نیز چنین شخصیتی داشت. چون در محیطی که یک پارچه وثنی و بت‌پرست بودند، دم از توحید زد. آن حضرت با عمو و معاصران خود و نیز پادشاه بابل درافتاد و خدایان دروغین را بشکست. آن حضرت بر آنچه می‌گفت، مقاومت و ایستادگی می‌نمود، تا جایی که در آتش افکنده شد و در آخر هم همان‌طور که به پدرش(عمویش آزر) وعده داده بود از همه کناره‌گیری کرد و خداوند به پاداش این استقامت، اسحاق و یعقوب را به او ارزانی داشت. از سوی دیگر، خداوند متعال موهبت‌های دیگری را که به وی وعده داده بود به ایشان عطا کرد. (۱) با این وصفی که خداوند برای ابراهیم خلیل ثابت می‌داند، وهابیون چگونه آن حضرت را دروغگو می‌پندارند.

۱- المیزان، ج ۱۴، ص ۷۴.

ص: ۷۲

۳. توهین به حضرت سلیمان (ع)

ابن تیمیه و ابن‌قیم، با بی‌شرمی کامل به حضرت سلیمان(ع) این‌گونه تهمت می‌زنند. آنان معتقدند که حضرت سلیمان گفته است: امشب با صد [یا نود و نه یا هفتاد] زن، همبستر خواهم شد تا هریک از آنان فرزندی جنگجو به دنیا آورد و همه این فرزندان در راه خدا جهاد کنند. کسی که در کنار حضرت سلیمان بود به او گفت بگو ان‌شاءالله، ولی حضرت سلیمان از گفتن این جمله خود داری نمود، در نتیجه از تمام همسرانش فقط یکی آبستن گردید و آن هم تکه گوشتی که انسان کامل نبود به دنیا آمد. (۱) گذشته از اینکه این کار از حیث زمانی در یک شب امکان‌پذیر بوده یا خیر، مانند سایر ادعاهای آنان هیچ مدرک و سندی ندارد، مگر اینکه در میان یاوه‌گویی‌های تحریفات اسرائیلی یافت شود. ثانیاً با توجه به عصمت انبیاء چگونه ممکن است از این پیامبر بزرگ الهی برای یک امر غیرمعقول عمل منافی با عفت و اخلاق نبوی سر بزند؟!

افزون بر اینها، خداوند در قرآن کریم از حضرت سلیمان(ع) به بزرگواری یاد کرده و به او علم و حکمت عطا نموده است. بنابراین با داشتن چنین سرمایه الهی، ممکن نیست که این دو خطای بزرگ از او صادر شود.

۱- مجموع الفتاوی، ج ۸، ص ۴۲۶؛ ج ۷، ص ۴۵۶؛ ج ۳۵، ص ۳۰۸؛ العقیدة الاصفهانیة، ص ۶۵؛ شفاء العلیل، ابن‌قیم، ص ۴۶.

ص: ۷۳

خداوند درباره آن حضرت می‌فرماید:

وَ لَقَدْ آتَیْنا داوُدَ وَ سُلَیْمانَ عِلْماً وَ قالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی فَضَّلَنا عَلی کَثیرٍ مِنْ عِبادِهِ الْمُؤْمِنین(نمل: ۱۵)

و ما به داوود و سلیمان، دانشی عظیم دادیم و آنان گفتند: ستایش از آنِ خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید.

صدور چنین گفتار و رفتاری با وجود هدایتی که خداوند به انبیای خود از جمله حضرت سلیمان(ع) اختصاص داده برای هیچ کسی قابل پذیرش نیست.

خداوند متعال می‌فرماید:

وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ کُلّاً هَدَیْنا وَ نُوحاً هَدَیْنا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ وَ أَیُّوبَ وَ یُوسُفَ وَ مُوسی وَ هارُونَ وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنینَ(انعام: ۸۴)

و اسحاق و یعقوب را به او [ابراهیم] بخشیدیم و هر دو را هدایت کردیم و نوح را(نیز) پیش از آن هدایت نمودیم و از فرزندان او، داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را(هدایت کردیم) این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم.

این چگونه علم و هدایت خدایی است که حضرت سلیمان با داشتن آن، دچار لغزش میشود و نه تنها مرتکب کار بی‌نتیجه‌ای می‌شود بلکه خدا را هم فراموش نموده نسبت به تذکر همراهش مبنی بر گفتن «ان‌شاءالله» بی‌اعتنایی می کند.

از سوی دیگر چگونه قابل پذیرش است که حضرت سلیمان(ع) از

ص: ۷۴

علم و هدایت الهی برخوردار باشد، اما کس دیگری که این هدایت و علم را ندارد، از او بهتر و بیشتر بداند!

۴. نسبت طغیان به حضرت موسی (ع)

وهابیت، حضرت موسی(ع) را در برابر خداوند، شخصی طغیان‌گر معرفی میکنند و مدعیاند که آن حضرت به صورت فرستاده خدا(ص)، یعنی حضرت عزرائیل سیلی زده است.

ابن تیمیه در کتاب‌های متعددی میگوید:

هنگامی که حضرت عزرائیل، فرشته مرگ، از طرف خداوند مأمور گشت تا حضرت موسی(ع) را قبض روح کند، ایشان در مقام دفاع از خود سیلی محکمی بر صورت حضرت عزرائیل کوبید که در اثر این سیلی چشم وی کور شد و به سوی خدا برگشت و عرض کرد: خدایا مرا به نزد بندهای فرستادی که قصد مردن ندارد. (۱) آیا برخورد حضرت موسی(ع) در برابر فرشته و مور خداوند از مصادیق خلاف شرع و عقل به شمار نمی‌آید؟ دیگر اینکه چنین برخوردی چگونه با مبانی توحیدی و آموزه‌های نبوت، سازگاری دارد و چرا حضرت موسی(ع) تسلیم قضای الهی نشده و از آن، سر برمی‌تابد؟

از سوی دیگر، اگر او به علت ترس از مرگ این عمل را انجام داده

۱- الرد علی البکری، ج ۲، ص ۷۲۱؛ اجتماع الجیوش الاسلامیهٔ، ج ۱، ص ۵۸؛ مجموع الفتاوی، ج ۲۷، ص ۲۷۱.

ص: ۷۵

باشـد، آیا در این صورت، نبوت او زیر سؤال نمیرود؟ آیا با پذیرش این داسـتان، توحید او در حوزه قضا و قدر خدشه‌دار نمیگردد؟ در حالی‌که می‌دانیم بنا به تصریح قرآن کریم هر که اجلش فرا رسد، هیچ تأخیری در آن راه ندارد. خداوند متعال می‌فرماید:

يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذا جاءَ لا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُون(نوح: ۴)

اگر چنین کنیـد، خـدا گناهانتـان را می‌آمرزد و تـا زمـان معینی شـما را عمر می‌دهـد زیرا هنگـامی که اجـل الهی فرا رسـد، تأخیری نخواهد داشت اگر می‌دانستید. (۱)

۱- مفسـران در توضیح این مطلب گفته‌اند که این آیه، تأخیر مرگ تا اجلی معین را نتیجه عبادت خدا و تقوا و اطاعت رسول دانسته است. این کلاـم بر این مطلب، دلیـل است که دو اجل در کار بوده: یکی اجل مسـمی؛ یعنی معین، که از دیگری دورتر و طولانی‌تر است و دیگری اجلی که معین نشـده و کوتاه‌تر از اولی است. بنابراین، خـدای تعالی در این آیه، کفار را وعـده داده که اگر صاحب ایمـان و تقوا و اطـاعت شونـد، اجـل کوتاه‌ترشان را تا اجل مسـمی تأخیر می‌انـدازد، اما وقتی‌که اجل الله برسـد، دیگر عقب انـداخته نمی‌شود. به هر حال، مطلق اجل، حتمی است، حال چه اجل مسـمی باشد و چه غیر مسمی، زیرا عدم تاخیر هر دو قسم اجل را شامل می‌شـود، پس هیـچ عـاملی نمی‌توانـد قضـای خـدا را رد کنـد و حکم او را عقب انـدازد. پس بـا تـوجه به این آیه شـریفه، اگر اجل حضـرت موسـی(ع) فرا رسـیده بود، نبایـد مرگ او به تـأخیر می‌افتـاد و قضـای حتمی خداونـد توسط آن حضـرت با شـکست مواجه می‌شد. آیا پذیرش شـکست قضای الهی در این داسـتان، کفر آشـکار نیست؟ و اگر زمان مرگ و اجل حضـرت موسـی فرا نرسـیده بود، پس چرا خداوند متعال فرشـته مرگ را مأمور این کار می‌کند؟ آیا خداوند حکیم، او را به سـراغ موسی می‌فرستد تا این صحنه ناهنجـار به وجود آیـد و با سـیلی موسـی(ع) نابینا گردد؟! از این گذشـته، این برخورد ناشایستی که وهابی‌ها به آن حضـرت نسبت داده‌انـد با تمجیـدهای فوق‌العاده خداوند از موسـی(ع) اصـلًا قابل جمع نیست، خداوند می‌فرماید: وَاذْكُرْ فِي الْكِتابِ مُوسى إِنَّهُ كانَ مُخْلَصاً وَكانَ رَسُولًا نَبِيًّا.(مریم: ۵۱) معنای کلمه مخلص به فتـح لام- عبارت است از کسـی که خداوند او را برای خود، خالص قرار داده و غیر خـدا کسـی در او نصـیبی نداشـته باشـد، نه در او و نه در عمـل او و این مقام، بلنـدترین مقام‌های عبودیت است، در جای دیگر، خطـاب به حضـرت موسـی(ع) می‌فرمایـد: وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسي؛ «و من تـو را برای خودم سـاختم!(و پرورش دادم)».(طه: ۴۱) علامه طباطبایی می‌گویـد: از نظر سـیاق، مناسب‌تر آن است که بگوییم «اصـطناع» متضـمن معنای اخلاص است و به هر حال، معنای آن این است که من تـو را برای خودم خـالص قرار دادم و همه نعمت‌هـایی که در اختیـار توست، از من و احسـان من است و غیر از من، کسـی در آن شرکت ندارد، پس تو خالص برای منی. در این صورت است که مضمون آیه مورد بحث با آیه وَاذْكُرْ فِي الْكِتابِ مُوسى إِنَّهُ كانَ مُخْلَصاً روشن می‌شود.(ترجمه المیزان، ج ۱۴، ص ۲۱۲).

ص: ۷۶

۵. نسبت شرک به مادر پیامبر اسلام (ص)

اشاره

پیامبر اعظم، حضرت محمد مصطفی(ص) رحمهٔ للعالمین، خاتم‌النبیین، صاحب اخلاق عظیم و آینه تمام‌نمای فضائل و خوبی‌ها و اسوه حسنه‌ای است که قرآن کریم مسلمانان را به پیروی از آن بزرگوار دعوت می‌نماید: لَقَدقَدْ کانَ لَکُمْ فی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ(احزاب: ۲۱).

او که در عرصه‌های مختلف و گوناگون، چگونه زیستن را با رفتار و گفتار خود به بشریت آموخت، از دیدگاه وهابی‌ها به گونه‌ای توصیف شده که نه تنها با هیچ یک از اوصاف یاد شده مطابقت ندارد، بلکه مقام آن حضرت را پایین‌تر از افراد معمولی قرار داده‌اند، که دل هر انسان مؤمنی را به درد می‌آورد.

وهابیت اصرار دارد که مادر گرامی پیامبر عظیم‌الشأن اسلام، العیاذ بالله، مشرک بوده است؟ ابن‌تیمیه پیشوای وهابی‌ها که غیر از خود، همه مسلمانان را کافر و مشرک می‌داند در کتاب «مجموع الفتاوی» به تکفیر مادر پیامبر اعظم(ص) حکم نموده و گفته است:

ص: ۷۷

زیارت قبر کفار جایز است، اما طلب مغفرت برای آنان جایز نیست، زیرا خداوند به پیامبر اجازه داد که قبر مادرش را زیارت کند، ولی اجازه نداد که برای او طلب مغفرت نماید. (۱) طبق دلائلی از آیات و احادیث، پدر و مادر رسول خدا(ص) و همه اجداد آن بزرگوار، موحد و خداشناس بودهاند و هیچیک از آنان به شرک و بت‌پرستی آلوده نگردیدهاند و نه تنها نطفه پاک رسول خدا(ص) و نور آن وجود مقدس از صلب‌های پاک و ارحام پاکیزه، به صلب عبدالله، پدر موحدش و رحم آمنه، مادر باایمانش منتقل گردیده، بلکه انبیای دیگر نیز دارای چنین ویژگی هستند و از چنین طهارت مولد، برخوردار بوده‌اند.

جلال‌الدین سیوطی از بزرگ‌ترین شخصیتهای علمی اهل‌سنت، در این‌باره بحث مفصلی دارد که اینک خلاصه آن را میآوریم:

او میگوید، همان‌گونه که قبل از اسلام، در جزیرة العرب، گروهی از مردم مانند «ورقه بن نوفل» و «زیدبن عمرو بن نفیل» بر توحید و یگانه‌پرستی پایدار بودند، خاندان پیامبر(ص) و پدر و مادر او هم از «حُنَفا» و بر دین جدشان حضرت ابراهیم(ع) بودند و بر آیین او عمل می‌کردند.

سیوطی اضافه می‌کند که گروهی از علمای ما درباره اجداد رسول‌خدا(ص) بر همین عقیده هستند که از جمله آنها امام «فخر رازی» است. او در تفسیر خود، چند دلیل بر این مطلب آورده است:

۱- مجموع الفتاوی، ج ۲۷، ص ۳۷۷. هدف از ارائه این‌گونه مطالب، اولًا نقد آنهاست تا مورد سوء استفاده دشمنان اسلام قرار نگیرد و ثانیاً معرفی چهره واقعی این جریان انحرافی است تا مسلمانان به حقیقت آنها پی برده، فریب شعارهای ظاهری آنان را نخورند.

ص: ۷۸

الف) الَّذی یراکَ حینَ تَقُومُ* وتَقَلُّبَکَ فی السّاجِدین(شعرا: ۲۱۸ و ۲۱۹)

خدایی که تو را می بیند، آن گاه که به عبادت برمی‌خیزی و آن گاه که در میان سجده کنندگان منتقل می گردی.

فخر رازی می گوید:

به عقیده مفسران منظور از «تقلب و جابه‌جا شدن در ساجدین» انتقال نطفه پیامبر از صُلب سجده کننده و موحد و خداشناس به صلبِ سجده کننـده و موحدِ دیگر است و این آیه دلالت دارد که همه پدران پیامبر، موحد و خداشـناس و از کسانی بوده‌اند که به پیشـگاه خداوند یکتا سـجده و سـتایش می کردند. «لَمْ أزَلْ أنْقُلُ مِن أصلابِ الطّاهِرینَ إلی أرحامِ المُطَهَّرات»؛ «من همیشه از صلب‌های پاک به ارحام پاک منتقل شده‌ام». (۱) در قرآن مجید هم می‌فرماید:

ب) إنَّمَا المُشرِکونَ نَجسَ؛ «مشرکان ناپاکند».(توبه: ۲۸)

بنابراین اگر اجداد و جده‌های پیامبر(ص) مشرک بودند، پاکی آنها را تأیید نمی کرد.

سیوطی پس از نقل دلایلی دیگر از فخر رازی میگوید: «فخر رازی که به ایمان و قداست اجداد پیامبر(ص) معتقد است این دلایل را بیان کرده است».

سیوطی آن گاه در تأیید نظریه فخررازی به بیان چند دلیل عقلی و

۱- تفسیر کبیر، ج ۱۳، ص ۳۹.

ص: ۷۹

نقلی دیگر می‌پردازد و در اثبات این موضوع، احادیثی از «بخاری»، «بیهقی» و «ابونعیم» و سایر محدثان نقل می‌کند و سپس دلایلی را که شهرستانی و ماوردی آورده‌اند، متذکر می‌شود. (۱) علمای اهل‌سنت درباره ایمان اجداد و پدر و مادر رسول خدا(ص) تألیفات زیادی دارند که سیوطی به تنهایی چهار جلد کتاب در موضوع یاد شده به رشته تألیف در آورده است:

۱. الدرج الرفیعة فی الآباء الشریفة.

۲. المقاصد السندسیّة فی النسبة المصطفویّة.

۳. التعظیم والمنّة بأن أبوی رسول الله(ص) فی الجنّة.

۴. السبل الجلیّة فی الآباء العلیّة. (۲)

دلایل روایی

۱. در حدیث شریف نبوی(ص) خطاب به امیر مؤمنان، علی(ع) چنین آمده است:

یا علی، إنَّ عَبدَالمُطَّلِبِ کانَ لا یَستقَسِمُ بِالأزلامِ ولا یَعبُدُ الأصنامَ ولا یَأکُلُ ما ذُبِحَ علی النُّصُبِ، وَیَقولُ أَنَا عَلی دینِ إبراهیمَ(ع). (۳)

ای علی، عبدالمطلب استقسام به ازلام- که از اعمال دوران

۱- بحارالانوار، ج ۱۵، صص ۱۲۱- ۱۲۸.

۲- عون المعبود، عظیم‌آبادی، ج ۲۱، ص ۳۲۴؛ کشف الظنون، ج ۱، ص ۴۲۳؛ هدیة العارفین، اسماعیل پاشا بغدادی، ج ۱، ص ۵۳۷.

۳- بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۴۴؛ من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، باب النوادر.

ص: ۸۰

جاهلی بود- نمی کرد و بت‌ها را نمی‌پرستیـد و از گوشت حیوانی که با نام بت‌ها ذبـح می کردند، نمی‌خورد و می گفت من در آیین ابراهیم هستم.

۲. اصبغ بن نباته می گوید که امیر مؤمنان، علی(ع) فرمود:

وَاللهِ ما عَبَدَ أَبی وَلا جَدّی عَبدُالمُطَّلِب وَلا هاشِمٌ وَلا عَبدُمَنافٍ صَنَماً قَطُّ. قیلَ فَما کانُوا یَعبُدُونَ؟ قال: کانُوا یُصَلُّونَ إلی البَیتِ عَلی دینِ ابراهیمَ(ع) مُتَمَسِّکینَ بِهِ. (۱)

به خـدا سوگند نه پدرم و نه جدم عبدالمطلب، و نه هاشم و نه عبدمناف، بتی را نپرستیدند. پرسیدند: ای امیر مؤمنان آنان در دوران جاهلی چه چیزی را می‌پرستیدند؟! فرمود: بر آیین ابراهیم به سوی بیت نماز می‌خواندند و از آیین او جدا نبودند.

۳. پیامبر(ص) فرمود:

لَمْ یَزَلْ یَنْقُلُنِی اللهُ مِنْ أَصْلابِ الطَّاهِرِینَ إِلَی أَرْحامِ الْمُطَهَّرَاتِ حَتَّی أَخْرَجَنِی فِی عَالَمِکُمْ هَذَا لَمْ یُدَنِّسْنِی بِدَنَسِ الْجَاهِلِیَّهِٔ. (۲)

خداونـد همواره مرا از پشت‌هـای پـاک به رحم‌هـای پـاک منتقـل می‌سـاخت تـا اینکه به این دنیـای شـما آمـدم و هرگز به افکـار و ناپاکی‌های جاهلیت آلوده نشدم.

از این حدیث شریف، که با عبارات مختلف بیان شده است، پاکی

۱- بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۴۴.

۲- بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۱۷.

ص: ۸۱

وجود آمنه و طهارت فکری او ثابت می‌شود.

۴. امام صادق(ع) می‌فرماید: جبرئیل بر پیامبر نازل شد و گفت:

یا مُحَمَّدُ انَّ اللهَ جَلَّ جَلالُهُ یُقرِئُکَ السَّلامَ وَیقولُ انّی قَد حَرَّمتُ النّارَ عَلی صُلبٍ انزَلَکَ وَبَطنٍ حَمَلَکَ وحَجرٍ کَفَلَکَ ... (۱)

ای محمد(ص) خداوند تعالی بر تو سلام فرستاد و گفت: من آتش را بر صلب و پشتی که تو را فرود آورد و بطنی که حامل تو بود و دامنی که تو را تربیت کرد، حرام کردم.

مرحوم مجلسی(قدس سره) می‌نویسد:

این خبر، بر ایمان عبدالله و آمنه و ابوطالب دلالت دارد، زیرا خداوند، آتش را بر جمیع مشرکان و کفار واجب کرده است و اگر اینان مؤمن نبودند، آتش بر آنان حرام نمی‌شد. (۲) رسول خدا(ص) پس از فتح مکه و به هنگام مراجعت، در «ابواء»، قبر مادرش «آمنه» را زیارت کرد و در کنار آن نشست و عاطفه سرشار و روح لطیفش موجب گردید که خاطرات گذشته و زحمات طاقت فرسای مادرش را تداعی کند و گریه شدیدی سر دهد، به طوری که صحابه نیز شدیداً متأثر گشته، گریه کردند.

همه صحابه و یاران پیامبر(ص) در آن روز، آن تکریم و احترام را از سوی آن حضرت، نسبت به مادرش مشاهده نمودند. زیارت قبر مادر و گریه شدید در منظر عموم، چیزی نبود که در آن شرایط و با وجود چند

۱- بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۱۷.

۲- بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۱۷.

ص: ۸۲

هزار نفر که در این سفر به همراه پیامبر(ص) بودند به فراموشی سپرده شود و حادثه‌ای باشد که بتوان از اصل، انکارش نمود.

از عبدالله بن مسعود صحابی جلیل‌القدر نقل شده است: «رسول‌خدا(ص) چون بر سر قبر مادرش رسید، فرمود: این قبر آمنه است و جبرئیل مرا بر آن راهنمایی نمود؛ «دَلَّنی جِبرِئیلُ عَلَیهِ» (۱). بنابراین چگونه ممکن است که جبرئیل، خاتم پیامبران الهی را به سوی قبر شخصی مشرک هدایت نماید؟

شیخ صدوق نیز در «اعتقادات» خود می‌فرماید:

اعتقادنا فی آباء النبی انهم مسلمون من آدم إلی ابیه و اباطالب و کذا آمنه بنت وهب ام رسول الله(ص). (۲)

اعتقاد ما این است که پدران پیامبر(ص) از آدم تا عبدالله و ابوطالب و همچنین آمنه، مادر پیامبر، مسلمان بوده‌اند.

۶. تشکیک در نبوت پیامبر اسلام (ص)

وهابیت در نبوت پیامبر(ص) تشکیک می‌کند. ابن‌تیمیه، در کتاب «مجموع الفتاوی» و کتب دیگرش می‌گوید:

بعد از اینکه در غار حرا بر پیامبر وحی نازل شد وحشت زده به خانه برگشت و به همسرش حضرت خدیجه گفت: «لَقَد خَشَیتُ عَلی نَفسی»؛ من درباره خودم ترس دارم. خدیجه بعد از

۱- تاریخ المدینة المنورة، ابن‌شیبه نمیری، ج ۱، ص ۱۱۷.

۲- تصحیح الاعتقاد، ص ۱۱۷.

ص: ۸۳

دلداری، او را نزد شخصی به نام «ورقهٔ بن نوفل» که از فرزندان «عبدالعزی» و پسر عموی خدیجه بود برد و او که شخصی نابینا و نصرانی بود، بعد از شنیدن جریان از زبان پیامبر خطاب به آن حضرت گفت: «این همان شریعتی است که خدا به موسی فرستاده بود و آن‌گاه پیامبر را از حوادث و وقایعی که در آینده بر او اتفاق می‌افتد مطلع ساخت. (۱) آیا این دیدگاه، در حقیقت، تنزل مقام و منزلت نبوت و رسالت نمی‌باشد؟ چگونه ممکن است پیامبری که مدارج کمال را پیموده و از مدتها پیش، نوید نبوت را در خود احساس کرده، حقایق بر وی آشکار نشده باشد؟ در حالی که بالاترین و والاترین عقول را در خود یافته است:

إنَّ اللّه تَعالی نَظَرَ فی قُلوبِ العِبادِ فَوَجَدَ قَلبَ مُحَمَّد(ص) خَیرَ قُلوبِ العِبادِ فَاصطَفاهُ لِنَفسِهِ وَابتَعَثَهُ بِرِسالَتِهِ. (۲)

خداوند تبارک و تعالی به قلوب بندگان خویش نظر نمود، پس قلب محمد(ص) را بهتر و والاتر از همه یافت، پس ایشان را برای خویش برگزید و به رسالت مبعوث نمود.

انسانی که چنین تکامل یافته است، چگونه در آن موقع حساس، نگران می‌شود و به خود شک می‌برد و سپس با کمک همسرش و سخنان مردی که اندک سوادی دارد این نگرانی از وی رفع می گردد و

۱- مجموع الفتاوی، ج ۲۷، ص ۳۷.

۲- شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۳۸.

ص: ۸۴

آن‌گاه اطمینان حاصل می‌کند که پیامبر است؟

قاضی عیاض (۱)(م ۵۴۴) می‌گوید:

همین آرامش و استواری و اعتماد به نفس، که پیامبراکرم(ص) در این‌گونه مواقع از خود نشان داد، یکی از دلایل اعجاز نبوت به شمار می‌رود. آری، پیامبر(ص) هرگز شک نمی‌کند و تردید به خود راه نمی‌دهد که آن کسی که بر او فرود آمده، فرشته است و از جانب حق تعالی پیام آورده، پس به طور قطع، امر بر او آشکار است، زیرا حکمت الهی اقتضا می‌کند که امر بر وی کاملًا روشن شود تا آشکارا آنچه را که می‌بیند، لمس کند یا دلایل کافی در اختیار او قرار می‌دهد تا کلمات «الله» ثابت و استوار جلوه کند. وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لامُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ؛ «کلام پروردگار تو، با صدق و عدل به حد تمام رسید و هیچ‌کس نمی‌تواند کلمات او را دگرگون سازد».(انعام: ۱۱۵) (۲) مفسران می‌گویند: برای آنکه پیامبر بتواند دیگران را با وحی، هدایت نماید، خود باید از هرگونه خطا و اشتباه در دریافت وحی مصون باشد. لذا برخی در تفسیر سوره مدثر گفته‌اند:

ان الله لا یوحی الی رسوله الا بالبراهین النیرة والایات البینة

۱- قاضی عیاض از بزرگان و دانشمندان اندلس بود. ابن‌خلکان درباره او می‌گوید: «کان امام وقته فی الحدیث وعلومه والنحو واللغة وکلام العرب وایامهم وانسابهم وصنف التصانیف المفیدة».(وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۴۸۳).

۲- الشفا بتعریف حقوق المصطفی، ج ۲، ص ۱۱۲.

ص: ۸۵

الدالهٔ علی ان ما یوحی الیه انما هو من الله تعالی فلا یحتاج إلی شی سواها ولا یفزع ولا یفرق. (۱)

به درستی که خداوند به رسولی وحی نمی‌کند مگر با دلایل روشن و نشانه‌های آشکار، که خود بر این دلالت دارد که آنچه بر او وحی می‌شود، از جانب حق تعالی است و به چیز دیگری نیاز ندارد و هرگز ترسانده نمی‌شود و نمی‌هراسد و به خود نمی‌لرزد.

به طور کلی، آیات قرآنی بر این نکته تصریح دارند که پیامبران الهی از آغاز وحی، پیام‌ها را به روشنی دریافت نموده، دچار شک و تردید نمی‌شوند. از این گذشته مقام حضور در پیشگاه حق تعالی جایگاهی است که در آن، وهم و شک و ترس راه ندارد؛ مثلًا موسی(ع) درآغاز بعثت، مورد عنایت خاص پروردگار قرار گرفت و به او خطاب شد:

فَلَمَّا أَتاها نُودِی یا مُوسی* إِنِّی أَنَا رَبُّکَ فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُویً* وَ أَنَا اخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِما یُوحی(طه: ۱۱- ۱۳)

ای موسی! این منم، پرودگار تو، پای پوش خویش بیرون آور که در وادی مقدس طوی هستی و من تو را برگزیده‌ام، پس به آنچه وحی می‌شود گوش فرا ده؛ منم، من، خدایی که جز من خدایی نیست، پس مرا پرستش کن و به یاد من نماز برپا دار.

سپس به او دستور داده می‌شود:

۱- مجمع البیان، ابوالفضل طبرسی، ج ۱۰، ص ۳۸۴.

ص: ۸۶

وَ أَلْقِ عَصاکَ فَلَمَّا رَآها تَهْتَزُّ کَأَنَّها جانٌّ وَلَّی مُدْبِراً وَ لَمْ یُعَقِّبْ(نمل: ۱۰)

و عصایت را بیفکن، پس چون آن را هم چون ماری دید که می‌جنبد [ترسید و] به عقب برگشت و [حتی] پشت سر خود را ننگریست.

از این جهت بود که مورد عتاب قرار گرفت: یا مُوسی لا تَخَفْ إِنِّی لایَخافُ لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ؛ «ای موسی نترس که رسولان در نزد من نمی‌ترسند».(نمل: ۱۰)

بدین ترتیب به محض ایجاد ترس، عنایت الهی شامل حال پیامبر الهی می‌گردد و او را از هرگونه هراس رها می‌کند. این یک قانون کلی است و هرکه در آن جایگاه شرف حضور یافت، از چیزی خوف ندارد، زیرا در سایه عنایت الهی قرار گرفته و در فضایی أمن و آرامش بخش استقرار یافته است.

ابراهیم خلیل‌الرحمان(ع) نیز برای آنکه آرامش و عین الیقین یابد، پرده از پیش روی او کنار رفت تا حقایق عالم ملکوت بر او مکشوف گردید:

وَ کَذلِکَ نُری إِبْراهیمَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنینَ(انعام: ۷۵)

و این‌گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین‌کنندگان باشد.

آیات فوق، نشان می‌دهند که پیامبران در محضر الهی دارای بینش روشن و عاری از هرگونه شک و ریب‌اند، هم چنین ملکوت آسمان‌ها و زمین بر آنان کشف می‌گردد تا از موقنین شوند. اکنون می‌پرسیم که آیا

ص: ۸۷

پیامبر اسلام(ص) از این قانون مستثنی بود تا درچنان موقع حساس و سرنوشت سازی به خود رها شود و به خویشتن گمان بد برد و در بیم و هراس افتد؟

آیا از دیدگاه وهابیان، پیامبر اسلام(ص) مقامی کمتر از مقام موسی و ابراهیم خلیل(علیهم السلام) داشت تا عنایتی که خدا درباره آنان روا داشته است، درباره او روا ندارد؟ و حال آنکه امیرالمؤمنین(ع) درباره پیامبراکرم(ص) می‌فرماید:

لَقَدْ قَرَنَ اللهُ بِهِ مِنْ لَدُنْ أنْ کَانَ فَطِیماً أَعْظَمَ مَلَکٍ مِنْ مَلائِکَتِهِ یَسْلُکُ بِهِ طَرِیقَ الْمَکَارِمِ وَ مَحَاسِنَ أَخْلاقِ الْعَالَمِ لَیْلَهُ وَ نَهَارَهُ. (۱)

از همان لحظه‌ای که پیامبر(ص) را از شیر گرفتند، خداوند بزرگ‌ترین فرشته(جبرئیل) خود را مأمور تربیت ایشان کرد تا شب و روز، او را به راه‌های بزرگواری و راستی و اخلاق نیکو راهنمایی کند.

علاوه بر آنچه ذکر شد «ورقهٔ بن نوفل» هنگام ظهور دعوت، زنده بود، ولی هرگز به دین مبین اسلام مشرف نگردید، «وَماتَ کافِرا» و در حدیث ابن‌عباس نیز آمده است: «فَماتَ وَرَقَهُٔ عَلی نَصرانیَّتِهِ». (۲) برهان‌الدین حلبی در کتاب «السیرهٔ النبویهٔ» آورده که ورقه بن نوفل چهار سال پس از بعثت، بدرود حیات گفت و از کتاب «الامتاع» ابن‌جوزی آورده که او آخرین کسی است که در دوران «فترت»(سه سال نخست نبوت) وفات یافت، در

۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲(خطبه قاصعه).

۲- سیره حلبیه، علی بن ابراهیم حلبی، ج ۱، ص ۲۵۲.

ص: ۸۸

حالی که اسلام نیاورده بود. و از ابن‌عباس نقل می کند که گفته: «انَّهُ ماتَ عَلی نَصرانیَّتِهِ». (۱) ابن‌حجر نیز می گوید: «وَلا اعرَفُ احَداً قالَ انَّهُ اسلَمَ». (۲) ابن‌حجر از تاریخ «ابن بکار» می‌آورد: روزی ورقه از کنار بلال حبشی عبور می کرد، در حالی که قریش او را شکنجه می‌دادند و او پیوسته می گفت: احَد. ابن‌حجر در ادامه می گوید: «پس او تا زمان ظهور دعوت، حیات داشت، ولی چرا اسلام نیاورد؟» (۳)

۷. پذیرفتن افسانه غرانیق

ابن تیمیه، افسانه غرانیق را می‌پذیرد، در حالی که این داستان دستاویز بیگانگان قرار گرفته و سند نبوت را زیر سؤال برده است. بر اساس همین افسانه، سلمان رشدی مرتد، کتاب کفرآمیز «آیات شیطانی» را نوشت که بلافاصله بعد از انتشار آن، مورد اعتراض شدید مسلمانان قرار گرفت و نویسنده و ناشران آگاه از محتوای کتاب، توسط مراجع عالی‌قدر تشیع و رهبر کبیر انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی(قدس سره) به ارتداد و اعدام محکوم گردیدند. (۴) خلاصه افسانه از این قرار است که رسول خدا(ص) علاقه‌مند بود تا به نحوی، مشرکان را جذب کند. او آرزو می کرد که خداوند آیاتی نازل کند تا مناسبات او را با قومش بهبود بخشد. در این هنگام آیات سوره «النجم»

۱- سیره حلبیه، ج ۱، ص ۲۵۲.

۲- الاصابهٔ، ج ۶، ص ۴۷۵.

۳- الاصابهٔ فی معرفهٔ الصحابهٔ، ج ۳، ص ۶۳۳.

۴- ر. ک: صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۲۶۳.

ص: ۸۹

نازل شد تا رسید به این آیات أ فَرَأَیْتُمُ اللّاتَ وَ الْعُزّی* وَ مَناةَ الثّالِثَةَ الْأُخْری؛ «آیا لات و عُزّا را دیده‌اید و مَنات آن بت سومی دیگر را؟»(نجم: ۱۹ و ۲۰)

در این وقت شیطان دو آیه بر زبان رسول‌الله جاری کرد، «تلک غرانیق العلی و ان شفاعتهن لترضی»؛ «آنان پرستوهای اوج گیرنده‌اند و شفاعت آنان مایه خشنودی یا امید است».

این تمجید از بت‌ها، سبب خشنودی مشرکان شد. در همان لحظه، رسول خدا(ص) به آیه سجده رسید و مسلمان و کافر همه به سجده افتادند. شب هنگام که جبرئیل برای عرض آیات، نزد آن حضرت آمد. این جملات را رد کرد و گفت: تو برای مردم چیزی خوانده‌ای که او نازل نکرده است؟!

ابن تیمیه این افسانه را در کتاب‌هایی همچون «الفتاوی الکبری» (۱)، «منهاج السنه» (۲) و «مجموع الفتاوی» (۳) ذکر نموده و مورد تأیید قرار داده است! در حالی که هیچ‌یک از محققان علمای اسلام، این افسانه را نپذیرفته و آن را خرافه‌ای بیش ندانسته‌اند.

قاضی عیاض می‌گوید:

این حدیث در هیچ‌یک از کتب صحاح نقل نشده و هرگز شخص مورد اعتمادی، آن را روایت نکرده است و سند متصلی هم ندارد. صرفاً افراد ظاهرنگر و تاریخ نویسان خوش‌باور؛ یعنی آنانی که

۱- الفتاوی الکبری، ج ۲، ص ۳۳۵.

۲- منهاج السنه، ج ۱، ص ۴۷۱.

۳- مجموع الفتاوی، ج ۱۰، ص ۲۹۱.

ص: ۹۰

میان سلیم وسقیم، فرقی نمی‌گذارند و در جمع‌آوری غرایب و عجایب، ولع می‌ورزند، آن را روایت کرده و دست به دست گردانده‌اند. «قاضی بکربن علا» گفته است: «سند این حدیث، سست و متن آن، مشوّش و مضطرب و دگرگون است». (۱) ابوبکر ابن‌العربی می‌گوید: «هر آنچه طبری در این مورد روایت کرده باطل است و اصلی ندارد». (۲) محمد بن اسحاق، درباره این حدیث، رساله‌ای نگاشته و آن را کاملًا تکذیب نموده است، بلکه آن را ساخته و پرداخته زنادقه می‌داند. (۳) استاد محمد حسین هیکل گفتار دقیقی درباره این افسانه دارد و با بیانی روشن، تناقض‌گویی و دروغ بودن آن را آشکار می‌سازد. (۴)

با اندکی دقت، بر هر خواننده‌ای روشن می‌شود که جعل‌کننده این افسانه ناشیانه عمل کرده است، زیرا این سوره با جمله وَ النَّجْمِ إِذا هَوی* ما ضَلَّ صاحِبُکُمْ وَ ما غَوی* وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی* عَلَّمَهُ شَدِیدُ الْقُوی(نجم: ۱- ۵) آغاز شده است. در این آیات بر نفی ضلالت و اغوا و نطق از روی هوا و هوس برای پیامبر تأکید شده است. همچنین تصریح شده که هرچه آن حضرت می‌گوید، وحی است: إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْی یُوحَی.

اگر چنین بود که ابلیس بتواند در اینجا تلبیس کند، لازمه‌اش تکذیب

۱- رسالة الشفاء، ج ۲، ص ۱۱۷.

۲- فتح الباری، ج ۸، ص ۳۳۳.

۳- تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۵۰.

۴- حیاة محمد، محمد حسین هیکل، صص ۱۲۴- ۱۲۹.

ص: ۹۱

کلام خداست و هرگز شیطان، بر خواست خدا غالب نیاید، زیرا خود فرموده: إِنَّ کَیْدَ الشَّیْطانِ کانَ ضَعیفاً(نساء: ۷۶) همچنین در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

کَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِی إِنَّ اللَّهَ قَوِیٌّ عَزِیزٌ(مجادله: ۲۱)

خدا مقرر داشته که البته من و پیامبرانم پیروز می‌شویم، زیرا خدا توانا و پیروزمند است.

به کسی عزیز می‌گویند که دیگری نتواند بر او چیره گردد، پس ابلیسی که در موضع ضعف قرار دارد، چگونه می‌تواند بر خدا که در موضع قوت است، چیره شود؟

قرآن به صراحت، هرگونه سلطه ابلیس را بر مؤمنانی که در پناه خدایند نفی می‌کند و می‌فرماید:

إِنَّهُ لَیْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَی الَّذینَ آمَنُوا وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُون(نحل: ۹۹)

شیطان را بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر خدا توکل می‌کنند تسلطی نیست.

و نیز در جای دیگری می‌فرماید:

إِنَّ عِبادی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ وَ کَفی بِرَبِّکَ وَکیلا(اسراء: ۶۵)

تو را بر بندگان من هیچ تسلطی نباشد و پروردگار تو برای نگهبانی آنها کافی است.

از سوی دیگر، شیطان خود می‌گوید:

ما کانَ لِیَ عَلَیْکُمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُکُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لی(ابراهیم: ۲۲)

مرا بر شما سلطه‌ای نبود جز آن که شما را خواندم و خود اجابت کردید.

ص: ۹۲

پس چگونه ابلیس می‌تواند بر مشاعر پیامبر اسلام(ص) چیره گردد؟ مخصوصاً که آن حضرت معصوم است، به ویژه در دریافت و ابلاغ شریعت و این امر، مورد اجماع امت اسلام است و نیرنگ‌های شیطان، هرگز در این‌باره کارگر نیست.

به هر حال، پیامبر(ص) اشتباه نمی‌کند؛ به راه خطا نمی‌رود و کسی و چیزی بر عقل و فکر و اندیشه وی چیره نمی‌شود، زیرا او مشمول عنایت حق قرار گرفته:

وَ اصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ فَإِنَّکَ بِأَعْیُنِنا(طور: ۴۸)

در پیشگاه فرمان پروردگارت، شکیبا باش که در پوشش عنایت ما قرار داری.

و هرگز خدا او را به حال خود رها نمی‌کند و نمی‌گذارد تا در چنگال اهریمن اسیر گردد.

از آن گذشته، پیامبر(ص) عرب است و بر روابط و مناسبات کلامی بهتر از هر کسی واقف است، پس نمی‌توان باور کرد که آن حضرت تهافت میان آن عبارت شرک‌آمیز و دو آیه پس از آن را؛ یعنی:

إِنْ هِیَ إِلَّا أَسْماءٌ سَمَّیْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ(نجم: ۲۳)

در اینجا، فقط نام‌هایی است که شما و پدرانتان بر آنها گذاشته‌اید، و هرگز خداوند دلیل و حجتی بر آن نازل نکرده، آنان فقط از گمان‌های بی‌اساس و هوای نفس پیروی می‌کنند.

که آلهه مشرکان را به باد انتقاد گرفته و بی اساس شمرده است، درک نکند.

ص: ۹۳

از سوی دیگر، مشرکان چگونه این تناقض را پذیرفتند. زیرا بقیه آیات تا آخر سوره نیز چیزی جز انتقاد و نکوهش و بی‌ارج دانستن عقاید قریش نیست. بدین‌ترتیب هر انسان اندیشمندی، واهی‌بودن این افسانه را به روشنی درمی‌یابد.

۸. نسبت سهو در نماز به پیامبر اسلام (ص)

وهابیان اصرار دارند که پیامبر عظیم‌الشأن اسلام(ص) در رکعات نماز سهو می‌نمود.

ابن تیمیه در بسیاری از کتاب‌هایش گفته است که پیامبر خدا(ص) گاهی رکعات نمازش را اشتباهاً کم و زیاد می‌کرد و گاهی نیز نماز چهار رکعتی را دو رکعتی می‌خواند و خود حضرت متوجه این اشتباهش نمی‌گردید، بلکه مأمومین به حضرت تذکر می‌دادند و ایشان بعد از تذکر آنان، نقص یا زیادی را جبران می‌کرد.

وی در کتاب «مجموع الفتاوی» می‌گوید:

رسول خدا، یکی از نمازهای چهار رکعتی را دو رکعت به جا آورد و از جای خود بلند شد و به درخت خشکی که در مسجد بود تکیه داد، سپس شخصی به او گفت یا رسول الله آیا نماز را قصر خواندی یا دو رکعت آن را فراموش کرده‌ای؟ آن‌گاه رسول الله برگشت و دو رکعت دیگر را خواند و نماز را تمام کرد (۱). در جلد دیگری از این کتاب آمده که ایشان نماز

۱- مجموع الفتاوی، ج ۲۳، ص ۴۰؛ ج ۲، ص ۱۰۱؛ ج ۲۱، ص ۱۶۳؛ ج ۲۴، ص ۲۱؛ الفتاوی الکبری، ج ۱، ص ۱۲۶؛ الرد علی البکری، ج ۲، ص ۷۲۲.

ص: ۹۴

چهار رکعتی را پنج رکعت خواند و دیگران به او تذکر دادند! (۱) به راستی این‌گونه روایات با کدام ملاک و معیار، قابل پذیرش‌اند؟

آیا ابن‌تیمیه با این سخن، منزلت پیامبر اعظم را حتی از انسان‌های معمولی هم پایین‌تر نیاورده است؟

روشن است که فراموش‌نمودن بخشی از رکعات نماز از کسانی سر می‌زند که به این عبادت بزرگ الهی که در روایات از آن به معراج مؤمن تعبیر شده است، توجه ندارند و به تمام معنی از اینکه در برابر چه کسی قرار دارند و با چه کسی سخن می‌گویند، غافل‌اند نه از کسی چون پیامبر خاتم(ص) که عصاره آفرینش بود و برای هدایت بشر به سوی تقرب به خدا فرستاده شده است!

بنابراین، سهو، آن‌هم در نماز، علاوه بر اینکه با مقام شامخ آن حضرت تناسب ندارد، با وظیفه هدایت‌گری ایشان نیز در تضاد است. به این بیان که امکان صدور اشتباه درچنین مواردی، اعتماد را درباره نقش الگویی و تعلیمی آنان از بین می‌برد، زیرا نخستین پایه تربیت، اعتماد به گفته مربی است. اگر کسی در بخشی از تعالیم یک مربی اخلاق، احتمال خطا و اشتباه بدهد، هرگز برای عمل به تعالیم او در خود کششی احساس نمی‌کند. اشتباه در این قسمت کم کم سبب می‌شود که مردم به تعالیم و گفته‌های وی به دیده تردید و شک بنگرند؛ زیرا با خود چنین می‌اندیشند که وقتی پیامبر در مقام عمل به وظایف شخصی، خطا

۱- مجموع الفتاوی، ج ۳۳، ص ۲۲۰.

ص: ۹۵

می‌کند، از کجا معلوم که در بیان احکام و وظایف دینی مردم اشتباه نکند!

به همین دلیل، پیامبر(ص) در کارهای عادی خود نیز، دچار اشتباه نمی‌شود، زیرا گرچه اشتباه در امور روزانه و عادی، با اشتباه در بیان احکام الهی همراه نیست؛ و چه بسا ممکن است کسی از جانب خداوند در بیان احکام و معارف، کاملًا مصونیت داشته باشد، ولی در امور عادی و روزانه که اشتباه در آنها به جایی ضرر نمی‌زنند خطاکار باشد، ولی تفکیک میان این دو قسمت برای دانشمندان امکان‌پذیر است، اما نوع مردم به زحمت می‌توانند میان این دو موضوع، فرق بگذارند و چه بسا با دیدن خطا و اشتباه جزئی و عادی، به تمام تعالیم وی بدگمان شده و در تمام گفته‌های او احتمال اشتباه دهند و سرانجام اعتماد و اطمینان به گفته او که پایه تربیت است از میان برود.

در سخنان پیشوایان بزرگ ما، مسئله سهو و اشتباه از معصوم، صریحاً نفی شده است؛ مخصوصاً اگر «روح‌القدس» را که همواره مؤید و کمک و راهنمای پیامبران است در نظر بگیریم، در این صورت احتمال سهو و خطا منتفی خواهد بود. امام صادق(ع) به مفضل بن عمر فرمود:

... انَّ اللَه تَبارَکَ وَتَعالی جَعَلَ فی النَّبِی(ص) خَمسةَ الارواح ... وَروحَ القُدُسِ فَبِهِ حَمَلَ النُّبُوَّةَ فَإِذَا قَبَضَ النَّبی(ص) انتَقَلَ روحُ القُدُسِ فَصارَ إِلَی الامامِ وَروحُ القُدُسِ لایَنامُ وَلا یَغْفُلُ وَلا یَلهُو وَلا یَزْهو ... (۱)

خدای تبارک و تعالی در پیغمبر(ص) پنج روح قرار داد ... و

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۲.

ص: ۹۶

روح‌القُدُس که با کمک آن، بار نبوت را تحمل کنـد. چون پیامبر(ص) وفات کند، روح‌القدس از او به امام(جانشین) منتقل شود و روح‌القدس خواب و غفلت و یاوه گری و تکبر ندارد.

کلینی در اصـول کـافی (۱) بـابی دارد کـه در آن، احـادیثی از پیشوایـان معصـوم(علیهـم السـلام) را نقـل می کنـد کـه همراه پیـامبر گرامی(ص) و دیگر پیشوایان، فرشته‌ای با عظمت‌تر از جبرئیل و میکائیل است که آنان را از لغزش و خطا صیانت میکند.

۹. بی‌احترامی به پیامبر اسلام (ص)

وهابیت به ساحت مقدس آن حضرت با جسارت تمام، بی‌احترامی می کند. ابن تیمیه، نسبت به پیامبر اعظم(ص) و سایر بزرگان دین، تهمت‌های فراوانی زده است و مقام و منزلت آن حضرت را از افراد معمولی نیز پایین‌تر قرار داده و حتی وقاحت را به جایی رسانده است که پیـامبر اعظم(ص) را همچون افراد بی‌بنـد و بار و لاابالی، که به قواعـد و قوانین اخلاقی اسـلام آشـنا نمی‌باشـند، می‌دانـد و می گوید که ایشان- العیاذ بالله- در کنار مزبله‌ها و پشت دیوارها ایستاده بول می‌نمود!؟ (۲) او همچنین می گوید:

در خانه رسول خدا(ص) و در حضور آن حضـرت، دختران جوان آوازه‌خوان با خواندن اشـعار زننده و آمیخته با فحاشی، جلسه لهو ولعب برپا کرده بودند که از طرف ابوبکر به شدت مورد

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۳.

۲- شرح العمدهٔ فی الفقه، ج ۱، ص ۱۴۶.

ص: ۹۷

اعتراض قرار می‌گیرند، رسول خدا(ص) به ابوبکر می‌گوید: مانعی ندارد آنها را به حال خودشان بگذارید. (۱) البته این گونه مطالب، به نقد و بررسی نیازی ندارد، زیرا هر مسلمانی که اندک آشنایی به معارف و آموزه‌های دین مبین اسلام داشته باشد، میداند که صدور چنین افعالی از پیامبر عظیم‌الشأن اسلام(ص) محال است، زیرا خداوند از او در قرآن کریم به وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیم(قلم: ۴) یاد نموده است. خود آن حضرت نیز در حدیثی فرمود: «انَّما بُعِثتُ لأُتَمِّمَ مَکارِمَ الاخلاقِ» (۲)؛ «من برای تکمیل فضایل اخلاقی، مبعوث شده‌ام».

چگونه ممکن است پیامبری که خود هدایت انسان‌ها را به عهده دارد و آنها را از رفتار ناپسند و به طور عموم از جهل و نادانی به‌سوی تعالی و کمال رهنمون نموده است، خود مرتکب اعمال و رفتاری گردد که مسلمانان از چنان رفتارهایی بنا به دستور خود پیامبر(ص) اجتناب می‌کنند؟

آیا مطرح نمودن این‌گونه سخنان جز به قصد توهین، جسارت و دشمنی با رسول خدا(ص) می‌تواند هدف دیگری داشته باشد؟ حتی برخی از وهابی‌ها به خود جرأت داده و با بی‌شرمی گفته‌اند که عصای من، بهتر از محمد است که از دنیا رفته است! (۳) روشن است که آوازخوانی دختران جوان، آنهم آمیخته با فحاشی و ناسزاگویی، خلاف تعالیم نجات بخش اسلام است، پس چگونه ممکن

۱- مجموع الفتاوی، ج ۱۱، ص ۵۶۶.

۲- کنز العمال، ج ۳، ص ۱۶، ح ۵۲۱۷.

۳- اصول الاربعهٔ فی تردید الوهابیهٔ، محمدحسن جان صاحب هندی، ص ۴.

ص: ۹۸

است این عمل در خانه وحی که محل رفت وآمد جبرئیل امین و فرشتگان مقرب الهی است، آن‌هم در حضور سرور کائنات حضرت ختمی مرتبت(ص) صورت گیرد و آن حضرت نسبت به این عمل هیچ‌گونه واکنشی از خود نشان ندهد و حتی به اندازه ابوبکر نسبت به موضوع حساس نباشد؟!

ص: ۹۹

ص: ۱۰۰

فصل سوم: وهابیت و سنت پیامبر (ص)

اشاره

سنت، در لغت به هر طریقه و روشی گفته میشود که مردم از آن تبعیت می‌کنند و در اصطلاح، سنت پیامبر به مجموع احکام و دستورهایی می‌گویند که در عبادات و غیر عبادات از آن حضرت به صورت و طریق ثابت و روش مسلّم در میان مسلمانان پا برجا مانده است. (۱) گرچه به اعتبار ملازمه‌ای که میان حدیث و سنت وجود دارد به خود حدیث هم، سنت اطلاق می‌گردد و سنت بیشتر به این معنی استعمال می‌شود.

اساس و مبنای تمام احکام و قوانین اسلام و پایه و زیربنای تمام

۱- نهایه، ابن‌اثیر، ج ۲، ص ۴۰۹.

ص: ۱۰۱

دستورهای آن را قرآن و سنت تشکیل می‌دهد. (۱) ازاین‌رو دانشمندان اسلامی، اعم از شیعی و سنی، در این مطلب هم‌عقیده هستند که حدیث صحیح به طوری که صدور آن، ثابت و مسلّم باشد، بر تمام مسلمانان حجت است و مانند قرآن مجید بر هر فرد مسلمانی واجب است که به مضمون آن عمل کند.

قرآن مجید هم، این نکته را یادآوری نموده و طی آیات متعددی مسلمانان را به اهمیت حدیث و گفتار نبی اکرم(ص) متوجه ساخته است.

در قرآن مجید آمده است که: «آنچه را که پیغمبر برای شما آورده است بگیرید و از آنچه که شما را نهی می کند خودداری کنید». (۲) قرآن مجید، اطاعت رسول اکرم(ص) را قرین و همدوش اطاعت خدا، بر مسلمانان واجب فرموده است (۳) و هرگونه اظهارنظر و قضاوتی را در مقابل فرمان و دستور نبی اکرم(ص) از مسلمانان سلب کرده (۴) و تسلیم بودن در مقابل اوامر آن حضرت را علامت ایمان و عصیان و مخالفت با او را عین ضلالت و بدبختی دانسته است.

اینها نمونه‌ای از آیاتی است که انقیاد و اطاعت رسول اکرم(ص) را بر مسلمانان واجب نموده و با تعبیرات مختلف در این‌باره تأکید می‌فرماید. البته می‌دانیم که پیروی از پیغمبر(ص) به جز از راه التزام به سنت وی و

۱- نزد شیعه، حدیث ائمه اهل بیت: و اجماع و عقل نیز از مدارک احکام است.

۲- (ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)(حشر: ۷).

۳- (وَأَطِیعُوا اللّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا)(مائده: ۹۲).

۴- فَلا وَرَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُوا تَسْلیماً)(نساء: ۶۵).

ص: ۱۰۲

عمل‌نمودن به اوامر و گفتارش مفهومی ندارد.

درباره اهمیت احادیث، روایات فراوانی از رسول اکرم(ص) و ائمه اهل‌بیت(علیهم السلام) وارد گردیده است. در این روایات جهات مختلف سنت از نظر اهمیت خودِ سنت و حفظ نمودن و نوشتن و تبلیغ و رسانیدن آن به دیگران، مورد بررسی و توجه خاص قرار گرفته است. (۱) رسول اکرم(ص) در ضمن خطبه‌ای در حجة الوداع چنین فرمود:

ای مردم! من شما را به هر کار حلال که سعادت و خوشبختی شما را تأمین می‌کند راهنمایی کردم و از هر حرام که بدبختی شما در اوست، نهی نمودم و در این احکام، برگشت و تغییری نخواهد بود. (۲) ایشان در موارد مختلف، حافظان حدیث را این‌گونه تشویق و دعا فرموده است:

نَضَّرَ اللهُ عَبداً سَمِعَ مَقالَتی فَوَعاها. (۳)

خداوند بنده‌ای که گفتار مرا بشنود و آن را حفظ کند مورد لطف خویش قرار دهد.

گاهی نیز با همین بیان، افرادی که احادیث را نقل می‌کنند دعا نموده

۱- ر. ك: اصول كافی، ج ۱، باب روایة الكتب والحدیث وفضل الكتابة؛ وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، ج ۱۸، باب ۸(ابواب صفات القاضی)؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۱، باب سماع الحدیث؛ سنن ابن‌ماجه، ج ۱، باب شرف اصحاب الحدیث وجامع بیان العلم وفضله.

۲- «مَعَاشِرَ النَّاسِ وَكُلُّ حَلالٍ دَلَلْتُكُمْ عَلَیْهِ أَوْ حَرَامٍ نَهَیْتُكُمْ عَنْهُ، فَإِنِّی لَمْ أَرْجِعْ عَنْ ذَلِكَ وَلَمْ أُبَدِّل».(احتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۸۱).

۳- سنن ابن‌ماجه، مقدمه، كتاب المناسك، ج ۲؛ سنن ترمذی، كتاب العلم.

ص: ۱۰۳

است: «نَضَّرَ اللهُ عَبداً سَمِعَ مَقالَتی فَبَلَّغَها». (۱) جمله «فَلیُبَلِّغِ الشّاهِدُ الغائِبَ» (۲)؛ «حاضرین به غائبین برسانند»، در کلمات حضرت رسول(ص) فراوان استعمال شده است و آن حضرت در آخر خطبه‌ها و سخنرانی‌ها این جمله را تذکر داده‌اند.

این جمله‌ها و تذکرات، اهمیت و موقعیت حدیث و سنت را روشن می‌کند و به ما می‌رساند که ایشان تمام احکام و جزئیات حلال و حرام را بیان فرموده‌اند و رساندن و ابلاغ آن را به صورت یک وظیفه عمومی برای شنوندگان و تمام مسلمانان تذکر داده‌اند و ابلاغ کنندگانِ احادیث را مانند جانشین خود معرفی فرموده است. (۳) متأسفانه، وهابیت، سنت پیامبر را نیز، مانند دیگر آموزه‌های اسلامی، مورد دستبرد قرار داده و حُب و بغض خویش را در آن وارد کرده‌اند و در این اصل بنیادی اسلام تحریفات زیادی نموده‌اند، که در اینجا برای تنبه و آگاهی، بخش‌هایی از آن را یاد آور می‌شویم:

۱. وهابیت و معیار صحت و سقم حدیث

وهابیت برخلاف تمام معیارهای حدیث‌شناسی در رد یا قبول یک حدیث، از سویی حب و بغض خود را نسبت به راویان و از سوی دیگر،

۱- سنن ابن‌ماجه، مقدمه، کتاب المناسک، ج ۲؛ سنن ترمذی، کتاب العلم.

۲- بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۷۶؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۲۴.

۳- من لا یحضره الفقیه، باب النوادر؛ صحیح بخاری، ج ۱، باب لیبلغ العلم الشاهد الغائب؛ جامع بیان العلم وفضله، ج ۱، باب دعاء الرسول(ص) لمستمع العلم.

ص: ۱۰۴

پنـدارهای خودشان را از اسـلام، ملاک صـحت و سـقم حـدیث تلقی نمودهانـد؛ به این معنا که هر حدیثی که بر خلاف عقیده خود بدانند، آن را بدون هیچ دلیلی، تضعیف می‌کنند و هرچه که با پندارشان موافق باشد، آن را صحیح می‌دانند.

این گروه، بـدون هیـچ دلیل عقلایی و رجالی، هر حدیثی که در ذم و نکوهش افراد معلوم‌الحال مانند «معاویه» (۱) «یزید بن معاویه» و

۱- منهـاج السـنه، ج ۴، ص ۳۷۹.(معـاویه که پـدرش ابوسـفیان و مادرش هنـد، از رهبران عـداوت و دشـمنی با پیامبر(ص) بودنـد، جوانی‌اش را در کنار پـدر، در بسیج سپاهیان و نبرد با رسول‌خـدا(ص) سپری کرد و آن‌گاه که در فتـح مکه، مغلوب شدنـد تسلیم گشت، بدون آنکه ایمان بیاورد. ولی آن حضرت با بزرگواری از آنها در گذشت و آنان را طلیق(آزاده شده) نامید.)

الف) مطرف بن مغیره بن شـعبه می‌گوید: پدرم همیشه با معاویه سـخن می گفت و از عقل و شـعور او تعریف کرده، اظهار شـگفتی می‌کرد. شبی او را غمگین یافتم و حتی از خوردن غـذا هم امتناع ورزیـد. علتش را جویا شـدم. گفت: فرزنـدم، من از نزد پلیـدترین مردم آمده‌ام.

گفتم: او کیست؟ گفت: هنگـامی که با معاویه تنها شـدیم به او گفتم: ای امیرمؤمنان، اکنون سن و سالی از تو گذشـته، خوب است خیری از تو نمایـان گردد؛ تو که به هـدف نائـل آمـدی، پس بیا و نسـبت به خویشانت بنی‌هاشم نگاهی دیگر کن که برایت خواهد ماند.

گفت: هیهات، هیهات، «ابوبکر» عدالت نمود و رفت و نامش محو شد، «عمر» هم ده سال حکومت کرد؛ اما همین‌که مرد، نامش هم هلاک شـد، برادرمان «عثمان» هم که در حسب و نسب، ماننـد نـداشت هرچه خواسـتند بر سـرش آوردنـد، اما او که از قبیله «هاشم» است، هر روز پنج بار با صدای بلند نامش برده می شود که: «اشهَدُ انَّ مُحَمَّداً رَسولُ الله».

مادرت به عزایت بنشیند من چه کاری بعد از این بکنم، جز اینکه نام او را دفن کنم.

ب) تنها جنایت امارت دادن به فرزنـد تبهکارش «یزیـد» برایش کافی است. او که در کربلا بهترین عزیزان رسول خدا(ص) و سـرور جوانان اهل بهشت را با فجیع‌ترین وضع به شـهادت رساند. او که مدینه را به مدت سه روز برای سپاهیانش آزاد قرار داد که هزاران نفر از برترین صـحابه را به قتل برسانند و به نوامیس آنها تعرض کنند که تنها هزار دختر بدون شوهر حامله شدند و از بقیه هم بیعت می‌گیرد که برده‌اش باشند.

آن‌گاه شعر می سراید که: «ای کاش پدران من که در بدر هلاک شدند زنده بودند و خرسند می‌شدند و می‌گفتند یزید دستت درد نکند. بنی‌هاشم با حکومت بازی کردند هیچ خبری نیست و هیچ وحیی نازل نشده است».

البته او به این هم اکتفا نکرد و کعبه را نیز آتش زد و در حرم امن الهی، نیکانی از اصـحاب را به شهادت رساند. اینها همه، به اضافه شراب‌خواری و زنا و غنا و رقص علنی اوست.

ج) مردم را با اصرار، به دشنام دادن به علی بن ابی‌طالب(ع) وادار می‌نمود.

د) آتش جنگ با امیرمؤمنان علی(ع) را برافروخت و در نتیجه هزاران مسلمان را به کشتن داد.

ه) او بزرگانی چون «حجر» و دیگران را به جرم محبت علی(ع) به شهادت رسانید.

و) سبط اکبر پیامبر اکرم(ص) را کشت و به بدترین صورت، بدنش را پاره پاره کرد.

ز) پس از کنـاره‌گیری امـام حسن مجتبی(ع) از حکومت، در اولین سـخنرانی خود در جمع تمـام صـحابه پیامبر(ص) اعلام می‌دارد:

«من با شما کارزار نکردم که نماز بخوانید یا روزه بگیرید، بلکه می‌خواستم بر شما امارت و حکومت کنم و هم‌اکنون می‌بینید که حاکم و رهبر شمایم».

ح) «ابوالاعلی مودودی» در کتاب «خلافت و ملوکیت» از «حسن بصری» نقل می‌کند که او گفت: چهار عمل معاویه، به‌گونه‌ای است که اگر شخصی یکی از آنها را مرتکب شود، برایش باعث هلاکت است:

نخست، استعمال شمشیر او بر این امت و تسلط بر حکومت، بدون مشورت، درحالی‌که بقیه اصحاب کرام در امت حضور داشتند.

دوم، جانشین ساختن پسرش درحالی‌که او باده‌گسار نعشه‌ای بود؛ ابریشم می‌پوشید و طنبور می‌نواخت.

سوم، «زیاد» را به خود نسبت داد، درحالی‌که پیامبر(ص) می‌فرماید: «فرزند، متعلق به صاحب بستر است و برای زانی سنگ و کلوخ است».

چهارم، کشتن حجر و یاران او، وای بر او از حجر، وای بر او از حجر و یاران حجر.

ط) روزی رسول خدا(ص) ابوسفیان را دید که بر حماری سوار بود و معاویه آن را می‌کشید و یزید از پشت سر آن را به حرکت وا می‌داشت، فرمود: «لعنت خدا بر آن که سوار است و آن که می‌کشد و آن که از پشت می‌راند».

ک) ابن‌عباس می‌گوید: پیامبر اکرم(ص) صدای دو نفر را که ترانه می‌خواندند شنید، پرسید: این دو نفر چه کسانی هستند؟ گفتند: «معاویه و عمرو بن عاص». فرمود: خداوندا، آنها را واژگون ساز و هر دو را در دوزخ افکن».

م) ابوذر به معاویه می‌گوید: «روزی تو از نزدیک رسول خدا(ص) رد شدی که فرمود: خدایا او را لعنت کن و سیرش نساز، جز با خاک».

ن) در تاریخ آمده است که معاویه صدهزار درهم به سمرة بن جندب داد که حدیثی وضع کند که آیه وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ(بقره: ۲۰۷) در شأن ابن‌ملجم- علیه اللّعنة- نازل شده است. آیه(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلى ما فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصامِ* وَإِذا تَوَلَّى سَعى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيها وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لا يُحِبُّ الْفَسادَ)(بقره: ۲۰۴ و ۲۰۵) در شأن علی بن ابی طالب(ع) نازل شده است!

سمره نپذیرفت. سپس دویست‌هزار درهم فرستاد ولی او باز هم قبول نکرد؛ سپس سیصدهزار درهم فرستاد و دوباره او قبول نکرد؛ در نهایت چهارصد هزار درهم فرستاد و او پذیرفت.

ص: ۱۰۵

ص: ۱۰۶

«مروان بن حکم» (۱) باشد، بدون تأمل در سند و یا محتوا، کذب و دروغ می‌خوانند.

وهابی‌ها به طور کلی حکم می‌کننـد که هر حـدیثی در مـذمت افراد یاد شـده وارد شـده باشد، محکوم به کذب است! در حالی که افعال و کردار ناشایست نامبردگان، بهترین دلیل بر صحت احادیثی است که در مذمت آنها وارد شده است.

به راستی که این پیشگویی‌های پیامبر(ص) را می‌توان از معجزات آن حضرت به شمار آورد.

۲. تکذیب شأن نزول آیه ولایت

ابن تیمیه، شأن نزول آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ را تکذیب نموده است. او در رابطه با شأن نزول آیه ولایت:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَوةَ وَ هُمْ رَاكِعُون(مائده: ۵۵)

سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند، همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند و در حالت رکوع

۱- منهاج السنه، ج ۶، ص ۲۶۵.

ص: ۱۰۷

زکات می‌دهند.

می گوید:

اهل علم بر این اتفاق دارند که این آیه در شان علی(ع) به تنهایی نازل نشده و اصلًا علی(ع) انگشترش را در حال رکوع به کسی صدقه نداده است و علمای علم حدیث معتقدند که این قضیه، دروغ و جعلی است. (۱) در حالی که بزرگان اهل سنت، مانند عضدالدین ایجی و ابن‌حجر هیتمی و دیگران به صراحت می گویند:

علما در تفسیر اینکه این آیه در شأن علی(ع) نازل گردیده است، اجماع دارند، چون او در نماز در حال رکوع بود، سائلی از او چیزی خواست و او انگشترش را اعطا نمود و سپس این آیه نازل گردید. (۲) عده‌ای از مفسران اهل سنت که بر شأن نزول آیه شریفه، در مورد علی(ع) تصریح نموده‌اند، عبارتند از:

الف) محمدبن جریر طبری(م ۲۲۴ ه. ق) در «جامع البیان عن تأویل آیه القرآن» (۳)؛

ب) محمدبن احمد قرطبی(م ۶۷۱ ه. ق) در «الجامع لاحکام القرآن» (۴)؛

۱- منهاج السنه، ج ۲، ص ۵.

۲- کتاب المواقف، عضدالدین عبدالرحمن ایجی، ج ۳، ص ۶۱۴؛ الصواعق المحرقه، احمد بن حجر هیثمی، ص ۱۰۴.

۳- جامع البیان، ج ۶، ص ۲۸۷.

۴- الجامع لاحکام القرآن، ج ۶، ص ۲۲۱.

ص: ۱۰۸

ج) عبدالرحمن بن محمد ثعالبی در «الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن» (۱)؛

د) اسماعیل بن عمر بن کثیر در «تفسیر القرآن العظیم» (۲)؛

ه) محمود آلوسی در «روح المعانی فی تفسیر القرآن» (۳)؛

و) بیضاوی در «تفسیر بیضاوی» (۴)؛

ز) حسین بن مسعود بغوی(م ۵۱۶ ه. ق) «در معالم التنزیل» (۵)؛

ح) عبدالرحمن جلال الدین سیوطی در تفسیر «الدر المنثور» (۶)؛

ط) احمد بن محمد رازی در کتاب «حجج القرآن». (۷)

۳. ابن‌تیمیه و حدیث غدیر

ابن تیمیه، حدیث غدیر را که در معتبرترین کتاب‌های اهل سنت آمده است، غیر معتبر می‌داند. او در قبال حدیث غدیر، با موضع‌گیری خصمانه‌ای که در برابر اهل بیت(علیهم السلام) دارد با یک نوع دست‌پاچگی و اضطراب، سعی کرده است آن را از اعتبار ساقط کند. او یک بار می گوید:

این حدیث، هیچ ارزشی ندارد، چون در امهات ذکر نگردیده و

۱- الجواهر الحسان، ج ۱، ص ۴۷۱.

۲- تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، صص ۷۱- ۷۲.

۳- روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۷.

۴- تفسیر بیضاوی، ج ۲، ص ۳۳۹.

۵- معالم التنزیل، ج ۲، ص ۴۷.

۶- الدر المنثور، ج ۳، ص ۱۰۴.

۷- کتاب الحجج القرآن، ج ۱، ص ۵۵.

ص: ۱۰۹

فقط ترمذی آن را نقل کرده و در نقل او بیشتر از عبارت «مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلیٌّ مَولاه» وجود ندارد. (۱) بار دیگر می گوید: «این حدیث را فقط ترمذی و احمد نقل کرده‌اند و زائد بر «مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلیٌّ مَولاه» کذب و دروغ است».

و در ادامه نیز می گوید: «این حدیث اصلًا در صحاح نیامده است». (۲) سرانجام در جای دیگری هم می گوید: «پیامبر خدا(ص) حدیث موالات را فقط یک مرتبه در غدیر خم گفته و در هیچ مجلس دیگری، به آن تصریح نفرموده است». (۳) بسیاری از علمای اهل سنت در علم حدیث، تفسیر و تاریخ، این حدیث را ذکر نموده و بر صحت آن، اذعان دارند که به طور نمونه به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

الف) ابن‌حجر عسقلانی در «فتح الباری فی شرح صحیح البخاری» درباره حدیث غدیر چنین می گوید:

حدیث «مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلیٌّ مَولاه» را ترمذی و نسائی ذکر کرده‌اند. این حدیث، جداً از طرق زیادی نقل شده و بیشتر اسانید آن صحیح و حسن است. (۴) ب) حاکم نیشابوری پس از ذکر حدیث از طرق مختلف، می گوید:

انّ هذا الحدیث، صحیح علی شرط الشیخین و لم یخرجاه بطوله. (۵) این حدیث با طول و تفصیلی که از طرق متعدد نقل شده است بر معیار مسلم و بخاری صحیح بوده است و آن را با طول و تفصیلی که دارد در صحیحین ذکر نکرده‌اند.

ج) ترمذی در صحیحش پس از آنکه حدیث را ذکر می کند، می گوید: «قال ابوعیسی هذا الحدیث حسن صحیح». (۶) د) احمد بن حنبل می گوید:

روزی علی(ع) مردم را قسم می‌داد که هر کسی در روز غدیر، این سخن را که پیامبر(ص) فرمود: «مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلیٌّ مَولاه» درباره من شنیده است شهادت دهد. عبدالرحمن میگوید که دوازده نفر بدری(جنگجویان بدر) از جای برخاستند- و گویی یکی از آنها را دارم می‌بینم- و شهادت دادند که ما از پیغمبر اسلام(ص) در روز غدیر خم شنیدیم که فرمود:

اَلَستُ اولی بِالمُؤمِنینَ مِن انفُسِهِم وَازواجی امَّهاتُهُم فَقُلنا بَلی یا رَسولَ اللهِ قالَ: فَمَن کُنتُ مَولاهُ عَلیٌّ مَولاهُ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وَعادِ مَن عاداه. (۷)

آیا من سزاوارتر به مؤمنین از خود آنها به خودشان نیستم؟ و همسران من مادران مؤمنین هستند. گفتیم: بله یا رسول الله. فرمود: هرکس را که من مولای او هستم علی مولای اوست.

۱- مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۴۱۷.

۲- منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۱۹.

۳- منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۶۰.

۴- فتح الباری، ج ۷، ص ۷۴.

۵- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۸.

۶- سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۳۳.

۷- مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۱۹.

ص: ۱۱۰

خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که او را دشمن بدارد.

ه) هیثمی در «مجمع الزوائد» پس از نقل حدیث می‌گوید: «رجاله ثقات» (۱)؛ «رجال حدیث، همگی مورد اطمینان هستند».

همچنین، عده دیگری از محدثان در کتاب‌های خود، این روایت را ذکر کرده‌اند که عبارتند از: ابن‌ماجه در «سنن» (۲)، و نسائی در «السنن الکبری» (۳)، ابن‌شیبه در «مصنف»، (۴) «ابویعلی» در مسند (۵) و طبرانی در «المعجم الکبیر». (۶) البته در کتاب‌های دیگر نیز این حدیث، بهطور گسترده ذکر شده که در اینجا مجالی برای بیان همه آنها نیست.

بنابراین، با توجه به اینکه اکثر علمای علم حدیث، روایت غدیر را بدون هیچ‌گونه حساسیتی ذکر کرده‌اند و از نظر سند هم، آن را صحیح دانسته و هیچ‌گونه خدشه‌ای در آن ننموده‌اند، اما ابن‌تیمیه نسبت به این حدیث، این‌همه مضطرب و پریشان عمل کرده و با حساسیت خاص و حرف‌های مملو از اضطراب با آن برخورد نموده است. آیا اینگونه برخورد با روایات رسول الله(ص) جز این است که ملاک ابن‌تیمیه در پذیرش روایات آن حضرت، حُب و بغض و خواهش‌های نفسانی

۱- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۷.

۲- سنن ابن‌ماجه، ج ۱، ص ۴۵.

۳- السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۱۸.

۴- مصنف ابن‌شیبه، ج ۶، ص ۳۶۶.

۵- مسند ابویعلی، ج ۱، ص ۴۲۹.

۶- المعجم الکبیر، ج ۵، ص ۱۶۶.

ص: ۱۱۱

اوست؟

۴. ابن‌تیمیه و حدیث ولایت

او حدیث ولایت را بدون بررسی سند، دروغ می‌پندارد. این حدیث شریف، به امامت و ولایت امام علی(ع) مربوط است و با باورهای ابن تیمیه، مخالف است.

او بدون اینکه سند حدیث را بررسی نماید، می گوید: «حدیث «هُوَ وَلی کُلِّ مُؤمِنٍ بَعدی» دروغ بر رسول خداست و رسول خدا در حیات و مماتش، ولی هر مؤمنی است». (۱)

این در حالی است که بسیاری از محدثان و صاحبان صحاح و مسانید چون ترمذی (۲)، نسائی (۳)، ابن‌حبّان (۴)، حاکم نیشابوری (۵)، طیالسی (۶)، احمد بن حنبل (۷) و دیگران، این حدیث را ذکر نموده و «البانی» در کتاب «سلسله الاحادیث الصحیحه» به صحت آن تصریح نموده (۸) و می گوید:

با این حال، نمی‌دانم چرا ابن تیمیه، این حدیث را تضعیف نموده

۱- منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۴.

۲- سنن ترمذی، ج ۵، ۶۳۲.

۳- سنن الکبری، ج ۵، ص ۴۵.

۴- صحیح ابن‌حبان، ج ۱۳، ص ۳۷۴.

۵- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۴.

۶- مسند طیالسی، ج ۱، ص ۱۱۱.

۷- مسند احمد، ج ۴، ص ۲۵۳.

۸- سلسله الاحادیث الصحیحه، محمد ناصرالدین آلبانی، ج ۵، ص ۲۶۱.

ص: ۱۱۲

است و من وجهی برای آن نمی‌بینم، جز سرعت و مبالغه داشتن در رد بر شیعه ... (۱) حاکم نیشابوری هم در مستدرک، پس از ذکر حدیث می گوید: «هذا حدیث صحیح الإسناد» (۲)؛ «این حدیث، صحیح السند است».

۵. انکار حدیث متواتر

وهابیت حدیث «تَقتُلُ عَمّاراً فِئَةُ الباغیَة» (۳).» را که به تواتر نقل شده،

۱- سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۵، صص ۳۶۱- ۳۶۴.

۲- مستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۴.

۳- مقصود از حدیث عمار، گفتار پیامبر اسلام(ص) در حق اوست که فرمود: «ای عمار! گروه ظالم، تو را خواهد کشت». عمار صحابی و دوست رسول خدا(ص)، در جنگ صفین با اینکه بیش از نود و سه سال داشت، میان دو جبهه ایستاد. با صدای بلند درحالی که اشاره به پرچم معاویه می کرد گفت: «به خدا قسم که من سه نوبت با این پرچم که در لشکر معاویه است جنگیده‌ام و این چهارمین نوبت مانند همان نوبت‌هاست». عمار در انتظار رسیدن وقت شهادت خود به دست گروه ستمکار بود. پیامبر خدا(ص) روزی درحالی که اصحابش با گوش خود می‌شنیدند، به عمار فرمود: «چه دردناک است، که تو را ای پسر سمیه، گروه ستمکار می کشند». اصحاب کاملًا از آن مطلب آگاه بودند. عمرو بن عاص از جمله کسانی کرده که این حدیث را روایت است و مردم شام هم این روایت را از او شنیده بودند. این روایت پیش از آن روزهایی که جنگ، تفرقه ایجاد کند، در اردوی معاویه، شک و تردیدی به وجود آورده بود و معاویه، عمرو را به خاطر نقل این حدیث ملامت کرد، زیرا مردم دانستند که عمار همراه امام علی(ع) است و او از سرسخت‌ترین افراد در مبارزه با معاویه است و یقین کردند که در میان سپاه گروه ستمکار به‌سر می‌برند، که عمار در جهت مخالف آن است. عمار، پیش از درگیری‌اش در جنگی که در آن به شهادت رسید، در کارزار صفین، که حق و باطل را از هم جدا ساخت، آب خوردن خواست. در این لحظه، برای او شیر آمیخته با آب آوردند. پس تکبیر گفت و اضافه کرد: «این همان چیزی است که حبیب من رسول خدا(ص) به من وعده داده بود، موقعی که فرمود: ای عمار تو را گروه ستمکار خواهند کشت و آخرین آشامیدنی تو از دنیا آمیخته‌ای از شیر باشد». سپس، آن را نوشید و از حریم ولایت دفاع می کرد و فریاد می‌زد: «کیست که بوی بهشت را استشمام کند؟ بهشت زیر درخشش شمشیرهاست و تشنه کامان، آب می‌طلبند و آن شربت شهادت در اختیار آنان است، امروز، دوستان، به دیدار محمد(ص) و حزب او می‌روند

ص: ۱۱۳

معتبر نمی‌داند.

دشمنی ابن‌تیمیه نسبت به امام علی(ع) و سایر ائمه(علیهم السلام) محدود نیست، بلکه در راستای دفاع از معاویه و دشمنی با امام علی(ع) نسبت به صحابه‌ای چون عمار یاسر نیز، دشمنی می‌ورزد و او نیز از گزند سخنان ابن‌تیمیه در أمان نمانده است.

در نقل متواتر از رسول خدا(ص) درباره عمار آمده است که فرمود: «تَقتُلُ عَمّاراً فِئَةُ الباغيَة» (۱)؛ «عمار را گروه ظالم خواهد کشت».

ابن تیمیه به جهت حمایت از دشمنان اهل بیت(علیهم السلام)، درباره حدیث یاد شده می‌گوید: «در اینجا برای مردم اقوالی است، از جمله آنان، کسی است که در این حدیث اعتراض وارد کرده است» (۲) و در جای دیگر می‌گوید: «برخی آن را تضعیف نموده‌اند». (۳)

البته ابن‌تیمیه به این مطلب که چه کسی این حدیث را تضعیف نموده، اشاره نکرده است. به هرحال، این حدیث را ۲۴ نفر از صحابه نقل کرده‌اند و بسیاری از بزرگان حدیث به تواتر آن، تصریح نموده‌اند. (۴) حافظ لغوی، مرتضی زبیدی در «لفظ اللئالی» و مناوی در شرح

۱- صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۸۶؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۷؛ المحلی، ابن‌حزم، ج ۱۱، ص ۳۰۴؛ نیل الاوطار، شوکانی، ج ۷، ص ۲۰۰؛ عیون اخبار الرضا، صدوق، ص ۶۸.

۲- منهاج السنه، ج ۲، ص ۲۰۴.

۳- منهاج السنه، ج ۲، ص ۲۰۸.

۴- خصائص الکبری، جلال‌الدین سیوطی، ج ۲، ص ۱۴۰.

ص: ۱۱۴

«جامع الصغیر» و دیگران، این حدیث را متواتر می‌دانند. (۱) ابن عبدالبر در «الاستیعاب» در ترجمه عمار می گوید:

وتواترت الآثار عن النبی(ص) انه قال: تَقْتُلُ عَمّاراً الفِئَةُ الباغیَة وهذا من اخباره بالغیب واعلام نبوته(ع) وهو من اصح الاحادیث. (۲)

اخبار متواتر از پیامبر(ص) رسیده که فرمود: گروه ظالم، عمار را خواهند کشت و این از خبرهای غیبی و نشانه‌های نبوت آن حضرت است و از صحیح‌ترین احادیث به حساب می‌آید.

حافظ ابن‌حجر در شرح «صحیح بخاری» می گوید:

روی حدیث تَقْتُلُ عَمّاراً الفِئَةُ الباغیَة جماعة من الصحابه، منهم قتادة بن النعمان کما تقدم، و ام سلمه عند مسلم؛ و ابوهریره عند الترمذی؛ و عبدالله بن عمرو بن العاص عند النسائی؛ و عثمان بن عفان و حذیفه و ابوایوب و ابورافع و خزیمة بن ثابت و معاویه و عمرو بن العاص و ابوالیسر و عمار نفسه. و کلها عند الطبری و غیره. و غالب طرقها صحیحة او حسنة. وفیه عن جماعة آخرین یطول عدّهم. و فی هذا الحدیث علم من اعلام النبوة وفضیلة ظاهرة لعلیٍّ ولِعمار، و ردٌّ علی النواصب الزاعمین أن علیاً لم یکن مصیباً فی حروبه. (۳) حدیث «گروه ظالم عمار را خواهند کشت» را جماعتی از صحابه، از جمله؛ قتاده بن نعمان آن‌گونه که گذشت؛ نقل

۱- لفظ اللئالی، مرتضی زبیدی، صص ۲۲۲- ۲۲۳؛ فیض القدیر، مناوی، ج ۶، ص ۳۶۶.

۲- الاستیعاب فی حاشیة الاصابه، ج ۲، ص ۴۸۱.

۳- فتح الباری، ج ۱، ص ۵۴۳.

ص: ۱۱۵

کرده‌انـد و نیز ام سـلمه نزد مسـلم؛ و ابوهریره نزد ترمـذی و عبدالله بن عمرو بن عاص نزد نسائی؛ عثمان بن عفان، حذیفه، ابوایوب، ابورافع، خزیمه بن ثابت، معاویه، عمروبن عاص و ابوالیسر و خود عمار این حـدیث را نقل کرده‌انـد و تمام این احادیث نزد طبری و دیگران موجود است، و غـالب طرق آن صـحیح یـا حسن است. در این حـدیث، نشـانه‌ای از نشانه‌هـای نبوت و فضـیلتی ظـاهر، برای علی(ع) و عمار است و نیز ردّی بر افراد ناصبی است که گمان کرده‌اند علی(ع) در جنگ‌هایش بر حق نبوده است.

این عبارت ابن‌حجر، تعریض به ابن‌تیمیه است که به امام علی(ع) در مورد جنگ‌هایش اعتراض کرده است.

بخاری در صحیح خود از رسول خدا(ص) نقل کرده که فرمود:

وَیح عَمّار تَقتُلَهُ الفِئَهُ الباغیَهُ یَدعوهُم إلیَ الجَنَّهِ وَیدعونَهُ إلیَ النّارِ. (۱)

وای بر عمارا! گروه ظالم او را خواهند کشت. او آنان را به بهشت دعوت می‌کند، ولی آنها او را به جهنم می‌خوانند.

بخاری در بابی دیگر، این حدیث را این‌گونه نقل می‌کند:

... یَدعوهُم إلیَ اللهِ وَیَدعونَهُ إلیَ النّارِ. (۲)

... و آنان را به سوی خدا دعوت میکند، ولی آنان او را به سوی دوزخ می‌خوانند.

۱- صحیح بخاری، کتاب الصلاهٔ، باب التعاون فی بناء المسجد.

۲- صحیح بخاری، کتاب الجهاد و السیر، باب مسح الغبار.

ص: ۱۱۶

ابن‌حبّان در صحیح خود از ام‌سلمه نقل کرده که گفت: رسول خدا(ص) فرمود: «تَقتُلُ عَمّاراً الفِئَةُ الباغیَة» (۱)؛ «گروه ظالم، عمار را خواهند کشت».

همچنین از ابوسعید خدری نقل کرده که رسول خدا(ص) فرمود:

وَیحَ ابن‌سُمَیَّه، تَقتُلُهُ الفِئَةُ الباغیَة یَدعوهُم إلیَ الجَنَّةِ وَیدعونَهُ إلیَ النّارِ. (۲)

وای بر فرزند سمیه(عمار) گروه ظالم او را خواهند کشت، او آنان را به بهشت دعوت می‌کند ولی آنان او را به دوزخ می‌خوانند.

ابن حجر، در شرح صحیح بخاری می‌گوید:

ودلّ حدیث «تَقتُلُ عَمّاراً الفِئَةُ الباغیَة» علی ان علیّاً کان المصیب فی تلک الحروب، لان اصحاب معاویه قتلوه ... (۳)

حدیث «عمار را گروه ظالم می‌کشند» بر این دلالت دارد که علی(ع) در آن جنگ بر حق بود؛ زیرا اصحاب معاویه، عمار را به قتل رساندند.

۶. صحیح دانستن احادیث خوارج

وهابیان احادیثی را که از سوی خوارج (۴) نقل شده است،

۱- الاحسان بترتیب صحیح ابن‌حبان، ج ۹، ص ۱۰۵.

۲- الاحسان بترتیب صحیح ابن‌حبان، ج ۹، ص ۱۰۵.

۳- فتح الباری، ج ۱۳، صص ۸۵- ۸۶.

۴- خوارج، جمع خارجی به معنای خروج‌کننده و شورشی است. خارجی به دو معنای عام و خاص به کار می‌رود. معنای عام آن، بر کسی اطلاق می‌شود که علیه امام بر حق و مورد قبول مسلمان‌ها شورش کند. اما خوارج در معنای خاص به کسانی گفته می‌شود که در جنگ صفین در اعتراض به حکمیت، در مقابل امام علی(ع) شورش کردند و با آن حضرت جنگیدند و سپس کار خود را با آرایی مانند کافر بودن گناهکار و وجوب جنگ با کافر، توجیه کردند. وجوه دیگری نیز برای وجه اطلاق «خوارج» بر گروه مذکور ذکر شده است. به این گروه، «مارقین» نیز گفته می‌شود که این واژه به معنای خوارج است. ظاهراً دلیل این نامگذاری حدیثی از پیامبر اکرم(ص) است که در آن حدیث، حضرت در مورد شخصی که به نحوه تقسیم غنایم، توسط پیامبر(ص) اعتراض کرده و کار ایشان را غیرعادلانه دانسته بود، فرمود: از نژاد این مرد گروهی پدید می‌آید که «یَمرُقونَ مِنَ الدّینِ کَما یَمرُقُ السَّهمُ مِنَ الرَّمِیَّةِ»؛ «از دین خارج می‌شوند همان‌گونه که تیر از کمان خارج می‌گردد».(بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۷).

ص: ۱۱۷

صحیح‌ترین حدیث می‌دانند. ابن‌تیمیه می گوید:

خوارج در حدیث‌شان صادق‌اند و احادیثی که توسط آنان نقل شده، صحیح‌ترین احادیثند و حدیث شیعه از دروغ ترین احادیث به شمار می‌آید. (۱) او حتی در جای دیگری می گوید:

خوارج راستگوترین، متدین‌ترین و با تقواترین گروه اسلامی هستند، بلکه از میان خوارج، حتی یک نفر را هم نمی‌توان پیدا کرد که دروغ گفته باشد و بالاتر از اینها، آنان راستگوترین مردم روی زمین هستند. (۲) وقتی که بنابر اعتقاد ابن‌تیمیه، خوارج از متدین‌ترین و صادق‌ترین گروه‌های اسلامی، بلکه از صادق‌ترین مردم جهان هستند، پس گروه خوارج، از دیدگاه ابن‌تیمیه، از همه گروه‌ها و مذاهب اسلامی مسلمان‌تر و با دیانت‌تر بوده و هر چه نسبت به امام علی(ع) و دیگران گفته‌اند،

۱- تفسیر کبیر، ج ۲، ص ۱۰.

۲- منهاج السنهٔ، ج ۷، ص ۳۶.

ص: ۱۱۸

راست بوده است!

اکنون می‌پرسیم آیا ابن‌تیمیه، خود یکی از سران خوارج بوده یا اینکه بغض و عداوت وی با اهل بیت پیامبر(ص)، خصوصاً امام علی(ع) او را وادار نموده است که از خوارج چنین دفاع نماید و آنها را محقّ بداند و احادیث آنها را صحیح‌ترین احادیث بشمارد؟ از این گذشته، اگر این سخن ابن‌تیمیه که می‌گوید هر چه خوارج بگویند راست است و هر حدیثی که از طریق خوارج نقل شده باشد اصحّ احادیث است درست باشد، بهتر بود خود ابن‌تیمیه، یک صحیح دیگری به نام «صحیح الخوارج» تدوین می‌کرد که در مرتبه بالاتر از صحیح بخاری و صحیح مسلم و سایر متون حدیثی قرار می‌گرفت!

خلاصه کلام

وهابیت برای رسیدن به اهداف خود، به احادیث جعلی و غیر صحیح تمسک می‌نماید. آنان، خصوصاً ابن‌تیمیه، عقاید و باورها و همچنین فروعات فقهی خود را بر احادیثی بنا نموده‌اند که ضعف آنها بر کسی پوشیده نیست، بلکه از جمله اسرائیلیاتی است که بطلان آنها با خود آن احادیث همراه است؛ مثلًا می‌توان به روایاتی که به صراحت بر تشبیه، تجسیم، رؤیت، حرکت و نقل مکان خداوند و نزول خدا به آسمان دنیا دلالت دارند، اشاره نمود. آنان افسانه غرانیق را به عنوان حدیث صحیح تلقی نموده، آن را در کتاب‌های مختلف خود ذکر کرده‌اند. (۱)

۱- مجموع الفتاوی، ج ۱۰، ص ۲۹۱؛ ج ۲۱، ص ۲۸۱؛ منهاج السنة، ج ۱، ص ۴۷۱.

ص: ۱۱۹

ولی روایات صحیح و متقنی که مورد قبول همه علمای علم رجال قرار دارند، مانند حدیث ثقلین و حدیث غدیر را بدون بررسی سندی به صراحت، تضعیف کرده، آنها را مردود می‌شمارد.

ص: ۱۲۰

فصل چهارم: صحابه از دیدگاه وهابیت

اشاره

کلمه «صاحب» که جمع آن «صحب»، «اصحاب» و «صحابه» است، به معنی همدم، همراه، رفیق و یار و معاشر است و آن را زمانی به کار می‌برند که دو نفر زمان نسبتاً طولانی را در کنار هم و به معاشرت با یکدیگر گذرانیده باشند؛ اصولًا مصاحبت با طول زمان معاشرت، ملازمه دارد. (۱) بنابر عقیده اهل سنت، هر مسلمانی که رسول‌خدا(ص) را گرچه برای

۱- مفردات، راغب اصفهانی؛ لسان العرب، ابن‌منظور، ذیل واژه «صحب».

ص: ۱۲۱

یک‌ساعت هم دیده باشد، صحابی آن حضرت محسوب می‌شود. (۱) از طرف دیگر، از نظر آنان، همه صحابه عادل‌اند (۲) و مسلمانان می‌توانند معارف و احکام دین را از آنان بگیرند و زمانی که روایتی را نقل می‌کنند، بدون دغدغه از آنان بپذیرند؛ زیرا آنان دوران وحی و رسالت حضرت رسول(ص) را درک کرده‌اند و با تفسیر و تأویل قرآن کریم آشنا هستند و از زبان آن حضرت احکام خدا را فرا گرفته و سخنان ایشان را حفظ کرده‌اند. همچنین، آنان توفیق مُصاحبت و یاری پیامبر(ص) را داشته‌اند و به همین سبب خداوند در آیاتی از آنان تمجید کرده است. بنابراین، کسی حق ندارد به تنقیص(نقص و ایراد گرفتن) صحابه بپردازد یا روایات آنان را رد کند.

شیعه، به پیروی از قرآن کریم و سنت پیامبر(ص) و به شهادت تاریخ، معتقد است که در میان صحابه، انسان‌های بزرگ و بلندمرتبه‌ای بودند که از ایثار جان و مال دریغ نورزیدند و چنان مخلصانه به جنگ و جهاد می‌پرداختند و دشمن را به خاک می‌نشاندند که یک ضربت شمشیر آنها با عبادت جن و انس برابری می‌کرد؛ از طرفی هم در میان اصحاب، گروهی سست‌ایمان و نیز افرادی فاسق که از انجام محرمات پروا نداشتند وجود داشته است. (۳)

۱- شرح نووی بر صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵. تعریف‌های دیگری نیز از صحابه بیان شده است. ابن‌حجر در مقدمه «الاصابه» می‌گوید: «صحابی به کسی گفته می‌شود که پیامبر(ص) را در حال ایمان، ملاقات نماید و بر اسلام نیز بمیرد». برخی گفته‌اند که در صدق صحابه، مصاحبت طولانی لازم است؛ چنان‌که مذهب بسیاری از فقها و اصولیون است.

۲- شرح نووی بر صحیح مسلم، ج ۱، صص ۱- ۲۲. «اتفق اهل السنة علی ان الجمیع عدول ...».

۳- شیعه می‌گوید مصاحبت و ملازم بودن با رسول‌خدا(ص) افتخار بزرگی است و بسیاری از صحابه آن حضرت برای تشکیل حکومت اسلامی و گسترش اسلام مجاهدت‌ها و تلاش‌های فراوانی انجام دادند و با ایثار جان و مال خویش، اهداف عالیه و منیع آن حضرت را پی‌گیری نمودند. قرآن کریم، پیرامون این گروه که از روزهای آغازین و سخت، پروانه‌وار گرد رسول‌خدا(ص) بودند می‌فرماید:(السَّابِقُونَ الْاَوَّلُونَ مِنَ المُهاجِرینَ وَالْأَنْصارِ وَالَّذینَ اتَّبَعُوهُمْ بِاحْسانٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَاعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْری تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها ابَداً ذالِکَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ)؛ «پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت و آنها از او خشنود شدند؛ و باغ‌هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ».(توبه: ۱۰۰)

ص: ۱۲۲

وهابیت از سویی شیعیان را به جرم نقد برخی از صحابه، تکفیر می‌کنند و از سوی دیگر همان‌گونه که ملاحظه خواهد شد، خود برخی از اصحاب رسول خدا(ص) را کافر، شارب الخمر و واجب القتل می‌دانند.

ص: ۱۲۳

در این قسمت به عنوان نمونه به برخی از نظریات آنان، اشاره می گردد:

۱. تکفیر برخی از اصحاب

وهابی‌ها برخی از اصحاب رسول خدا(ص) را کافر می‌دانند. آنان به بهانه دفاع از صحابه، شیعیان را که برخی از صحابه را فقط مورد نقد قرار داده و یا وقایع زندگی آنان را از متون معتبر و مورد قبول خودشان منعکس نموده، تکفیر می کنند؛ آنان گروهی از افراد متعصب و خشن و جاهل به معارف و متون اسلامی را تحت عنوان سپاه صحابه تشکیل داده و با پشتیبانی هنگفت مالی که در اختیار دارند، مسلمانان را در مساجد، در حال نماز، به صورت ترور قتل عام میکنند. این در حالی است که رهبرشان ادعا می کند عده‌ای از یاران و اصحاب پیامبر اسلام(ص) با اینکه موحد بودند و با ایشان در راه اسلام کوشش‌ها کردند و نماز، زکات و حج انجام می‌دادند، کافر بوده‌اند و از اسلام، فرسنگ‌ها فاصله داشته‌اند. (۱)

۲. نسبت شراب‌خوری به برخی از اصحاب

وهابی‌ها برخی از صحابه را اهل شرب خمر می‌دانند. محمد بن عبدالوهاب، مؤسس گروه وهابیت، با پیروی از ابن‌تیمیه می گوید: «عده‌ای از صحابه و تابعین، خمر را حلال می‌شمردند و گمان می کردند

۱- رساله کشف الشبهات، محمد بن عبدالوهاب، ص ۱۲۰؛ والرسائل العلمیهٔ اتسع.

ص: ۱۲۴

که شرب خمر برای کسی که عمل صالح انجام می‌دهد مباح است». (۱) اکنون می‌پرسیم این صحابه که شراب را حلال می‌شمردند، آیا از تحریم آن توسط پیامبر(ص) آگاهی داشته و می‌دانسته‌اند که شرب خمر حرام است و یا اینکه اصلًا از حرمت شراب در دین اسلام اطلاع نداشته‌اند؟ بنابراین، چگونه چنین افرادی می‌توانند مرجع احکام باشند؟!

۳. حمایت از قاتلین اصحاب پیامبر (ص)

وهابی‌ها در حالی که ظاهراً خودشان را مدافع صحابه می‌دانند، از قاتلین اصحاب پیامبر(ص) حمایت می کنند. ابن تیمیه می گوید: «ما قاتل عمار را از اهل بهشت می‌دانیم». (۲)

این عقیده وهابی‌ها با سخن گهربار رسول خدا(ص) صریحاً در تضاد است؛ زیرا در حدیث شریفی که از آن حضرت نقل شده و در بسیاری از کتب معتبر ذکر گردیده است، وقتی عمار یاسر، صحابی بزرگوار و جلیل‌القدر ایشان در جریان حفر خندق، بر خلاف دیگران که یک خشت را حمل می کردند، دو تا دو تا خشت برمی‌داشت، پیامبر اسلام(ص) در حالی که خاک را از سر او پاک می کرد، فرمود: «رحمت بر تو ای پسر سمیه، گروه باغیه، تو را می کشند». (۳) همچنین در حدیث دیگری فرموده است: «حق با عمار است». (۴) معنای این دو حدیث، این است که قاتل عمار، باغی و دشمن حق و

۱- عقیدة الشیخ محمد بن عبدالوهاب السلفیة واثرها فی العالم الاسلام، صالح بن عبدالله، عبدالرحمن العبوز، ج ۱، ص ۳۳۸.

۲- منهاج السنة، ج ۶، ص ۲۰۵.

۳- مسند ابوداوود، ج ۱، ص ۸۴؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۵۵؛ کنز العمال، ج ۹، ص ۱۶۹؛ شرح مسند ابی‌حنیفه، ملا علی قاری، ص ۲۴۵.

۴- کنز العمال، ج ۱۳، ص ۲۵۴.

ص: ۱۲۵

دین خداست و نمی‌تواند از اهل بهشت باشد.

این عقیده وهابی‌ها درباره قاتلین سایر صحابه رسول خدا(ص) نیز ثابت می‌باشد؛ زیرا به دلایل متقن تاریخی، یزید بن معاویه در واقعه «حره» در شهر مدینه منوره به مدت سه روز به سپاهش دستور کشتن صحابه پیامبر(ص) و فرزندان آنها و هتک حرمت به ناموس آنان را صادر کرد که از سیاه‌ترین وقایع تاریخ اسلام به شمار می‌آید. ولی در عین حال وهابی‌ها به طور مبالغه‌آمیزی از یزید بن معاویه به شیوه‌های مختلف دفاع می‌کنند.

ابن تیمیه، او را امامی می‌داند که عزت و سرافرازی اسلام، توسط او ادامه یافت. (۱) همچنین برخی دیگر از آنان می‌گویند که یزید از کبار صالحین و ائمه هدی بوده است. (۲) عجیب‌تر اینکه وهابی‌ها کتابی در توصیف و مدح یزید تألیف نموده‌اند که در مدارس به عنوان کتاب درسی تدریس می‌شود.

آیا علت این دفاع و ثناگویی نسبت به یزید بن معاویه که بعضی از بزرگان اهل سنت، در لعن او هیچ تردیدی ندارند (۳)، دشمنی صریح با صحابه پیامبر خدا نیست؟ اگر غیر از این است، چرا در هیچ‌یک از کتاب‌های وهابی‌ها، واقعه حره و کربلا بیان و منعکس نشده و عاملین این حوادث ننگین و دلخراش مورد ملامت و سرزنش قرار نگرفته‌اند؟

۱- منهاج السنه، ج ۸، ص ۲۳۸.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۴۰۹.

۳- شرح عقاید النسفیه، سعد الدین تفتازانی، ص ۱۰۶.

ص: ۱۲۶

فصل پنجم: وهابیت و امامت

اشاره

امامت در لغت به معنای پیشوایی و رهبری است و هر کسی که متصدی رهبری گروهی شود، «امام» نامیده می‌شود؛ خواه در راه حق باشد و یا در راه باطل؛ چنان‌که در قرآن کریم، واژه أَئِمَّةَ الْكُفْرِ(توبه: ۱۲) درباره سران کفار به کار رفته است. همچنین کسی که نمازگزاران به او اقتدا می‌کنند، «امام جماعت» نامیده می‌شود.

در اصطلاح علم کلام، امامت عبارت است از «ریاست همگانی و فراگیر بر جامعه اسلامی، در همه امور دینی و دنیوی». (۱) به عبارت دیگر،

۱- المواقف، عضدالدین عبدالرحمن بن احمد ایجی، ج ۳، ص ۵۷۴؛ تاریخ ابن‌خلدون، ابن‌خلدون، ج ۱، ص ۱۹۱؛ الشافی فی الامامه، شریف مرتضی، ج ۱، ص ۵؛ قواعد المرام فی علم الکلام، بحرانی، ابن‌میثم، ص ۱۷۴.

ص: ۱۲۷

امامت نوعی نیابت از طرف نبی در امور دین و دنیاست. (۱) بنابراین، امامت، تنها یک مقام و حکومت ظاهری نیست، بلکه یک مقام بسیار والای معنوی و روحانی است و امام، علاوه بر رهبری حکومت اسلامی، هدایت همه جانبه‌ای را در امر دین و دنیا بر عهده دارد. از این نظر، امام، فکر و روح مردم را هدایت کرده، شریعت پیامبر اسلام(ص) را از هرگونه تحریف و تغییر، پاسداری می‌کند و اهدافی را که پیامبر(ص) برای آن مبعوث شد، تحقق می‌بخشد.

امامت، همان مقام والایی است که خداوند پس از پیمودن راه نبوت و رسالت و پیروزی در امتحانات متعدد به ابراهیم خلیل بخشید. آن حضرت نیز برای بعضی از فرزندان و دودمانش، این مقام والا را از خداوند تقاضا نمود و به او جواب داده شد که ظالمان و گنهکاران، هرگز به این مقام نمی‌رسند.

وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ(بقره: ۱۲۴)

به یاد آور هنگامی را که پروردگار، ابراهیم را با امور گوناگون آزمود و او از عهده آزمایش‌های الهی به طور کامل بر آمد، خدا فرمود: من تو را امام مردم قرار دادم، ابراهیم عرض کرد: از دودمان من نیز امامانی قرار ده، خداوند فرمود: پیمان من(امامت) هرگز به ستمکاران نمی‌رسد(و تنها نصیب معصومان از ذریه تو می‌شود!)

۱- الامامهٔ فی اهم الکتب الکلامیهٔ، سید علی حسین میلانی، ص ۲۲.

ص: ۱۲۸

بدیهی است که چنین مقامی در حکومت ظاهری خلاصه نمی‌شود و اگر امامت، به صورتی که گفته شد، تفسیر نشود، آیه یاد شده مفهوم روشنی نخواهد داشت.

تمام پیامبران اولواالعزم(علیهم السلام) دارای مقام امامت بودند و آنچه را که با رسالت خود عرضه می کردند، در عمل تحقق می‌بخشیدند و رهبر معنوی و مادی و ظاهری و باطنی مردم بودند؛ مخصوصاً پیامبر اکرم(ص) که از آغاز نبوتش مقام والای امامت و رهبری الهی را نیز داشت و کار ایشان در ابلاغ فرمان‌های الهی خلاصه نمی‌شد.

با توجه به تعریفی که از امامت بیان شد، به خوبی معلوم می‌شود که رسیدن به این مقام، شرایط سنگینی دارد، هم از نظر تقوا که به تقوایی در حد معصوم بودن از هرگونه گناه نیاز دارد و هم از نظر علم و دانش و احاطه به تمام معارف و دستورهای دین و شناختن انسان‌ها و نیازهای آنها در هر عصر و زمان و مکان.

بنابر دیدگاه شیعه، امام باید از هر گناه و خطایی معصوم باشد، زیرا علاوه بر آیه‌ای که ذکر گردید، غیر معصوم نمی‌تواند به طور کامل مورد اعتماد واقع شود و اصول و فروع دین را از او اخذ نمود و به همین دلیل «گفتار امام»، همچون «افعال» و «تقریر» (۱) او، حجت و دلیل شرعی است.

امام باید نسبت به تمام اصول و فروع اسلام و احکام و قوانین آن و

۱- منظور از تقریر آن است که در برابر امام معصوم(ع) کاری انجام دهند و ایشان با سکوت خود، آن را امضا کند.

ص: ۱۲۹

معنا و تفسیر قرآن، آگاهی کامل داشته باشد؛ زیرا علم او نسبت به آن علوم، جنبه الهی دارد و از پیغمبر اسلام(ص) به او می‌رسد. آری، چنین علمی است که می‌تواند به طور کامل، مورد اعتماد مردم قرار گیرد و می‌توان در فهم حقایق اسلام بر آن تکیه کرد.

با عنایت به مطالبی که درباره امامت ذکر گردید و در حالی که علما و متکلمان شیعه و سنی، امامت را ریاست عامه در امور دین و دنیا می‌دانند و پیروی و متابعت از امام را بر همه امت، مانند پیروی از پیامبر(ص) واجب می‌دانند (۱)، وهابیت درباره امامت که مقامی الهی است، نظر خاصی دارد که در قالب نقدهای زیر به آنها اشاره می‌شود:

۱. تنزل مقام امامت

وهابی‌ها مقام امامت را به حدی تنزل داده‌اند که حتی اطاعت از امام فاسق و ظالم را واجب می‌دانند. ابن‌تیمیه، اطاعت از امام فاسق و جابر را مساوی با اطاعت خدا دانسته و می‌گوید:

مسلمانی که از امامش ظلم و جور و اعمال ناشایست ببیند، باید بر آن صبر کند و اعتراضی از خود نشان ندهد و اگر صبر نکرد و بر او به اندازه یک وجب خروج کند و بمیرد، به مرگ جاهلیت(کفر) مرده است.

او در ادامه اضافه می‌کند:

اگر امیر و امامی منحرف گردید و به دین و سنت رسول

۱- الامامهٔ فی اهم الکتب الکلامیهٔ، ص ۲۲.

ص: ۱۳۰

خدا(ص) عمل نکرد و مردم را بی جهت مورد اذیت و آزار قرار داد و اموال آنها را غصب و تصاحب نمود، با همه این عصیان‌ها، باز هم اطاعت از او واجب است؟! (۱) آیا این تلقی که یک مرد فاسق، جابر، مردم آزار و منحرف، شایستگی جانشینی و خلافت رسول الله(ص) را دارد، توهین به ساحت مقدس رسالت و نبوت، به ویژه شخص رسول خدا(ص) نیست؟ چرا که امام به عنوان جانشین آن حضرت باید غیر از نبوت، اوصاف و ویژگی‌های پیامبر(ص) را نیز داشته باشد.

۲. عدم وجوب تعیین جانشین بر انبیا

وهابی‌ها با تناقض گویی آشکار و مخالف با معیارهای عرفی و عقلایی و واقعیت‌های تاریخی، تعیین جانشین را بر انبیا و به‌خصوص بر رسول خاتم واجب نمی‌دانند و می گویند:

استخلاف بعد از مرگ بر انبیاء واجب نیست، چون اولًا بعد از مرگ، تکلیف از آنها ساقط می‌شود؛ ثانیاً استخلاف بعد از مرگ، مخالف حکم عقلا است؛ ثالثاً، مخالف با حکم عقل بوده، ممکن نیست، لذا نه پیامبر اسلام(ص) بعد از مرگ خود خلیفه تعیین نمود و نه عمر. (۲) آیا این دلیل که می گویند چون بعد از مرگ، تکلیف از انبیاء ساقط

۱- منهاج السنه، ج ۱، صص ۱۱۳ و ۵۵۶؛ ج ۳، ص ۳۹۲.

۲- منهاج السنه، ج ۷، صص ۳۴۲- ۳۴۵.

ص: ۱۳۱

می‌شود، پس استخلاف و تعیین جانشین بر آنها واجب نیست یک نوع مغالطه آشکارنیست؟ زیرا تکلیف بعد از مرگ، غیر از تکلیف در زمان حیات برای بعد از مرگ است.

آیا این سخن که تعیین جانشین توسط انبیا، مخالف حکم عقلاست، سخنی بی‌معیار و دروغی محض نیست؟ به دلیل اینکه فرهنگ تعیین جانشین در تمام حوزه‌های زندگی بشر از امور رایج به شمار آمده و کاملًا با حکم عقلا هماهنگ و موافق است.

اگر تعیین جانشین، آن‌گونه که وهابی‌ها معتقدند به حکم عقل محال باشد و پیامبر اسلام(ص) به همین علت نتوانسته‌اند جانشین تعیین کنند، ابوبکر، چگونه برخلاف این حکم عقل، توانست عمر خلیفه دوم را به جانشینی خود تعیین کند؟

آیا وهابی‌ها با این سه دلیلی که بر نفی وجوب جانشین بر انبیا اقامه نموده‌اند، خلافت ابوبکر را به خاطر مخالفت او با وظیفه و تکلیف و مخالفت با حکم عقل و عقلا در تعیین عمر به عنوان خلیفه و جانشین خودش، زیر سؤال نبرده‌اند؟

به هر حال، با توجه به واقعیات تاریخی مبنی بر تحقق تعیین جانشین توسط ابوبکر و حتی عمر، در قالب شورای شش نفره و خلفای بنی امیه و بنی‌عباس و نیز مرسوم‌بودن آن در میان ملت‌های مختلف دنیا، گویا از دیدگاه وهابی‌ها تعیین خلیفه تنها از سوی پیامبر خدا(ص) خلاف تکلیف و مخالف با حکم عقل و عقلاست، اما این کار برای تمام عالمیان غیر از پیامبر(ص) هیچ مانعی ندارد!

ص: ۱۳۲

اگر آن‌گونه که این گروه می‌پندارنـد، تعیین خلیفه توسط پیـامبر اسـلام(ص) برخلاـف وظیفه و تکلیف و مخـالف بـا حکم عقل و عقلاست، پس با روایاتی که در کتاب‌های شیعی به صورت شخصـی و در روایات اهل سنت به صورت کلی بر تعیین امام و خلیفه، توسط رسول خدا(ص) گواهی می‌دهند چه معامله‌ای انجام می‌دهند؟

احـادیثی که به صورت کلی بر تعیین امـام و خلیفه، در کتاب‌هـای اهـل سـنت، دلالت دارنـد در همه آنها «عنوان دوازده خلیفه» و یا «دوازده امیر» آمده است؛ مثلًا در «صـحیح» بخاری و «صـحیح» مسـلم و «مسـند» احمد و «سنن» ابی‌داوود و کتاب‌های دیگر نقل شده است که پیـامبر(ص) فرمود: «اسـلام، پیوسـته بـا دوازده خلیفه که همه آنـان از قریش‌انـد عزیز خواهـد بود» و نیز فرموده است: «کـار مردم، پیوسته بگذرد تا اینکه دوازده امیر بر آنان حکومت کنند که همه آنان از قریش‌اند».

همچنین پیـامبر اسـلام(ص) در پاسـخ پرسـش «عبـدالله بن مسـعود» و دیگران فرمود: «خلفـای بعـد از من دوازده نفر به تعـداد نقبـای بنی‌اسرائیل میباشند». همه این روایات، در منابع اهل سنت نقل شده‌اند. (۱)

۳. حدیث دوات و قلم از نگاه ابن‌تیمیه

ابن تیمیه، معتقد است که پیامبر اعظم(ص) قبل از رحلت در حالی که

۱- صحیح مسلم، ج ۶، صص ۳- ۴؛ صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۳۷؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۳۹۸، ۵۹۰؛ سنن ابی‌داود، ج ۲، ص ۳۰۹؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۴؛ المعجم الکبیر، ج ۲، صص ۱۹۰- ۲۵۵؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۰۱؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۹۰؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۱۸۳؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۳؛ ج ۶، ص ۷۹.

ص: ۱۳۳

مریض بود، دوات و قلم را برای این خواست که ابوبکر را خلیفه و جانشین بعد از خود تعیین کند.

حدیث قلم و دوات که به حدیث «رزیهٔ الخمیس» نیز معروف می‌باشد از احادیث متواتر و صحیحی است که وهابی‌ها نتوانسته‌اند آن را انکار نمایند. ابن‌تیمیه در «منهاج السنه» می‌گوید:

پیامبر خدا(ص) چندین بار می‌خواست در رابطه با خلافت ابوبکر نامه‌ای بنویسد، اما هر بار از نوشتن نامه دست برمی‌داشت، چون می‌دانست که خداوند، جز ابوبکر را اختیار نخواهد کرد و همچنین مؤمنین در انتخاب او درنگ نخواهند نمود. او سپس حدیث را از صحیحین (۱) نقل می‌کند و در نهایت این‌گونه نتیجه گیری می‌کند که مقصود پیامبر از نوشتن وصیت نامه که با مخالفت عمر روبه‌رو شد، تعیین و نصب ابوبکر، برای خلافت بوده است. (۲) ابن تیمیه، این سخن را با چه دلیل و مدرکی گفته؟ در حالی که هیچ کسی غیر از او به چنین مطلبی اشاره‌ای نکرده است.

آیا این سخن که رسول خدا(ص) در حادثه «رزیهٔ الخمیس» می‌خواست ابوبکر را جانشین خود قرار دهد، با اعتقاد آنان مبنی بر نفی وظیفه تعیین جانشین رسول خدا(ص) ذکر گردید، منافات ندارد؟

آیا این ادعای ابن تیمیه که می‌گوید پیامبر اکرم(ص) بارها می‌خواسته خلافت و امامت ابوبکر را بنویسد، دروغی محض نیست،

۱- صحیح بخاری، ج ۷، ص ۹؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶.

۲- منهاج السنه، ج ۱، صص ۵۷۱- ۵۷۳.

ص: ۱۳۴

زیرا هیچ مستندی در کتاب‌های روایی اهل سنت در این‌باره وجود ندارد و هیچ کسی جز ابن‌تیمیه، چنین ادعای بی‌پایه‌ای را مطرح نکرده است.

اگر این سخن ابن‌تیمیه راست باشد که پیامبر(ص) به خاطر اینکه می‌دانست خداوند جز ابوبکر را برای خلافت اختیار نخواهد کرد، از نوشتن نامه، دست بازمی‌داشت، باید پرسید آیا ایشان قبل از این تصمیم، این مطلب را نمی‌دانستند؟ و در صورتی که بعد از تصمیم اول خود به این اراده الهی پی بردند، پس چرا دوباره و چندین بار دیگر به نوشتن نامه تصمیم گرفتند و از آن صرف‌نظر ننمودند؟

اگر واقعاً آن‌گونه که اینها می‌گویند در علم پیامبر اکرم(ص)، ابوبکر منتخب خدا برای خلافت بوده است، آیا بر پیامبر(ص) لازم نبوده که این امر الهی را برای مردم به هر وسیله ممکن بازگو می‌کردند تا مردم، خلیفه منتخب الهی را می‌شناختند و از حیرت و گمراهی نجات می‌یافتند؟

آیا این سخنان، جز به این معناست که سکوت رسول خدا(ص) در مورد چنین امر مهمی، رسالت و نبوت ایشان را زیر سؤال می‌برد؟!

ابن تیمیه این سخن را که پیامبر خدا(ص) در واپسین لحظات عمرش، قلم و دوات را برای این خواست که ابوبکر را به عنوان خلیفه بعد از خودش تعیین کند، از کجا به دست آورده است؟ در حالی که هیچ قرینه‌ای، حتی در حد تصور و خیال، نه در روایات و نه در حالات پیامبر اکرم(ص)، از هیچ طریقی نقل نشده است که بر این مدعای وهابی‌ها دلالت داشته باشد. بلکه قراینی برخلاف آن وجود

ص: ۱۳۵

دارد.

اگر مراد رسول خدا(ص) از نوشتن نامه همین بوده است که اینها می‌پندارند، پس چرا ابن‌عباس آن‌گونه که در حدیث نقل شده بعد از نوشته نشدن نامه در اثر ممانعت برخی دائماً با اشک‌ریزان می‌گفت: «الرزیهٔ کل الرزیهٔ»، زیرا ابوبکر به هر حال، بلافاصله بعد از رحلت رسول‌الله(ص) بر مسند خلافت قرار گرفت و مصیبتی دیگر در کار نبود که موجب گریه و افسوس صحابی بزرگ رسول خدا گردد؟ (۱)

۴. یزید از امامان دوازده‌گانه

وهابی‌ها به پیروی از ابن‌تیمیه (۲) معتقدند که یزید بن معاویه از جمله ائمه دوازده‌گانه‌ای است که در حدیث جابر بن سمره از رسول خدا(ص) روایت شده است: «از رسول خدا شنیدم که گفت: اسلام، پیوسته با وجود دوازده خلیفه که همگی آنها از قریش هستند عزیز خواهد بود».

و برای تأیید این ادعای بی‌اساس خود، ادعای بی‌اساس دیگری

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۱۴۶، باب قول المریض عنی؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۹، باب ترک الوصیه لمن لیس له شیء. عَن عُبَیدِاللهِ بنِ عَبدِاللهِ، عَن ابن‌عَبّاسٍ، قالَ: لَمّا حُضِرَ رَسولُ اللهِ(ص) وَفی البَیتِ رِجالٌ فیهِم عُمَرُ بنُ خَطّاب. قالَ النَّبی(ص): «هَلُمَّ اکتُب لَکُم کِتاباً لا تَضِلّوا بَعدَه». فَقالَ عُمَر: انَّ النَّبی(ص) قَد غَلَبَ عَلَیهِ الوَجَعُ وَعِندَکُم القُرآنُ حَسبُنا کتابُ اللهِ، فَاختَلَفَ اهلُ البَیتِ فَاختَصَموا مِنهُم مَن یَقولُ قَرّبوُا یَکتُب لَکُمُ النَّبی(ص) کِتاباً لَن تَضِلّوا بَعدَه وَمِنهُم مَن یَقولُ ما قالَ عُمَرُ. فَلَمّا اکثَروا اللَّغوَ والاختِلافَ عِندَ النَّبی قالَ رَسولُ الله(ص) قوموا، قالَ عُبَیدُاللهِ فَکانَ بنُ عَبّاس یَقولُ انَّ الرَّزیئَهَ کُلَّ الرَّزیئَهِ ما حالَ بَینَ رَسولِ اللهِ(ص) وَبَینَ ان یَکتُبَ ذالِکَ الکِتابِ مِن اختِلافِهِم وَلَغَطِهِم.

۲- منهاج السنه، ج ۸، ص ۵۷۳؛ شرح العمده، ج ۳، ص ۵۰۱.

ص: ۱۳۶

می‌کننـد و می گویند: «برخی از اهل سـنت معتقدند که یزید بن معاویه از کبار صالحین و ائمه هدی است». (۱) اکنون می‌پرسیم آیا وهابیت با وجود جنایات غیر قابل انکار یزید بن معاویه، با این سـخن که در نزد برخی از اهل سـنت یزید بن معاویه از کبار صالحین و ائمه هدی است، تهمتی بزرگی به اهل سنت روا نداشته و ناخودآگاه و یا شاید هم آگاهانه، اهل سنت را زیر سؤال نبرده است؟ آیـا بیان نکردن مقصود از «برخی از اهل سـنت»، توسط ابن‌تیمیه که ادعا نموده، یزیـد بن معاویه در نزد آنان از کبار صالحین و ائمه هدی است، حاکی از دروغ و افترا علیه اهل سـنت نیست؟ زیرا ممکن نیست احدی از اهل سـنت، این سخن را بپذیرند، چرا که یزید بن معاویه در سه سال حکومت خود، سه جنایت بزرگ را مرتکب گردید که هیچ کافری آنها را انجام نداده است. که عبارتند از:

الف) به شـهادت رسانـدن امـام حسـین(ع) و یـارانش در کربلاـ و به اسـارت گرفتن خـانواده پاک رسول خـدا(ص) و شـهر به شـهر گرداندن آنها، توأم با تحقیر و توهین و آزار.

ب) واقعه حرّه و قتل هزاران صحابه و تابعی و غارت اموال و هتک حرمت، نسبت به نوامیس مسلمین در مدینه منوره.

ج) یزید در سال سوم حکومتش، در آخرین جنایت خود، خانه خدا را به منجنیق بست و آتش زد.

برخلاف ادعای ابن‌تیمیه که یزید بن معاویه را در نزد اهل سنت از

۱- مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۴۰۹.

ص: ۱۳۷

کبار صالحین و ائمه هدی و یکی از امامان دوازده‌گانه به شمار آورده، چرا بزرگان اهل سنت، مرتبه یزید بن معاویه را به حد کفر و استحقاق لعن رسانده‌اند؟

ابن‌جوزی نقل کرده که پس از آنکه سر امام حسین(ع) را به شام بردند، یزید، مردم را جمع کرد و در حالی که با چوب بر سر و دندان آن امام مظلوم می‌زد، شعر زیر را می‌خواند:

لَعِبَت هاشِمُ بِالمِلكِ فَلا

خَبَرٌ جاءَ وَلا وَحی نَزَل قَد قَتَلنَا القَومَ مِن ساداتِهِم وَعَدَلناهُ بِبَدرٍ فَاعتَدَل بنی‌هاشم با ملک بازی کردند و خبری از طرف خدا و قرآنی از عالم ملکوت نبوده- و همه اینها دروغ است- ما بزرگان بنی‌هاشم را به جای افرادی که از ما در جنگ بدر کشته شدند، کشتیم و این تعادلی ایجاد کرد. ابن جوزی می گوید:

لیس العجب من قتال ابن‌زیاد للحسین و انما العجب من خذلان یزید و ضربه بالقضیب ثنایا الحسین و حمله آل رسول الله سبایا علی اقتاب الجمال و لو لم یکن فی قلبه احقاد جاهلیهٔ اضغان بدریهٔ لاحترم الرأس لما وصل الیه و کفنه و دفنه و أحسن الی آل رسول الله(ص). (۱) جنگ ابن‌زیاد با حسین بن علی(ع) تعجب‌آور نیست، بلکه تعجب در خواری یزید در زدن چوب بر دندان‌های امام حسین

۱- الرد علی المتعصب العنید المانع من ذم الیزید، ابن‌جوزی، ص ۱۳.

ص: ۱۳۸

و اسیر کردن خاندان پیامبر(ص) و سوار کردن آنان بر شتران، و در معرض عموم قرار دادن آنهاست. اگر در دل یزید کینه‌های جاهلیت و جنگ بدر نبود، به امام حسین(ع) احترام می‌گذاشت و آن حضرت را کفن و دفن می‌نمود و با آل رسول به خوبی برخورد می‌کرد.

از سویی دیگر اگر از دیدگاه وهابی‌ها، یزید بن معاویه از ائمه هدی و از کبار صالحین است، پس چرا ابن‌حجر می‌نویسد:

«قاضی ابویعلی»، کتابی به نام «چه کسانی استحقاق لعن دارند»، دارد و در آن کتاب یزید را از کسانی به شمار آورده که استحقاق لعن دارند و دلیلش روایتی است از پیامبر(ص) که فرمود:

مَن اخافَ اهلَ المدینَهِ ظُلماً اخافَهُ اللهُ وَعَلَیهِ لَعنَهُ اللهِ وَالمَلائِکَهِ وَالنّاسِ اجمَعین.

آن کس که مردم مدینه را بترساند، خداوند او را خواهد ترساند و مورد لعن خدا و فرشتگان و تمام مردم قرار می‌گیرد.

آن‌گاه می‌نویسد:

شکی نیست که یزید با لشکر و نیروهای مسلح خویش به جنگ مردم مدینه رفت و اهل مدینه را با جنایاتی که انجام داد به شدت مضطرب و نگران کرد و در دل آنها ترس ایجاد نمود؛ چرا که او مدینه را برای خود مباح کرد.

نقل شده است که حدود سی‌صد دختر مورد تجاوز قرار گرفت

ص: ۱۳۹

و گروهی از صحابه را به قتل رساندند و نماز جماعت را در مسجدالنبی تعطیل کردند. پس از آن برای جنگ با عبدالله زبیر آماده شدند و کعبه را با منجنیق مورد حمله قرار داده، آن را آتش زدند. (۱) اگر یزید بن معاویه به عقیده وهابی‌ها از ائمه دوازده‌گانه و به ادعای آنان در نزد اهل سنت از کبار صالحین و ائمه هدی است، پس چرا «سعدالدین تفتازانی» از علما و متکلمان به نام و بزرگ اهل‌سنت درباره یزید می‌گوید:

و اما ما جری بعدهم(صحابه) من الظلم علی اهل بیت النبی(ص) فمن الظهور بحیث لا مجال للاخفاء و من الشناعهٔ بحیث لااشتباه علی الآراء اذ تکاد تشهد به الجماد و العجماء و یبکی له من فی الارض و السماء و تنهد منه الجبال و تنشق الصخور و یبقی سوء عمله علی کرّ الشهور و مر الدهور و لعنهٔ الله علی من باشر او رضی او سعی و العذاب الآخرهٔ أشد و أبقی. (۲) ظلم و ستمی را که بر اهل بیت پیامبر(ص) وارد کردند، به اندازه‌ای روشن و آشکار است که جای هیچ گونه نکته ابهامی برای کسی نمی‌گذارد؛ بلکه تمام جمادات و حیوانات بر آن گواهی می‌دهند و هر کسی که در زمین و آسمان است بر آنها اشک می‌ریزد؛ کوه‌ها متزلزل و صخره‌ها متلاشی می‌شود و آثار

۱- الصواعق المحرقه، ص ۲۱۸.

۲- شرح المقاصد، سعدالدین تفتازانی، ج ۵، ص ۳۱۱.

ص: ۱۴۰

زشت این اعمال همواره بر تارک تاریخ باقی خواهد ماند. خداوند کسانی را که این اعمال را به وجود آورده و یا به آن خشنود و در مقدمات آن همکاری داشته‌اند لعنت کند. به یقین عذاب آخرت شدیدتر است.

دیگر آنکه با کدام دلیل و معیار، یزید بن معاویه از ائمه هدی و کبار صالحین است، در حالی که «مسعودی» درباره او می‌نویسد: مردی خوشگذران و عیاش بود. مردی بود که حیوانات شکاری داشت، سگ‌ها و میمون‌ها داشت و پیوسته مجالس میگساری برگزار می‌کرد. روزی در مجلس میگساری خود نشست و ابن‌زیاد هم در طرف راست او بود و این واقعه بعد از آن بود که حسین بن علی را کشته بود، پس به ساقی مجلس خود رو کرد و گفت:

اسقِنی شَربَةً تُرَوّی مَشاشی

ثُمّ مِل فاسِقٌ مِثلُها ابن‌زیاد صاحبُ السِّرِ وَالامانَۀ عِندی وَ لِتَسدید مَغنَمی وَجِهادی (۱) جامی از شراب به من بنوشان که استخوان‌های نرم را سیراب کند، سپس برگرد و ابن‌زیاد را چنان جامی بنوشان. همان کس که رازدار من است، همان کسی که امین کار من است، همان کسی که اساس خلافت من به دست او محکم و استوار شد، [یعنی حسین بن علی را کشت]. مسعودی در ادامه می‌نویسد:

در دستگاه خلافت اسلامی و جانشینی پیغمبر(ص)، مردی که

۱- مروج الذهب، علی بن حسین مسعودی، ج ۳، ص ۷۷.

ص: ۱۴۱

مقام خلافت را اشغال کرده بود، میمونی داشت که به او «بوقیس» می گفتند. او این میمون را در مجلس میگساری خود حاضر می کرد و برای او تشکی می‌انداخت و او را می‌نشاند و او را بر گرده خر ماده‌ای که برای مسابقه و اسب دوانی تربیت شده بود سوار می کرد، زین و لجام بر گرده آن ماده خر می‌بستند و این میمون را بر آن سوار می کردند و با اسب‌ها به اسب دوانی و مسابقه می‌بردند. در یکی از روزها ابوقیس مسابقه را برد. بر تن این میمون، جامه و قبایی از حریر سرخ و زر، پوشانده و دامن‌ها را به کمرش زده بودند و بر سر او کلاهی نهاده بودند که نقش‌های درشتی داشت و به رنگ‌های مختلف آراسته گشته بود. (۱) وهابی‌ها در استمرار جفاهای خود بر اسلام و مسلمانان و به ویژه شخص رسول خدا(ص)، با آگاهی کامل به خیانت یزید نسبت به اسلام و جنایات بی‌نظیر او علیه مسلمین و به خصوص خاندان پاک رسول‌خدا(ص)، در تمجید و مدح او کتابی تحت عنوان «حقایق عن امیرالمؤمنین یزید بن معاویه» توسط وزارت معارف دولت آل‌سعود برای تدریس در مدارس دولتی چاپ و منتشر نموده‌اند. (۲) آیا این عمل وهابی‌ها حاکی از دشمنی آنان با اسلام نیست.

ابن تیمیه به حدی به یزید بن معاویه، دشمن خاندان پاک

۱- بررسی تاریخ عاشورا، آیتی، ص ۷۷.

۲- معالم المدرستین، سید مرتضی عسکری، ج ۱، ص ۲۵۳.

ص: ۱۴۲

رسول‌خدا(ص) علاقه‌مند بوده که با فرقه «یزیدیه» که از یزید بن معاویه و شیخ «عدی بن مسافر» اموی تبعیت و درباره آن دو مبالغه‌گویی می‌کنند، در ارتباط بود و از آنها تمجید و تعریف کرده است، در حالی که در این فرقه، غالیانی هستند که مسلمانان بر کفر و خروجشان از اسلام، اتفاق نظر دارند، زیرا صفات خدا را به بشر نسبت داده‌اند.

به هر حال، ابن‌تیمیه با این گروه، معاصر بوده و نامه‌ای برای آنها می‌نویسد. او نامه‌اش را با سخنی آغاز کرده است که با دیگر سخنانش در برخورد با مخالفان و به ویژه فرقه‌هایی که بدعت‌های آشکار(به زعم ابن‌تیمیه) می‌نهادند، هیچ شباهتی ندارد. او نامه‌اش را این چنین آغاز می‌کند:

از احمد بن تیمیه به مسلمانانی که این نامه را دریافت می‌کنند؛ کسانی که به سنت، انتساب دارند و از وابستگان گروه شیخ عارف «ابی البرکات عدی بن مسافر» اموی هستند ودر همان طریقند، که خداوند آنها را به‌پیمودن این راه توفیق دهد. سلام علیکم و رحمهٔ الله و برکاته. (۱) ابن تیمیه به رغم اینکه می‌داند، اینان از غالیانند، آنها را از مسلمانان و منتسبین به سنت قرار داده، توفیق پیمودن راه را برای آنان از خداوند درخواست می‌کند و نه تنها بر آنان درود می‌فرستد، بلکه به کسانی که از آنها پیروی کنند و در گزافه‌گویی دنباله‌رو آنان باشند نیز، سلام می‌فرستد.

از ارادت ابن‌تیمیه نسبت به فرقه «یزیدیه»، این نتیجه به دست می‌آید که جریان وهابیت از هرکسی که با اهل بیت پیامبر(ص) دشمنی داشته

۱- ابن‌تیمیه فی صورته الحقیقیه، ص ۸۰.

ص: ۱۴۳

باشد، ولو دارای هزاران عیب و ایراد اعتقادی و فکری باشد، حمایت می‌کند. زیرا با وجود اینکه این فرقه، درباره «یزید بن معاویه» غلو می‌کنند و برای او مقام نبوت و برای شیطان مقام الوهیت قایل‌اند!! (۱) ولی به علت اینکه با اهل‌بیت رسول خدا(ص) مخالف‌اند. ابن‌تیمیه برای آنان آرزوی توفیق می‌کند. او در مقابل، مسلمانان و محبین اهل بیت(علیهم السلام) را تکفیر نموده و شخصیت‌های بزرگ علمی جهان اسلام، چون رازی، غزالی و ابن‌سینا را جوجه‌های دست‌پرورده هند و یونان می‌خواند و آنان را از یهود و نصاری گمراه‌تر می‌داند.

۱- یزیدیان و شیطان‌پرستان، محمد تونجی، ص ۱۳۵. یزیدیان، لعنت بر شیطان را تحریم کرده و نام بردن به خیر یا به شر را از او حرام دانسته‌اند. آنان مقام شیطان را به حدی بالا بردند تا او را به مقام الوهیت رساندند و تا به آنجا رسیدند که اگر کسی، جلو آنان، شیطان را لعن نماید، به شدت خشمگین می‌شوند و نفرین کننده را می‌کشند و معتقدند که قتل او(لعن‌کننده شیطان) در هرجا که دیده شود و هرجا که او را بیابند واجب است.(نهر الذهب فی التاریخ الحلب، عزی کامل، ج ۱، صص ۱۶۶- ۱۶۷.)

ص: ۱۴۴

فصل ششم: وهابیت و اهل بیت پیامبر (ص)

اشاره

تمام مسلمانان، اعم از شیعه و اهل سنت بر عظمت و منقبت اهل‌بیت(علیهم السلام) تأکید دارند و محبت آنان را واجب می‌دانند، به همین علت، محدثان اهل سنت، در کتاب‌های حدیثی خود، بابی را به مناقب و فضایل اهل‌بیت(علیهم السلام) اختصاص داده و احادیث و سفارش‌های رسول خدا(ص) را درباره اهل‌بیت(علیهم السلام) را در این باب‌ها جمع‌آوری نموده‌اند.

برخی مثل الموفق خوارزمی، احمد بن شعیب نسایی، محمد بن یوسف شافعی، شیخ سلیمان قندوزی حنفی، ابن‌حجر هیثمی و دیگران،

ص: ۱۴۵

کتاب‌های مستقلی در مناقب و فضایل اهل‌بیت(علیهم السلام) نوشته‌اند. اما وهابی‌ها برخلاف همه مسلمین به احادیث رسول خدا(ص) پشت پا زده و به آنها اعتنا نکرده‌اند و دشمنی خودشان را نسبت به اهل‌بیت رسول‌خدا(ص) به اشکال گوناگون و به شدت ابراز داشته‌اند، به نحوی که گویا دشمنی با اهلبیت(علیهم السلام) اساس اعتقادات و مبانی این فرقه را تشکیل می‌دهد. در این قسمت، به گوشه‌ای از اندیشه‌های انحرافی این فرقه درباره این موضوع اشاره می‌کنیم:

۱. نفی فضیلت اهل‌بیت:

وهابی‌ها برخلاف همه مسلمین، اعم از شیعه و سنی، نه تنها هیچ فضیلتی را برای اهل‌بیت(علیهم السلام) قائل نیستند، بلکه این عقیده را ناشی از جاهلیت عرب می‌دانند و می‌گویند:

اعتقاد به برتری و افضلیت اهل‌بیت رسول‌الله(ص) بر دیگران، از تفکرات عصر جاهلیت است که در آن عصر سران و رؤسای قبیله را بر دیگران مقدم می‌داشته‌اند؟ (۱) آیا وهابی‌ها با این سخن که عقیده برتری و افضلیت اهل‌بیت(علیهم السلام) از تفکرات جاهلی است، خدا و قرآن و پیامبر و سنت او را زیر سؤال نبرده و در حقیقت، مخالفت خود را با اسلام اعلام نکرده‌اند؟ زیرا مقام و منزلت اهل‌بیت پیامبر(ص) برای هیچ مسلمانی، پوشیده نیست.

از سوی دیگر، آیات و احادیث بی‌شماری از طریق سنی و شیعه،

۱- منهاج السنه، ج ۳، ص ۲۶۹.

ص: ۱۴۶

برتری آنان را بر دیگران به اثبات رسانده و راه رستگاری را برای مسلمانان در محبت و دوستی آنان قرار داده و دشمنی و خصومت با آنها مایه خسران و بد فرجامی دانسته شده است.

آیا وهابی‌ها با این عقیده که افضلیت و برتری اهل بیت رسول‌خدا(ص) ناشی از تفکرات عصر جاهلیت است، اعتبار تمام کتاب‌های حدیثی اهل سنت را که بابی به مناقب و فضائل اهلبیت رسول خدا(ص) اختصاص داده‌اند، زیر سوال نبرده و خط بطلان بر آنها نکشیده‌اند؟

اگر به گفته ابن‌تیمیه و وهابیها، افضلیت اهل‌بیت پیامبر(ص) از تفکر جاهلی است، پس با حدیثی که توسط ام‌المؤمنین عایشه و دیگران در کتب معتبر روایی از جمله صحیح مسلم در افضلیت اهل‌بیت(علیهم السلام) نقل شده چه برخوردی می‌کنند؟

در این حدیث، ام‌المؤمنین عایشه می‌گوید:

پیامبر اسلام(ص) روزی بین طلوع فجر و طلوع آفتاب، کسا یا عبای بافته شده از موی سیاه بر خود انداخته بود. در این هنگام، حسن بن علی(علیهما السلام) آمد و پیامبر(ص) او را زیر عبایش برد، سپس حسین(ع) آمد و با او داخل عبا گردید پس از او فاطمه(س) آمد و او هم داخل عبا شد و بعد از او علی(ع) آمد و اورا هم داخل عبا نمود و سپس فرمود: إِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً؛ «خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملًا شما را پاک سازد».(احزاب: ۳۳) (۱)

۱- صحیح مسلم، باب فضائل اهل بیت النبی(ص)، ج ۴، ص ۱۸۸۳.

ص: ۱۴۷

آیا وهابی‌ها با این عقیده که افضلیت و برتری اهل‌بیت(علیهم السلام) از تفکرات عصرجاهلی برگرفته شده، خودشان را در برابر این سخن خدا قرار نداده‌اند که فرموده‌اند است:

قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی(شوری: ۲۳)

بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم، جز دوست‌داشتن نزدیکانم [اهل‌بیتم].

و بـا این سـخن، غضب خـدا و رسولش را برای خود نخریده‌انـد؟ این آیه شـریفه، به اتفاق مفسـران شـیعه و سـنی، بر وجوب محبت نسـبت به اهـل‌بیت(علیهم السـلام) که عبارت‌انـد از: حضـرت علی، فـاطمه، حسن و حسـین(علیهم السـلام) دلاـلت روشـنی دارد. در کتاب‌های معتبر اهل‌سـنت آمـده، هنگامی که آیه مودّت نازل گردیـد، از پیامبر(ص) سؤال شـد مقصود از «قربی» چه کسانی‌انـد که محبت آنان بر ما واجب گردیـده است؟ رسول خـدا(ص) فرمود: «علی و فاطمه و دو فرزنـد او». (۱) به هر حال، نپذیرفتن افضـلیت و محبت اهـل بیت(علیهم السـلام) و جاهلی پنداشـتن آن، انحراف فرقه وهابیت را از مبانی روشن اسـلام که در آیات قرآن و احادیث نبوی بیان شده، قطعی می‌کند. از این فرقه می‌پرسـیم آیا حدیثی که در کیفیت صلوات بر محمد(ص) و آل محمد(علیهم السلام) در کتاب‌های معتبر اهل‌سـنت، از جمله صـحیح بخاری، نقل شده، بر فضـیلت اهل‌بیت(علیهم السلام) دلالت نمی‌کند و آیا، معاذالله، این سخن رسول خدا(ص) هم ناشی از

۱- الکشـاف، جـارالله زمخشـری، ج ۴، صـص ۲۲۳ - ۲۲۴؛ تفسـیر ابی‌سـعود، ابی سـعود محمـد بن الحمادی، ج ۸، ص ۳۰؛ الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ج ۱۶، ص ۲۲.

ص: ۱۴۸

فرهنگ جاهلی است؟ آیا به غیر از اهل بیت و آل محمد(علیهم السلام) بر چه کسی دیگری صلوات فرستاده می‌شود تا گفته شود اهل بیت پیامبر(ص) آن‌گونه که وهابی‌ها می‌پندارند، هیچ فضیلتی نسبت به دیگران ندارند.

این حدیث، در صحیح بخاری این‌گونه نقل شده است:

... سَألنا رَسولَ‌اللهِ(ص)، فَقُلنا یا رَسولَ اللهِ کَیفَ الصَّلاهُ عَلَیکُم أهل البَیتِ، فَانَّ اللهَ قَد عَلَّمنا کَیفَ نُسَلِّمُ. قالَ: قولوا اللّهُمَّ صلّ عَلی مُحَمَّدٍ وَعَلی آلِ مُحَمَّدٍ کَما صَلَّیتَ عَلی إبراهیمَ وَعَلی آلِ إبراهیمَ انَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ؛ اللّهُمَّ بارِک عَلی مُحَمَّدٍ وَعَلی آلِ مُحَمَّدٍ، کَما بارَکتَ عَلی إبراهیمَ، وآلِ إبراهیمَ انَّکَ حَمیدٌ مَجید. (۱) از رسول خدا(ص) سؤال کردیم چگونه درود فرستیم بر شما اهل‌بیت(علیهم السلام). پس به درستی که خداوند به ما آموخت که چگونه سلام بدهیم. فرمود: بگویید: خداوندا درود فرست بر محمد و آل‌محمد همان‌گونه که درود فرستادی بر ابراهیم و آل‌ابراهیم، به درستی که تو سزاوار حمد و ستایش و بزرگ و با عظمتی. خدایا مبارک گردان بر محمد و آل‌محمد همان‌گونه که مبارک نمودی بر ابراهیم و آل‌ابراهیم، به درستی که تو سزاوار حمد و ستایش بزرگ و باعظمت هستی.

وهابی‌ها چگونه و با چه معیاری فضیلت و برتری اهل بیت(علیهم السلام) را از تفکرات عصر جاهلی می‌دانند، در حالی که در صحیح «ابن حبان» تحت

۱- صحیح بخاری، ج ۴، صص ۱۱۸- ۱۱۹.

ص: ۱۴۹

عنوان «ذکر ایجاب الخلود فی النار لمبغض اهل البیت المصطفی(ص)» و در «مستدرک» حاکم و کتاب‌های دیگر اهل سنت، حدیثی از پیامبر(ص) نقل شده که فرمود:

وَالَّذی نَفسی بِیَدِهِ، لا یُبغِضُنا اهلَ البَیتِ رَجُلٌ(احَدٌ) الّا ادخَلَهُ اللّهُ تَعالیَ النّار. (۱)

قسم به آن کسی که جان من در دست اوست، کسی با ما اهل‌بیت دشمنی نمی‌کند، مگر اینکه خدا او را داخل جهنم کند.

آلوسی در ذیل این حدیث می‌گوید:

حق این است که محبت اهل بیت پیامبر(علیهم السلام) واجب است و هر چه این قرابت، قوی‌تر باشد محبت شدیدتر می‌گردد، پس محبت علویین و فاطمیین از همه محبت‌ها لازم‌تر و شدیدتر می‌باشد. (۲) نکته دیگر اینکه، اگر وهابی‌ها افضلیت آل محمد(ص) را ناشی از تفکرات جاهلی عرب می‌دانند، پس چرا در نمازهای یومیه بر محمد و آل محمد صلوات می‌فرستند تا حدی که اگر این صلوات و درود فرستاده نشود، نماز محکوم به بطلان می‌گردد، چنانچه امام شافعی می‌گوید:

یا اهلَ بَیتِ رَسولِ اللهِ حُبُّکُم

فَرضٌ مِنَ اللهِ فی القُرآنِ انزَلَه

۱- صحیح ابن‌حبان، ج ۱۵، ص ۴۳۵، ح ۶۵۷۸؛ المستدرک علی الصحیصین، ج ۳، ص ۱۶۲.

۲- روح المعانی، ج ۲۵، ص ۳۲.

ص: ۱۵۰

کَفاکُم مِن عَظیمِ القَدرِ انّکُم

مَن لَم یُصَلِّ عَلَیکُم لاصَلاۀَ لَه (۱) ای اهل بیت رسول خدا، دوستی شما را خداوند در قرآن واجب شمرده است؛ از قدر و ارزش و عظمت شما همین بس که، کسی که بر شما درود نفرستد، نمازش پذیرفته نیست. به فرض، اگر از همه ادله‌ای که بر افضلیت اهل بیت(علیهم السلام) دلالت دارند چشم‌پوشی شود، همین وجوب فرستادن صلوات در نمازهای روزانه، به صراحت تمام، برتری آنان را بر دیگران ثابت می‌کند.

۲. دشمنی صریح ابن‌تیمیه با امام علی (ع)

وهابی‌ها و به‌ویژه ابن‌تیمیه، به حدی با اهل‌بیت رسول خدا(علیهم السلام) و به‌خصوص با امام علی(ع) دشمنی و خصومت دارند که در راستای ابراز این کینه‌توزی و دشمنی، اموری را به علی بن ابی‌طالب(ع) نسبت داده که حتی برای دشمنان معروف آن حضرت قابل پذیرش نیست.

ابن تیمیه پایه‌گذار عقاید وهابیت می‌گوید:

علی نیز ستمکار بود. او برای ریاست بر مردم می‌جنگید. زیرا کسی که به خاطر ریاست و اطاعت مردم انسان‌ها را بکشد و روی زمین، گردن‌کشی کرده، فساد ایجاد کند، این همان کاری است که فرعون می‌کرد. (۲)

وهابی‌ها امام علی(ع) را در خون‌ریزی و قدرت طلبی به فرعون تشبیه می‌کنند در حالی که در حدیثی، از طریق شیعه و سنی، نقل شده

۱– الصواعق المحرقه، ابن حجر هیتمی، ص ۱۴۸.

۲– منهاج السنه، ج ۴، صص ۳۸۹– ۵۰۰.

ص: ۱۵۱

که پیامبر خدا(ص) به علی، فاطمه، حسن و حسین(علیهم السلام) فرمود:

انا حرب لمن حاربتم و سلم لمن سالمتم. (۱)

با هر کسی که شما بجنگید، من نیز در جنگم و با کسی که در صلح و آشتی باشید، من هم در صلح و آشتی خواهم بود.

«جصاص» بعد از ذکر این حدیث می گوید: «کسی که با آنان بجنگد، استحقاق اسم محارب با خدا و رسول(ص) را دارد، هر چند مشرک هم نباشد». (۲)

بنابراین، وهابی‌ها با چه معیار و دلیلی، امام علی(ع) را مانند فرعون، جبار و ستمگر پنداشته، تمام جنگ‌های آن حضرت را برای قدرت‌طلبی تلقی نموده‌اند، در حالی که احادیث متعددی در خصوص ستایش علی(ع) و جنگ‌های او نقل شده است؛ مثلًا در «صحیح بخاری» و متون دیگر اهل سنت و شیعه نقل شده که در جنگ خیبر بعد از شکست پی در پی فرماندهان جبهه مسلمین، رسول خدا(ص) فرمود:

فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسولش او را دوست دارند و او در جنگ پیروز خواهد شد. در فردای آن روز، پیامبرخدا(ص) پرچم را به دست علی(ع) داد و به جنگ رفت و به یاری خدا پیروز گردید. (۳) چگونه ممکن است، کسی که خدا و رسولش او را دوست دارند،

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۱؛ سنن ابن‌ماجه، ج ۱، ص ۵۲.

۲- احکام القرآن، جصاص، ج ۴، ص ۵۱.

۳- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۵۷.

ص: ۱۵۲

ستمگر و فرعون‌پیشه باشد؟ آیا این تهمت وهابی‌ها رسالت پیامبر(ص) را زیر سوال نمی‌برد و موجب انکار رسول خدا(ص) نمی‌شود؟!

آیا ابن تیمیه، با این گفته خود که امام علی(ع) را به فرعون تشبیه کرده و ایشان را ستم‌گر معرفی نموده، از جرگه مسلمین بیرون نرفته است؟ مگر پیامبر(ص) نفرمود:

حَربُهُ حَربی وَسِلمُهُ سِلمی. (۱)

هر که با علی بجنگد با من جنگیده و هر که با او در صلح باشد، با من در صلح است.

به همین علت است که مسلمانان، اعم از شیعه و سنی، به تبعیت از قرآن و احادیث نبوی، در فضیلت و بزرگواری امام علی(ع) و حقانیت جنگ‌های او هیچ تردیدی، ندارند. از این گذشته، تاریخ متواتر نیز عدالت و شجاعت و شمشیرزدن آن حضرت را در راه دین مبین اسلام و اعتلای قرآن کریم ثبت نموده است.

به هر حال این اظهار نظر ابن‌تیمیه که انحراف وهابیت را از اسلام به ترسیم می‌کشد، به علت مخالفت با آیات و احادیثی است که پیش از این در افضلیت اهل‌بیت(علیهم السلام) ذکر گردید و در واقع دشمنی آشکار با خدا و رسول خداست.

نکته دیگر اینکه، آیا لازمه این سخن- با توجه به حدیثی که می‌گوید: جنگ علی، جنگ پیامبر است- این نمیشود که، العیاذ بالله، غزوات و سریه‌های پیامبر خدا(ص) نیز مانند جنگ‌های علی(ع) برای خدا

۱- المناقب، موفق الدین خوارزمی، ص ۲۰۱.

ص: ۱۵۳

نبوده، بلکه بر طبق گفته ابن‌تیمیه، مثل فرعون و سایر حاکمان جبار، برای کسب قدرت و گرفتن اموال دنیا، با گردن‌کشی و ستمگری می‌جنگیده است؟!

پیامبر(ص) در راستای مشروعیت و الهی بودن جنگ‌های علی(ع) می‌فرماید: «در میان شما کسی هست که بر تأویل قرآن می‌جنگد، همان‌گونه که من بر تنزیل آن جنگیدم». گروهی به نزد پیامبر(ص) آمدند که ابوبکر و عمر نیز در میان آنان بودند. ابوبکر عرض کرد: «ای رسول خدا! آیا آن شخص من هستم؟» حضرت فرمود «خیر». عمر عرض کرد: «ای رسول‌خدا! آیا من هستم؟» پیامبر(ص) فرمود: «خیر؛ آن شخص کسی است که مشغول دوختن کفش است».

در آن هنگام، علی(ع) مشغول دوختن کفش‌های پیامبر(ص) بود. ابوسعید خدری می‌گوید: من نزد علی(ع) رفتم و به او بشارت دادم. او حتی سرش را هم بلند نکرد و گویا این خبر را پیش از آن از پیامبر(ص) شنیده بود. (۱) آیا این اعتقاد وهابی‌ها نسبت به جنگ‌های امام علی(ع) جز کفر و ارتداد، منشأ دیگری می‌تواند داشته باشد؟

آیا این عقیده وهابی‌ها درباره علی(ع)، دشمنی با رسول خدا(ص) و دین مبین اسلام، و طرفداری از دشمنان اسلام و قرآن نیست؟ خصوصاً با توجه به اینکه آن حضرت درباره علی(ع) فرموده است:

عَلَیٌّ مَعَ القُرآن وَالقُرآنُ مَعَ عَلی، لَن یَفتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَی

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۳؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۱؛ السنن الکبری، احمد بن الحسین بیهقی، ج ۸، ص ۱۷۵.

ص: ۱۵۴

الحَوض. (۱)

علی با قرآن است و قرآن با علی است و این دو، هرگز از هم جدا نمی‌گردند تا اینکه در حوض بر من وارد شوند.

پس اگر علی(ع) آن‌گونه که وهابی‌ها می‌پندارند، در راه باطل شمشیر زده باشد و از طرف دیگر به فرموده پیامبر(ص) علی همیشه با قرآن است، آیا مطابق عقیده وهابی‌ها، این نتیجه به دست نمی‌آید که قرآن و طرفداران آن، باطل و حامی ستمگران‌اند و از سوی دیگر، مخالفان قرآن برحق بوده و در راه خدا شمشیر زده‌اند؟!

چگونه ممکن است علی(ع) در جنگ‌هایش آن‌طوری که وهابی‌ها می‌گویند بر باطل و مانند فرعون ستمگر و ظالم باشد، در حالی که «امام فخررازی» از علمای برجسته اهل سنت می‌گوید:

با تواتر ثابت شده که هر کسی در دین خود به علی بن ابی‌طالب اقتداء کند هدایت شده و دلیل آن، دعای پیامبر(ص) است که فرمود: «اللّهُمَّ ادرِ الحَقَّ مَعَ عَلِیٍ حَیثُ دارَ؟» (۲)؛ «خداوندا! حق را قرار بده با علی هرجا که او قرار می‌گیرد».

با وجود این روایات و شواهد تاریخی، آیا نمی‌توان گفت که این عقیده و موضع‌گیری خصمانه ابن‌تیمیه و وهابی‌ها، از کینه‌توزی و دشمنی او و پیروانش، نه تنها با اهل‌بیت(علیهم السلام) بلکه با خدا و رسول خدا(ص) ناشی می‌شود؟

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۴؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۴.

۲- تفسیر کبیر(مفاتیح الغیب)، ج ۱، ص ۱۶۸.

ص: ۱۵۵

زیرا اگر کسی به خدا و رسالت حضرت مصطفی(ص) ایمان داشته باشد، این گونه در برابر نص صریح قرآن و احادیث پیامبر(ص) قد علم نمی کند. روی همین جهت است که وهابی‌ها درباره دشمنان علی(ع)، چه در جنگ‌های آن حضرت و چه در غیر جنگ، نظر منفی ندارد و هرگز به خود اجازه نمی‌دهند کوچک‌ترین اهانتی نسبت به آنان(دشمنان امام علی(ع)) مرتکب شوند.

۳. ابن‌تیمیه و تکفیر یاران امام علی (ع)

ابن تیمیه درباره امیرالمؤمنین علی(ع) و یاران او مطالبی را بیان داشته است که قلب هر مسلمانی را به درد می‌آورد. او می گوید: کسانی که علی را قدح کرده و او را لعن نموده و کافر و ظالم قرار داده‌اند، مثل خوارج، اموی‌ها و مروانی‌ها، همگی از اهل اسلام و معتقد به شعایر اسلامی و عاملین به آن بوده‌اند. اما منزهین و یاران علی، همگی از اهل ردّه و کفرند. (۱) آیا ابن‌تیمیه و پیروان او، آگاهانه یا ناخودآگاه، با این سخن در دام کفرگویی نیفتاده‌اند؟ زیرا اولًا، او کسانی را مورد تأیید و ستایش قرار داده که علی(ع) را العیاذ بالله، ملعون، ظالم و کافر میدانند و لازمه آن این است که خود او هم باید بر این باور باشد؛ یعنی از نظر ابن‌تیمیه و پیروانش، علی باید ملعون، ظالم و کافر باشد.

ثانیاً، اینکه ابن‌تیمیه می گوید آنانی که علی(ع) را لعن می کنند و او را

۱- منهاج السنه، ج ۵، ص ۹.

ص: ۱۵۶

ظالم و کافر می‌دانند، اعتقادی صحیح دارند و مسلمانند، با هیچ معیاری قابل پذیرش نیست، زیرا آیات و روایات متعدد، از جمله روایاتی که مبغضین علی(ع) را اهل جهنم می‌داند، عدم اسلام و فساد عقیده خود آنان را ثابت می‌کند.

هیثمی در «مجمع الزوائد» و دیگران از ابن‌عباس نقل نموده‌اند که پیامبر(ص) درباره امام علی(ع) فرمود:

لا یُحِبُّکَ الا مُؤمِن، وَلا یُبغِضُکَ الا مُنافِق، مَن احَبَّکَ فَقَد احَبَّنی، وَمَن ابغَضَک فَقَد ابغَضَنی ... (۱)

تو را جز مؤمن، دوست ندارد و جز منافق، دشمن ندارد؛ کسی که تو را دوست داشته باشد، مرا دوست دارد و کسی که تو را دشمن بدارد، من را دشمن داشته است.

ثالثاً، شدت کینه‌توزی و دشمنی ابن‌تیمیه با علی(ع) و اولاد آن حضرت به حدی بر او غلبه نموده که حتی مبانی اعتقادی خودشان را نادیده گرفته و به عده‌ای از اصحاب پاک و بزرگوار رسول الله(ص) که از یاران علی به شمار می‌آیند، نسبت کفر و ارتداد داده است، در حالی که وهابیت معتقدند تمام صحابه، بدون استثنا عادل‌اند و قدح و عیب‌گویی آنان مساوی با فسق و کفر است، ولی خود ابن‌تیمیه، بر خلاف این اصل اعتقادی، هم علی(ع) را و هم یاران او را که به احتمال قوی عمار یاسر، مقداد، سلمان فارسی، اباذر غفاری و محمد ابابکر و سایرین هستند به کفر و ارتداد محکوم نموده‌اند.

۱- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۳.

ص: ۱۵۷

آری آنان به علت دشمنی با اهل بیت(علیهم السلام) به کفرگویی مبتلا شده و ارتداد خود را ثابت نموده‌اند.

۴. وهابیت و حمایت از قاتلین امام حسین (ع)

وهابی‌ها در راستای دشمنی خود با اهل بیت رسول خدا(علیهم السلام) بر حمایت از قاتلان امام حسین(ع) تأکید ورزیده، به طور جدی از آنها دفاع می‌کنند.

ابن تیمیه در منهاج السنه، ضمن اینکه یزید بن معاویه را همسان و هم‌شأن سایر خلفای مسلمین قرار داده، برای اثبات بی‌گناهی یزید در حادثه دلخراش کربلاـ که منجر به شهادت مظلومانه حسین بن علی(ع) سبط گرامی رسول خدا(ص) و فرزندان و یاران او و اسارت خاندان پاک رسول خدا(ص) گردید، تلاش کرده است. (۱) او می‌گوید: «به فرض اینکه یزید بن معاویه، فاسق و ظالم باشد، خداوند او را به خاطر انجام کارهای خوب و بزرگ‌ش می‌بخشد!» (۲) او به صراحت تمام، در مقام دفاع و حمایت از عمر بن سعد، قاتل مباشر امام حسین(ع) و یاران او می‌گوید:

درست است که عمر بن سعد، امیر لشکر بود و حسین را به قتل رساند، لکن معصیت و گناه عمر سعد، خیلی کمتر از گناه مختاربن ابی‌عبیده است که به خونخواهی حسین برخاست و از قاتلین او انتقام گرفت، بلکه گناه مختار بسیار بزرگ‌تر از گناه

۱- ر. ک: منهاج السنه، ج ۴، صص ۵۴۹- ۵۷۵.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۴۱۳؛ ج ۴، ص ۴۷۵.

ص: ۱۵۸

عمر بن سعد است! (۱) آیا این اظهارات ابن‌تیمیه، دلیل صریحی بر حمایت او از یزید بن معاویه و دستگاه جبار او علیه امام حسین(ع) فرزند پاک رسول خدا(ص) نیست؟ و آیا جز با انگیزه دشمنی با اهل بیت(علیهم السلام) به خصوص امام‌حسین(ع) چنین سخنی قابل توجیه می‌باشد؟

ابن تیمیه، چون یزید بن معاویه را به سبب کشتن امام حسین(ع) و یاران پاک او و اسارت خاندان رسول خدا(ص) و اذیت و آزار آنان، فاسق نمی‌داند. درباره یزید این تعبیر را به کار برده است: «بر فرض اینکه فاسق شده باشد».

آیا اگر یزید بن معاویه با این جنایت خود در حق خاندان و ذریه رسول خدا(ص) که در حقیقت در حق خود پیامبر خدا(ص) است، فاسق نشده باشد، پس از نظر ابن‌تیمیه، امام حسین(ع) و یاران او، مستحق کشته‌شدن بوده و خاندانش استحقاق اسارت و تحقیر و اذیت را داشته‌اند! در نتیجه امام حسین(ع) و یارانش باید از نظر ابن‌تیمیه و وهابی‌ها، مانند کفار و مشرکان حربی مهدورالدم بوده باشند؟!

از این گذشته، وهابی‌ها و ابن‌تیمیه، چه کار خوب و بزرگی را در زندگی یزید بن معاویه می‌توانند بیابند تا اگر به فرض(طبق نظر آنان) در اثر کشتن امام حسین فاسق شده باشد! موجب آمرزش گناهان او گردد؟ در حالی که در میان دشمنان اهل بیت رسول خدا(علیهم السلام) کینه‌توزتر و بی‌باک

۱- منهاج السنه، ج ۲، ص ۷۰.

ص: ۱۵۹

و بی‌مبالات‌تر از یزید بن معایه قابل تصور نیست.

جنایتی را که یزید، در پوشش خلافت اسلامی، در حق حسین(ع) فرزند پیامبر(ص) و خاندان پاک آن حضرت مرتکب شد، در تاریخ بشریت از جهات مختلف بی‌مانند است و دشمنی بالاتر از آن، نه در حوزه عقیده و نظر و نه در حوزه عمل، امکان‌پذیر نیست.

ما در اینجا در صدد انعکاس ظلم بی‌حد یزید از یک طرف و مظلومیت امام حسین(ع) و اولاد و یاران باوفای او از طرف دیگر نیستیم، چه اینکه دو طرف زشت و زیبای این حادثه برای هرکسی که نظر کوتاهی به تاریخ کربلا و عاشورا داشته باشد پوشیده نیست؛ ولی تعجب ما از کسی است که سنگ اسلام و دیانت وسنت رسول خدا(ص) را از همه بیشتر بر سینه می‌کوبد، ولی در عین حال همه چیز را در این حادثه ناگوار برعکس دیده و عقاید خود را بر آن مبتنی ساخته است و در مقام زیبا جلوه‌دادن چهره زشت ظلم و قساوت، آن هم در حق خاندان پاک رسول الله(ص)، برمی‌آید.

این سخن ابن‌تیمیه که می‌گوید گناه عمرسعد، فرمانده لشکر یزید به علت کشتن امام حسین(ع) به مراتب، کمتر از گناه مختار است که به خاطر انتقام خون حسین(ع)، عمرسعد را کشت، با کدام معیار دینی، عقلی، عقلایی و عرفی قابل قبول است؟

اگر کار عمرسعد و کار مختار را آنگونه که واقع شده، به کسی که نه امام حسین(ع) را بشناسد و نه عمر سعد را و نه مختار را، ارائه کنیم طبعاً و فطرتاً، عمرسعد را نفرین، و مختار را تحسین خواهد نمود. گویی این انحراف ابن‌تیمیه از فطرت انسانی، در این حکم غیر معقول و غیر عرفی

ص: ۱۶۰

و عقلایی، حتی با وجدان خود یزید و عمر سعد نیز قابل توجیه نمی‌باشد.

۵. تضعیف احادیث فضیلت اهل بیت (علیهم السلام)

وهابی‌ها در سند تمام احادیثی که در فضیلت اهل‌بیت(علیهم السلام) نقل شده، مناقشه می‌کنند و یا دلالت آنها را مردود می‌شمارند. از باب نمونه ابن‌تیمیه بعد از اینکه نتوانسته در حدیثی که در کتاب‌های معتبر اهل سنت، از جمله صحیح مسلم، توسط ام‌المؤمنین عایشه در شأن نزول آیه تطهیر نقل شده که پیامبر(ص) فرمود: «خدایا اینها اهل بیت من هستند، پلیدی را از آنان دور کن و آنان را پاک گردان» (۱)، خدشه‌ای می‌کند، با صراحت تمام می‌گوید: نه این آیه در شأن اهل بیت نازل شده و نه دعای پیامبر درباره آنان مزیت و فضیلتی برای اهل بیت به شمار می‌آید. (۲) ولی از سویی در فضایل دشمنان اهل بیت(علیهم السلام) به خصوص دشمنان علی(ع) مثل معاویه بن ابی‌سفیان و پسرش یزید کتاب می‌نویسند. همان کسانی که نسائی در جواب دوستدارن معاویه می‌گوید: «من فضیلتی در باره معاویه نمی‌دانم جز نفرین معروف پیامبر در حق او که فرمود: «لا اشبَعَ اللهُ بَطنَهُ» (۳)؛ «خداوند، شکمش را سیر نگرداند».

چرا رهبران وهابی‌ها برخلاف تمام علمای علم رجال، درباره احادیثی

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۱.

۲- منهاج السنه، ج ۳، ص ۴.

۳- خصائص امیرالمؤمنین(ع)، ص ۲۳؛ مسند ابی‌داوود، ص ۳۵۹.

ص: ۱۶۱

که در مورد فضایل اهل‌بیت(علیهم السلام) به خصوص علی(ع) در متون معتبر اهل‌سنت نقل شده، قاطعانه می‌گویند، این‌گونه احادیث، موضوع و غیرقابل اعتماد است؛ و نیز روایاتی که در ذم و طعن مخالفان اهل بیت مانند معاویه بن ابی‌سفیان، عمرسعد، و بنی‌امیه و بنی‌مروان و عمرو عاص و یزید بن معاویه و امثال آنان نقل شده باشد، به طور قطع و یقین و بدون اقامه هیچ‌گونه دلیلی می‌گویند که این‌گونه روایات، همگی دروغ و کذب‌اند؟ (۱) آیا وهابی‌ها با پذیرش و صحیح دانستن روایاتی در باره تأیید دشمنان اهل‌بیت(علیهم السلام) حتی یزید بن معاویه که جعلی بودن و کذب آنها برای کسی پوشیده نیست، پیامبر خدا(ص) را مورد استهزاء و اهانت قرار نداده‌اند؟ مثلًا آنان می‌گویند که پیامبر(ص) خبر داده: «خداوند گناهان یزید بن معاویه را می‌بخشد و او را مورد عفو خویش قرار می‌دهد!» (۲) اگر این روایت درست باشد، آیا پیامبر خدا(ص) العیاذ بالله، بر تمام جنایات و اعمال شوم و شرم‌آور یزید در کربلا، مدینه و مکه معظمه و کشتار بی رحمانه و تجاوز به ناموس مسلمین در مدینه و واقعه حره، مهر تأیید نگذاشته است؟! و یزید را بر انجام کارهای مخالف دین اسلام و انسانیت، پیشاپیش تشویق نکرده و رسالت خود را زیر سؤال نبرده است؟!

۱- نقد المنقول، ابن‌قیم، محمد بن ابی‌بکر، ص ۱۰۸.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۴۱۳؛ ج ۴، ص ۴۷۵.

ص: ۱۶۲

۶. تخریب قبور اهل بیت (علیهم السلام)

وهابیان با تخریب قبور اهل بیت(علیهم السلام) در قبرستان بقیع و حمله نظامی آنان به کربلا و نجف، و کشتار بی‌رحمانه مسلمانان و محبان اهل‌بیت(علیهم السلام)، عملاً دشمنی و خصومت خود را با اهل‌بیت پیامبر(ص) ثابت کرده‌اند. این عملکرد وهابیت از تفکر انحرافی آنان، مبنی بر دشمنی با اهل‌بیت رسول الله(ص) و دوستی با دشمنان اهل بیت(علیهم السلام)، به خصوص یزید و خاندان او، ناشی می‌شود.

چه انگیزه‌ای به جز دشمنی وهابی‌ها با اهل بیت(علیهم السلام)، لشکر کشی آنان را به سرکردگی «سعود بن عبدالعزیز» به سوی کربلا و نجف، از سال ۱۲۱۶ تا ۱۲۲۵ ه. ق، به صورت پی در پی می‌تواند توجیه کند؟

لشکر وهابی‌ها متشکل از مردم نجد و عشایر اطراف و مردم حجاز و تمامه در سال ۱۲۶۲ ه. ق در ماه ذیقعده، وارد شهر کربلا شد و بیشتر مردم را در کوچه و بازار و خانه‌ها به قتل رساندند و نزدیک ظهر با اموال و غنایم فراوان از شهر خارج شدند، سپس در منطقه‌ای به‌نام «ابیض» جمع شدند و خمس اموال غنیمتی خود را به «سعود» و بقیه را بین خود تقسیم کردند که به هر پیاده یک سهم و به هر سواره دو سهم رسید. (۱) تخریب قبر سیدالشهدا و تاراج صندوق روی قبر که با زمرد و یاقوت و جواهرات دیگر مزین شده بود، توسط وهابی‌ها- آن‌گونه که شیخ

۱- تاریخ المملکهٔ السعودیه، صلاح الدین مختار، ج ۱، ص ۷۳.

ص: ۱۶۳

«عثمان بن بشیر» مورخ وهابی نقل نموده- (۱) چه معنایی می‌توانـد داشـته باشد، جز اینکه با این کار ننگین می‌خواسـته‌اند- و هنوز هم می‌خواهند- هم آثار جنایت یزید بن معاویه را از اذهان مسلمین بزدایند و هم رشادت و مبارزه و شهادت نواده پیامبر اسلام(ص) را در را ه دین و قرآن به فراموش‌خانه تاریخ بسپارند، ولی غافل از اینکه خداوند فرموده است:

یُریدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُون(صف: ۸)

می‌خواهند نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند و خدا تمام کننده نور خویش است هر چند که کافران کراهت داشته باشند.

میرزا ابوطـالب اصـفهانی گردشـگر هندوسـتانی که خود در بازگشت از انگلسـتان به سوی هنـد یازده ماه بعـد از واقعه عاشورا وارد کربلا شده بود در سفرنامه‌اش به نام «مسیر طالبی» می‌نویسد:

وقتی که وهابی‌ها وارد شـهر کربلا می‌شوند، ندای «اقتلوا المشـرکین» را سر می‌دهند. آنان بعد از تخریب قبر امام حسین(ع) و کشتن مردم و به جا گذاشـتن زخمی‌های زیاد، همه چیز را غارت می‌کنند. این کشـتار به حدی وحشـیانه بوده که در صـحن مقدس، خون کشته‌شدگان روان گشته و حجره‌های صحن از اجسادکشتگان پرشده بود. (۲)

۱- عنوان المجد فی التاریخ النجد، عثمان بن عبدالله، ج ۱، ص ۱۲۱.

۲- مسیر طالبی، میرزا أبی‌طالب اصفهانی، ص ۴۰۸.

ص: ۱۶۴

۷. بی‌حرمتی به قبر و مسجد رسول خدا (ص)

وهابی‌ها در سال ۱۳۴۲ ه. ق به شهر مدینه حمله نمودند و بعد از کشتن مسلمین این شهر، وارد مدینه شده، تمام قبه‌های پاک امامان معصوم(علیهم السلام) و خاندان رسول الله(ص) را به کمک استعمارگران غربی و کینه توزان، منهدم کرده، قبرها را با خاک یکسان نمودند.

آنان حتی زمین قبرستان را که از سنگ، فرش شده بود، زیر و رو نموده، آن را به سنگ‌پاره و خاک و غبار تبدیل نمودند. تمام جواهرات و لؤلؤ و فرش‌های گران‌قیمت را که در ضریح‌های مقدس بود به سرقت و یغما بردند و به اموال آل‌سعود ضمیمه کردند؟ (۱) آیا جز این است که سران وهابیت و آل‌سعود در راستای دشمنی با اهل‌بیت(علیهم السلام) چشم به مال دنیا دوخته و به بهانه‌های واهی قبرها را تخریب نموده تا اموال آن را تاراج کنند؟

با توجه به آنچه گذشت آیا نمی‌توان گفت، توحیدی که وهابیت از آن دم می‌زند و آن را شعار خود قرار داده‌اند با نابودی مظاهر توحید و کشتار موحدان و تخریب اماکن مقدس و به سرقت بردن آثار تاریخی اسلام و اموال مردم و ایجاد فتنه و فساد در بین مسلمین، در تعارض است و در قالب توحید اسلامی و قرآنی نمی‌گنجد؛ بلکه چیز نامفهومی است که وهابی‌ها به عنوان حربه، برای کشتن مسلمانان از آن استفاده می‌کنند. آنان مردم عوام را برای به دست‌آوردن منافع مالی و مادی فرقه وهابیت و سران آن، فریب می‌دهند و به این شیوه، آنان را علیه مسلمین

۱- تاریخ المملکهٔ السعودیه، ج ۲، صص ۳۸۱- ۳۸۲.

ص: ۱۶۵

تحریک می کنند؟

باید پرسید، کشتار بی‌رحمانه مسلمانان که همه آنان، کلمه توحید را بر زبان جاری داشته و به اسلام، معتقد بوده‌اند، با کدام مبانی اسلامی سازگاری دارد؟ در حالی که خدای سبحان می‌فرماید:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که در راه خدا گام بر می‌دارید(و برای جهاد به سفر می‌روید) تحقیق کنید و به کسی که اظهار صلح و اسلام می کند، به امید به دست‌آوردن غنایم و مال دنیا نگویید که مسلمان نیستی. (۱) با توجه به افکار و عملکرد وهابی‌ها، به یقین می‌توان گفت که وهابی‌ها هیچ اعتقادی به احکام و دستورهای الهی موجود در قرآن و سنت ندارند و هر چه را رهبرانشان بگویند، گرچه با مبانی اسلامی مخالف باشد به آن عمل می کنند. این فرقه به هیچ‌یک از معیارهای انسانی پای‌بند نیستند، بلکه دزدانی هستند که برای به دست آوردن زخارف دنیا، حتی به مقدس‌ترین مکان‌ها هجوم آورده، اموال و دارایی‌های با ارزش و آثار تاریخی اسلامی این اماکن را به تاراج می‌برند.

اعمال و رفتار آنان، این حقیقت را روشن می‌سازد که تفاوت چندانی بین تاراج آثار حرم مقدس امام حسین(ع) توسط این گروه، و بین شبکه مافیای بین‌المللی قرن حاضر که در کشورهای اسلامی به دنبال غارت آثار فرهنگی اسلامی مسلمانان‌اند، نمی‌باشد، زیرا هر کدام به نحوی، به تمدن، فرهنگ و آثار اسلامی آسیب می‌رسانند. تنها فرقی که امکان دارد

۱- نساء: ۹۴.

ص: ۱۶۶

بین این دو گروه مخوف وجود داشته باشد، این است که دیده نشده، شبکه مافیا برای تاراج و غارت ارزش‌های فرهنگی و اسلامی مسلمانان و به دست آوردن اموال، به کشتار آن‌چنانی که وهابی‌ها در کربلا و سایر مناطق مرتکب شده‌اند دست بزنند.

قبرستان بقیع که توسط وهابی‌ها تخریب و با خاک، یکسان گردیده و حتی زیر و رو شده، بخشی از آن، در زمان رسول خدا(ص) وجود داشته و بخشی دیگر متعلق به زمان صحابه و خلفا بوده است. قسمتی هم در زمان تابعین ایجاد شده و همین‌طور گسترش و توسعه آن ادامه داشته است و قطعاً به صورت ناگهانی و دفعی به وجود نیامده است.

با این وصف، از زمان رسول خدا(ص) تا زمان تخریب، هیچ‌کس نه پیامبر(ص) و نه خلفا و صحابه و نه تابعین و نه علما و فقهای اسلامی هیچ‌کدام نگفته‌اند که این قبرها بت‌هایی هستند که زائرین آنها بت‌پرست و مشرک‌اند.

آیا توحیدی که وهابی‌ها بر اساس آن، قبور امامان(علیهم السلام) و صالحان را بت و زائران آنها را مشرک می‌دانند، همان توحید پیامبر(ص) و صحابه و فقهای مسلمین است یا مسئله چیز دیگری است؟

ظاهراً دم زدن از توحید و متهم نمودن دیگران به شرک، بهانه‌ای است برای از بین بردن مظاهر اسلامی که مسلمانان با دیدن آنها به یاد صدر اسلام افتاده، حالت‌های معنوی و روحانی آن زمان را در اذهان و قلوب خود تداعی می‌کنند و باعث تقویت ایمانشان می‌گردد.

آیا عمل وهابیان، همان چیزی نیست که دشمنان اسلام و استعمارگران می‌خواهند تا بدین وسیله میان مسلمانان و مظاهر معنویات

ص: ۱۶۷

اسلامی، فاصله ایجاد نمایند و در نتیجه، مسلمانان با گذشت زمان، همه چیز را به فراموشی بسپارند؟

از سوی دیگر وهابی‌ها ظاهراً و از ترس افکار عمومی مسلمانان ویران کردن قبر رسول گرامی(ص) را مخالف رضای خدا و هتک حرمت آن حضرت می‌دانند و به این علت از تعرض به آن خودداری نموده‌اند و حتی به صراحت میگویند که تخریب قبر نبی مکرم اسلام(ص) اصلا در ذهن ما خطور نکرده است. اکنون باید پرسید که آیا تخریب قبور ائمه(علیهم السلام) توهین به صاحبان قبر شمرده نمی‌شود یا اینکه هتک حرمت آنان از نگاه وهابی‌ها جایز است؟

لازم به یادآوری است که وهابیت تخریب قبر پیامبر(ص) را نیز در سر داشته‌اند و همان‌طور که اشاره شد تنها از ترس مسلمانان چنین نکرده‌اند.

به هر حال، از آنجایی که توهین و بی‌حرمتی به خاندان وحی و رسالت، در حقیقت، توهین به شخص رسول الله(ص) است، پس سخن این سلطان وهابی که می گوید احترام رسول الله(ص) واجب است، با عمل او در تخریب قبور اهل بیت رسول خدا(علیهم السلام) چگونه قابل جمع است؟

ص: ۱۶۸

ص: ۱۶۹

فصل هفتم: وهابیت و قرآن

اشاره

قرآن کریم کتاب آسـمانی مسلمانان، کلام پاک خداست که بر رسول‌الله(ص) برای هدایت بشر تا پایان تاریخ، نازل گردیده است.
این کتاب به عنوان معجزه پیامبر(ص) و عاری از هرگونه کاستی، دین کامل اسلام را چنین معرفی نموده:
وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْءٍ وَ هُدی وَ رَحْمَةً وَ بُشْری لِلْمُسْلِمینَ(نحل: ۸۹)
و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است!
همچنین هیچ باطل و سخن بیهوده‌ای در آن، راه ندارد:
لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ(فصلت: ۴۲)

ص: ۱۷۰

هیچ‌گونه باطلی، نه از پیش‌رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی‌آید، چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش، نازل شده است!

از سوی دیگر تمام آیات آن، بر مردم، حجت است و متابعت از اوامر و نواهی آن لازم می‌باشد. در این قسمت به گوشه‌ای از برداشت‌های غلط وهابیت از آیات قرآن کریم اشاره می‌کنیم:

۱. مخالفت با آیات قرآن

سران وهابیت، مثل ابن‌تیمیه، ابن‌قیم جوزی و محمد بن عبدالوهاب و نوه‌اش سلیمان بن عبدالله، در کتاب‌های خود بر مطالبی تأکید نموده‌اند که با آیات قرآن، صریحاً مخالف است.

ابن تیمیه می‌گوید: «تخریب و از بین‌بردن مساجدی که بر قبر بنا شده باشد واجب است». (۱) محمد بن عبدالوهاب مؤسس فرقه وهابیت نیز در کتاب‌های متعدد خود گفته است که هدم و نابودکردن قبّه‌هایی که بر قبرها ساخته شده، واجب است. (۲) نوه‌اش سلیمان بن عبدالله نیز این مطلب را از ابن‌قیم نقل نموده و بر آن تأکید کرده است. (۳) این عقیده، با دیدگاه روشن قرآن کریم منافات دارد؛ زیرا قرآن کریم

۱- کتب و رسائل و فتاوی ابن‌تیمیه فی التفسیر، ج ۱۷، ص ۴۶۳.

۲- محمد بن عبدالوهاب، مؤلفات محمد بن عبدالوهاب فی العقیده، ج ۱، ص ۱۱۲؛ ج ۱، صص ۷۵ و ۱۱۴؛ الفتاوی، ج ۱، ص ۶۰.

۳- تیسیر العزیز الحمید، سلیمان بن عبدالرحمن بن محمد بن عبدالوهاب، ج ۱، ص ۲۶۸.

ص: ۱۷۱

درباره محل دفن اصحاب کهف می‌فرماید:

وَ کَذلِکَ أَعْثَرْنا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ أَنَّ السَّاعَةَ لا رَيْبَ فِيها إِذْ يَتَنازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْياناً رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِداً(کهف: ۲۱)

بدین‌سان، کسانی را از آنها مطلع کردیم تا بدانند که وعده خدا حق است و در رستاخیز تردیدی نیست، وقتی که میان خویش در کار آنها مناقشه می‌کردند، بعضی گفتند باید گِرد آنها حصار و بنایی بسازیم، پروردگار به کارشان داناتر است و کسانی که در مورد ایشان غلبه یافته بودند، گفتند: بر غار آنها مسجد خواهیم ساخت.

به گفته علامه طباطبایی، آیه می‌فرماید، بعد از اینکه محل اصحاب کهف پیدا شد، مشرکان و موحدان بر سر قبر آنان اختلاف کردند. مشرکان می‌گفتند باید در اطراف آنان دیوار و حصاری ساخته شود تا از دید مردم پنهان شوند و آثارشان محو گردد، اما موحدان در مقام رد سخن مشرکان گفتند که ما بر روی قبر آنان حتماً مسجدی خواهیم ساخت.

دلیل اینکه این سخن را موحدان و مسلمانان در برابر مشرکان گفته‌اند این است که اولًا مسجد در عرف قرآن محل عبادت موحدان و جای سجده مسلمانان و ذکر خدا است، چون خداوند خودش فرموده است: وَ مَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيراً؛ «و مسجدها که نام خدا در آن بسیار یاد می‌شود».(حج: ۴۰)

ثانیاً عبارت قَالَ الَّذِينَ غَلَبُواْ عَلى أَمْرِهِمْ(کهف: ۲۱) در آیه شریفه نیز

ص: ۱۷۲

دلیل بر این است که ساختن مسجد بر قبر آنان، سخن مسلمانان و موحدان بوده است، زیرا در آن زمان، موحدان بر مشرکان غلبه داشته‌اند. (۱) فخر رازی نیز می گوید:

آنانی که گفتند بر سر قبر اصحاب کهف مسجد می‌سازیم، پادشاه مسلمانان بوده و علت ساختن مسجد این بوده که خداوند در آن عبادت شود و آثار اصحاب کهف به وسیله این مسجد باقی بماند. (۲) از همه مهم‌تر، خداوند سخن کسانی را که بر قبر اصحاب کهف، مسجد می‌ساختند، در برابر سخن مخالفان به نحوی مطلوب ذکر نموده و آن را مورد نکوهش قرار نداده است.

بـا توجه به آنچه که بیان گردیـد دقیقاً وهابی‌ها مطابق با عقیـده مشرکان، برای نابودی آثار انبیا و اولیای خداونـد و نیز در مخالفت آشکار با قرآن کریم به تخریب مشاهد و قبّه‌های قبور آنان اهتمام ورزیده‌اند. بدتر آنکه وهابیان، برخلاف این آیه شریفه، مطلب را معکوس جلوه می‌دهند و دوستداران انبیا و اولیای الهی را که برای حفظ آثار و عظمت انبیا و اولیای خداوند و حفظ معنویت آنان در اذهان و قلوب مسلمین، بر قبرهای آنان قبه و مسجد می‌سازند، تکفیر می کنند و به جای آن، کسانی را که به علت داشتن دشمنی و کدورت نسبت به انبیا و اولیای خدا نمی‌خواهند که هیچ اثری از آنان باقی بماند موحد و مسلمان می‌پندارند.

۱- رک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، صص ۲۶۵- ۲۶۸.

۲- مفاتیح الغیب، فخر رازی، ج ۲۱، ص ۴۴۷.

ص: ۱۷۳

وهابی‌ها احترام مسلمانان به مقدسات اسلام و پیامبر(ص) و ائمه(علیهم السلام) را با اعمال مشرکان مقایسه نموده، آن را شرک می‌دانند. آیا از نظر آنان هیچ پدیده مقدسی در دین اسلام وجود ندارد و آیا زیارت قبر نبی(ص) و درخواست از آن حضرت که ایشان برای ما دعا کند و از خدا بخواهد تا مشکلات ما را برطرف کند، با دعای مشرکان شباهت دارد که وهابیها آن را شرک می‌پندارند؟

اگر از دیدگاه وهابیت، نابودکردن قبّه‌هایی که بر مقابر ساخته شده‌اند واجب است و عدم تخریب آن، موجب شرک و کفر می‌باشد، پس چرا قبه رسول خدا(ص) را که امروز تحت تسلط آنان قرار دارد ازبین نمی‌برند؟! آیا وهابی‌ها به خاطر باقی گذاشتن آن، به شرک و کفر روی نیاورده‌اند؟ یا اینکه آنان در این موضوع گزینشی برخورد می‌کنند؟!

۲. وهابیت و نفی توسل

وهابیت در راستای مخالفت با آموزه‌های قرآن کریم، مسئله توسل را مورد انکار قرار می‌دهند و قائلین به آن را مشرک می‌دانند. محمد بن عبدالوهاب می‌گوید:

اگر کسی بگوید: «ای خدا به وسیله پیغمبرت(ص) به تو متوسل می‌شوم که مرا مشمول رحمت خود قرار دهی»، چنین شخصی به راه شرک رفته و عقیده او، همان عقیده اهل شرک است. (۱) این در حالی است که سبکی گفته است:

۱- تطهیر الاعتقاد، محمد بن عبدالوهاب، ص ۳۶؛ رسائل عملیه، ص ۱۴۵.

ص: ۱۷۴

توسل و استعانت و تشفّع به نبی(ص) به سوی خدا، امر پسندیده‌ای است و هیچ کسی از سلف و خلف، آن را انکار نکرده تا اینکه ابن‌تیمیه آمد و آن را منکر شد و از صراط مستقیم، عدول نمود و چیزی را بدعت کرد که هیچ عالمی آن را نگفته است و با این بدعت بین اهل اسلام، شکاف ایجاد نمود. (۱) آیا این عقیده وهابیت، به صورت آشکار، با شماری از آیات قرآن کریم منافات ندارد؟ زیرا در قرآن کریم، آیات متعددی وجود دارد که بر جواز توسل برای رفع حاجات و بخشش گناهان و تقرب به سوی خدا دلالت دارند. در اینجا به برخی از این آیات اشاره می‌کنیم:

خداوند خطاب به مؤمنین می‌فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسیلَةَ وَ جاهِدُوا فِی سَبیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ(مائده: ۳۵)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از(مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و وسیله‌ای برای تقرب به او بجویید! و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید!

صاحب «تفسیر مراغی» می‌گوید: «مراد از وسیله در این آیه شریفه، چیزی است که برای جلب رضایت خدا و تقرب به او، به آن توسل جسته می‌شود».

مراغی در ادامه حدیثی را از «صحیح بخاری» و سایر کتاب‌های

۱- فیض القدیر شرح جامع الصغیر، عبدالرئوف مناوی، ج ۲، ص ۱۳۵.

ص: ۱۷۵

اهل‌سنت نقل می کند که رسول خدا(ص) در آن، وسیله قرار داده شده است. در این حدیث پیامبر خدا(ص) فرموده است:

مَن قالَ حینَ یَسمَعُ النِّداءَ(الأذان) اللّهُمَّ رَبَّ هـذِهِ الـدَّعوَةِ التّامَّةِ وَالصَّلاةِ القائِمـِةِ آتِ مُحَمَّداً الوَسیلَةَ وَالفَضـیلَةَ وَابعَثهُ المقامَ المَحمودَ الَّذی وَعَدتَهُ، حُلَّت لَهُ شَفاعَتی یَومَ القیامَةِ. (۱)

هر کسی در هنگام شنیدن اذان بگوید: «خداوندا! ای پروردگار، این دعوت کامل و نماز برپا شده‌ای است، حضرت محمد(ص) را دستاویز و وسیله بگردان و به او فضیلت عطا کن و او را به جایگاه ستوده‌ای که وعده‌اش دادی برانگیز»، در روز قیامت، شفاعت من برای او حلال می گردد.

این حدیث به روشنی دلالت دارد که خود پیامبر خدا(ص) وسیله تقرب به خدا است و به همین علت، به خواست خداوند دارای مقام محمود بوده تا در روز قیامت، برای آمرزش گناهان مؤمنین، شفیع قرار داده شود و او هم از آنان شفاعت کند.

آیا وهابیان با تحریم توسل و تکفیر قائلین به آن، قرآن را زیر سؤال نبرده و به این وسیله، راه خود را از راه قرآن جدا نکرده‌اند؟

در قرآن کریم، آیاتی وجود دارد که در موضوع استغفار، به صراحت بر جواز توسل دلالت دارند. یکی از این آیات درباره گناه فرزندان حضرت یعقوب است؛ هنگامی که به گناهشان اقرار کردند و برای بخشیده شدن گناهان خود به پدرشان متوسل شدند تا حضرت یعقوب

۱- تفسیر المراغی، احمد بن مصطفی مراغی، ج ۶، ص ۱۰۹.

ص: ۱۷۶

برای آنان از خداوند طلب مغفرت کنند؛ و آن حضرت نیز که پیامبر خدا بود، به آنان قول مساعد می‌دهد و نمی‌گوید که این توسل شما غیرمشروع است و موجب شرک می‌شود.

قرآن این مطلب را چنین بیان می‌کند:

قالُوا یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنَّا کُنَّا خاطِئِینَ* قالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ(یوسف: ۹۷- ۹۸)

گفتند: ای پدر! برای گناهان ما آمرزش بخواه، که ما خطا کار بوده‌ایم. گفت: برای شما از پروردگارم آمرزش خواهم خواست، که او آمرزنده و رحیم است.

بنابراین، وهابی‌ها در حالی بر حرمت توسل حکم می‌کنند، که قرآن کریم بر جواز و پسندیده بودن توسل به انبیا و اولیا دلالت دارد؛ مثلًا آیه‌ای که در آن، بخشودن ظالمان و مخالفان را به رفتن آنان نزد رسول‌خدا و واسطه قرار دادن او پیش خدا متوقف می‌گرداند، این مطلب را به روشنی بیان کرده است. خداوند خطاب به رسول الله(ص) می‌گوید:

وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِیماً(نساء: ۶۴)

و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند(و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذاردند)، به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند.

وهابی‌ها با کدام دلیل، توسل را موجب شرک و کفر می‌دانند، در

ص: ۱۷۷

حالی که قرآن کریم به‌طور صریح، وجود مبارک پیامبر(ص) را در میان مردم مایه مصونیت و حفظ آنان از عذاب الهی قرار داده و میگوید:

وَ مَا کَانَ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنتَ فِیهِم(انفال: ۳۳)

(ای پیامبر!) تا تو در میان آنها هستی، خداوند آنان را مجازات نخواهد کرد.

در این آیه شریفه، وجود مقدس رسول خدا(ص) به خودی خود و بدون توسل مردم، وسیله مصونیت مردم از عذاب قرار داده شده تا چه رسد به اینکه مردم برای نجات از گرفتاری‌های دنیوی و عذاب اخروی به آن حضرت متوسل گردند و ایشان وسیله‌ای شود تا آنان نجات یابند.

وهابی‌ها به علت اهداف شخصی، این آیات روشن قرآن را نادیده گرفته و بدون هیچ دلیلی، توسل به انبیا و اولیای الهی را موجب شرک دانسته‌اند. این فرقه، خون هزاران مسلمان را به بهانه اینکه آنان مشرک‌اند بر زمین ریخته و میلیون‌ها مسلمان را در راستای تحقق اهداف دشمنان اسلام، به شرک و کفر محکوم نموده‌اند.

۳. وهابیت و انکار شفاعت

آنان با تحریم شفاعت و شرک دانستن آن، که یک امر مسلم قرآنی و حدیثی است، مخالفت خود را با قرآن و سنت ضروری، اعلام کرده‌اند.

این فرقه، شفاعت را که یک امرضروری دین اسلام است، مورد انکار قرار داده، قائلین به آن را مشرک می‌دانند. این مطلب به طور صریح در کتاب‌های وهابیت منعکس شده و آنان در عمل، با مخالفان به شدت

ص: ۱۷۸

برخورد می‌کنند و حتی قتل آنان را واجب می‌دانند. وهابی‌ها می‌گویند: «شفاعت از انواع شرک در عبادت است». (۱) و نیز تأکید می‌کنند: «اگر کسی به روش وساطت، شخصی را در بین خود و خدایش شفیع قرار بدهد مشرک است». (۲) این عقیده وهابی‌ها، مبنی بر شرک و کفر دانستن شفاعت، به صراحت با آموزه‌های قرآن درباره شفاعت در تضاد است، زیرا قرآن کریم در مورد شفاعت و مشروعیت آن از طرف خداوند می‌فرماید:

وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلى جَهَنَّمَ وِرْداً* لا يَمْلِكُونَ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً(مریم: ۸۶- ۸۷)

و گنه‌کاران را تشنه به سوی جهنم برانیم، شفاعتی ندارند مگر اینکه از خدای رحمان پیمانی گرفته باشند.

این آیه شریفه، در پاسخ مجرمان و مشرکانی است که خدایان خود را به عنوان شفیع، تلقی کرده‌اند، اما قرآن می‌گوید، این‌طور نیست که انسان هر که را دوست بدارد، بتواند شفاعتش کند و به همین منظور، او را آلهه خود بگیرد و او هم شفیعش بشود، بلکه هر که شفاعت می‌کند، قبلًا با خدا عهدی دارد و این عهد را جز عده‌ای از مقربان درگاه خدا، کسی مالک نیست. (۳) به عبارت دیگر، قرآن کریم، با نفی شفاعت از آنان(خدایان ساختگی) اصل شفاعت را برای مؤمنین ثابت می‌داند.

۱- شرح کتاب التوحید، سلیمان بن عبدالله بن عبد الوهاب، صص ۱۱۷ و ۱۱۸.

۲- شرح کتاب التوحید، ص ۲۰۱.

۳- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۱۵۲.

ص: ۱۷۹

از دیدگاه وهابیت، اعتقاد به شفاعت، به شرک و کفر محکوم شده است، در حالی که امام فخر رازی می گوید:

این آیات در طعن ملحدین است و خداوند آنان را مانند تشنگانی که به سوی آب می‌روند به سوی جهنم سوق می‌دهد و هیچ شفیعی نخواهند داشت؛ و معنای آن این است که هیچ کسی مالک شفاعت برای آنان نخواهد بود. (۱) او در ادامه هم می گوید:

آیه شریفه، بر این دلالت دارد که شفاعت برای اهل کبائر ثابت است، زیرا با توجه به استثنایی که در آیه شریفه ذکر شده، معنای آیه این می‌شود که آنان مستحق شفاعت نیستند تا دیگران شفاعتشان کنند مگر اینکه قبلًا به توحید و نبوت ایمان آورده باشند. (۲)

از این گذشته، طبری مفسر معروف اهل سنت گفته است آیات شریفه(۸۶– ۸۷) سوره مریم می گوید:

در روز قیامت که اهل ایمان یکدیگر را در پیش خدا شفاعت می کنند و وارد بهشت می‌شوند، کافران از شفاعت محروم‌اند. مگر اینکه در دنیا با عهدی در پیش خدا، به خدا ایمان آورده و رسولش را تصدیق کرده و به آنچه آورده، اقرار کرده باشند. (۳)

۱- مفاتیح الغیب، ج ۲۱، ص ۵۶۵.

۲- مفاتیح الغیب، ج ۲۱، ص ۵۶۵.

۳- جامع البیان فی تفسیرالقرآن، محمد بن جریر طبری، ج ۱۶، ص ۹۷.

ص: ۱۸۰

از سوی دیگر، با وجود آیه شریفه‌ای که می‌فرماید:

وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُون(زخرف: ۸۶)

و معبودهایی که به جای خدا عبادت می‌کنند، مالک شفاعت ایشان نیستند، تنها کسانی می‌توانند شفاعت کنند که به دین حق شهادت داده، به کرده‌های خلق، عالِم بوده باشند.

وهابی‌ها چگونه قائلین شفاعت را به کفر و شرک محکوم کرده‌اند؟

این آیه در ابتدا از تمام الهه‌های مشرکان و کفار، مالکیت شفاعت را نفی می‌کند و سپس با استثنا، مالکیت شفاعت را برای کسانی ثابت می‌داند که از یک طرف، معترف به توحید باشند و از طرف دیگر بر حقیقت حال و اعمال کسی علم داشته باشند که در نزد خدا از او شفاعت می‌کنند. پس به جز از اهل توحید، از کسی دیگر نمی‌توانند شفاعت کنند، در نتیجه شفاعت در پیش خداوند متعال، امری مسلم است (۱)؛ ولی هم شفیع و هم کسی که از او شفاعت می‌شود، هر دو باید اهل توحید باشند.

به اعتقاد وهابیت، عقیده به شفاعت، موجب کفر و شرک است، در حالی که طبری مفسر قرآن کریم می گوید:

روزی که این آیه و آیات دیگر نازل شدند، در میان مردم کسانی بودند که غیر از خدا، خدایانی دیگر را می‌پرستیدند. برخی از آنان، ملائکه را و برخی هم چیزهای دیگری

۱- تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۱۹۲.

ص: ۱۸۱

می‌پرستیدنـد. این آیه، مالکیت شـفاعت را از تمام خـدایان کفار و مشـرکان نفی می کند، بنابراین هیچ کدام از آنها مالک شـفاعت نیسـتند. پس از این نفی کلی، مطلبی را اسـتثنا می‌کنـد و میفرماید: مگر آنانی که به وحدانیت خدا شـهادت داده و از روی اخلاص، علـم و یقیـن، به آن ایمـان داشـته باشـند و اینـان به اذن خداونـد مالـک شـفاعت هسـتند، همـان‌گونه که در آیه وَلَایَشْـفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی(انبیاء: ۲۸) شـفاعت را که از خدایان مشـرکان نفی نموده و تنها برای ملائکه، عیسـی و عزیر ثابت می‌داند. (۱) همچنین کفر دانسـتن شـفاعت آن‌گونه که وهابی‌ها می‌گویند، چگونه با این سـخن «جارالله زمخشـری» سازگار است که در ذیل آیه شریفه مورد بحث می‌گوید:

خدایان مشـرکان برخلاف گمان آنان، در نزد خدا مالک شفاعت نیستند، بلکه کسانی مالک شفاعت‌اند که به وحدانیت خدا ایمان دارنـد و به این وحـدانیت، با بصـیرت، علم و یقین شـهادت می‌دهند. پس این اسـتثنا در این آیه، می‌تواند اسـتثنای متصل باشد، زیرا ملائکه یکی از معبودهای مشرکان بوده‌اند، در حالی که او مالک شفاعت در نزد خدا می‌باشد. (۲) امام فخر رازی نیز گفته است: درباره آیه ۲۸ سوره انبیاء، دو قول وجود دارد: قول اول این

۱- جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص ۶۳.

۲- کشاف، ج ۴، ص ۲۶۸.

ص: ۱۸۲

است که ملائکه و عیسی و عزیر که معبود مشرکان هستند، از هیچ کسی شفاعت نمی‌کنند، مگر از آنانی که به وحدانیت خدا شهادت می‌دهند. قول دوم این است که تمام چیزهایی که کفار و مشرکان آنان را می‌پرستند، مالك شفاعت نیستد، مگر ملائکه و عیسی و عزیر که در نزد خدا مالك شفاعت‌اند، هرچند که مشرکان آنان را هم می‌پرستند. (۱) روی هم رفته، این آیه شریفه به صراحت بر مشروعیت و تحقق شفاعت در روز قیامت دلالت دارد، و نه تنها قائلین به آن مشرك نمی‌باشند، بلکه می‌توان ادعا نمود که منکران آن، بر خلاف جریان این آیه و سنت مسلم خداوند حرکت نموده، خودشان را به مهلکه انداخته‌اند.

آیا وهابی‌ها این آیه را ندیده‌اند که می‌فرماید:

یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی وَ هُمْ مِنْ خَشْیَتِهِ مُشْفِقُونَ(انبیاء: ۲۸)

هر چه جلو رویشان هست و هر چه پشت سرشان می‌باشد می‌داند و شفاعت جز برای آنکه خدا رضایت دهد نمی‌کنند و از ترس او لرزان و بیمناك‌اند.

اگر آنان این آیه را در قرآن کریم دیده‌اند، پس چرا معتقدین به شفاعت را به کفر و شرك، محکوم نموده‌اند؟

جمله وَ لا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی بیانگر مسئله شفاعت ملائکه، برای غیرملائکه است و این نکته‌ای است که بسیار مورد توجه و اعتقاد

۱- مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص ۴۴۸.

ص: ۱۸۳

بت‌پرستان است، زیرا می گفتند: هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللَّهِ(یونس: ۱۸) و یا می گفتند: ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِیُقَرِّبُونا إِلَی اللَّهِ زُلْفی(زمر: ۳). گرچه خدای تعالی در جمله مورد بحث، اعتقاد آنان را رد نموده، می‌فرماید: «ملائکه هر کسی را شفاعت نمی کنند، بلکه تنها کسانی را شفاعت می کنند که دارای ارتضا باشند».

و ارتضا به معنای داشتن دینی صحیح و مورد رضای خداست، چون خودش فرموده: إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ(نساء: ۱۱۶)، پس ایمان به خدا بدون شرک، ارتضایی است، که وثنی‌ها آن را ندارند، چون مشرکند؛ و از جمله عجائب امر ایشان، این است که خود ملائکه را شریک خدا می گیرند، ملائکه‌ای که تنها مشرکان را شفاعت می کنند. (۱) نکته دیگر اینکه وهابی‌ها در برابر سخن «قرطبی» مفسر قرآن کریم چه پاسخی دارند که می گوید:

آیه وَ قَالُواْ اتَّخذَ الرَّحْمَانُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّکْرَمُون(انبیاء: ۲۶) که پیش از این آیه آمده، درباره طائفه «خزاعه» نازل شده، زیرا آنان می گفتند که ملائکه، دختران یا پسران خدا هستند و آنها را به خاطر این اعتقادشان می‌پرستیدند، به طمع اینکه در نزد خدا از آنان شفاعت کنند. خداوند نیز در همین آیه، پندار آنها را باطل نموده و برای تنزیه خود فرموده است که فرشتگان، بندگان خدا هستند. در ادامه هم فرموده، آنان از کسانی شفاعت می کنند که مورد رضایت خدا باشند.

۱- تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۳۸۹.

ص: ۱۸۴

قرطبی در نتیجه‌گیری خود از این بحث می‌گوید:

ملائکه در آخرت، شفاعت می‌کنند چنانچه در «صحیح مسلم» و غیر آن، آمده است و در دنیا نیز برای مؤمنین، بلکه برای تمام کسانی که روی زمین هستند، بنابر دلالت آیه وَ الْمَلائِکَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِی الْأَرْضِ أَلا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ(شوری: ۵) استغفار می‌کنند. (۱) او همچنین در تفسیر رَبَّنا وَ آتِنا ما وَعَدْتَنا عَلی رُسُلِکَ(آل‌عمران: ۱۹۴) می‌گوید: «مراد از ما وَعَدْتَنا استغفار انبیا برای مؤمنین است، مانند دعای نوح و ابراهیم برای مؤمنین و استغفار نبی(ص) برای امتش». (۲) طبری نیز در تفسیر این آیه می‌گوید:

خداوند با این آیه، پندار کفار را مبنی بر اینکه فرشته‌ها فرزندان خدا هستند، رد نموده، خودش را از فرزند داشتن منزه می‌کند و فرموده که فرشته‌ها بندگان خدا هستند و از کسانی شفاعت می‌کنند که خداوند از آنان راضی باشد. (۳) به راستی، آیا این آیات و آیات دیگر، در کنار احادیث روشن نبوی در متون حدیثی فریقین، در برابر عقیده وهابیت، مبنی بر نفی شفاعت و تکفیر قائلین به شفاعت قرار ندارند؟

در حقیقت این وهابی‌ها هستند که ضروریات دین اسلام را کنار گذاشته‌اند و کورکورانه، مسلمانان را به خاطر اعتقاد پاکی که برگرفته

۱- الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۱، ص ۲۸۲.

۲- الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۳۱۷.

۳- جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، صص ۱۲ و ۱۳.

ص: ۱۸۵

از آیات قرآن و احادیث نبوی است، محکوم به کفر و شرک کرده، در راستای تحقق اهداف شوم دشمنان اسلام و کفار، مسلمانان را تضعیف می‌کنند. (۱)

۴. وهابیت و اعتقاد به تحریف قرآن

تحریف و یا عدم تحریف قرآن، یکی از مسائل مهم کلامی و قرآنی است که توجه مفسران و متکلمان را به خود جلب نموده است.

۱- شاید کسی بگوید که وهابی‌ها نیز شفاعت را قبول دارند، ولی در کیفیت شفاعت خواستن با سایر مسلمانان اختلاف دارند؛ یعنی آنان می‌گویند اگر کسی مستقیماً از رسول الله(ص) و یا سایر شافعان بخواهد که در پیش خدا از او شفاعت کنند، این نوع شفاعت جایز نیست و شرک و کفر است، بلکه باید مستقیماً از خدا خواسته شود که از پیامبرش بخواهد تا از او در پیش خدا شفاعت کند. در پاسخ این عقیده وهابی‌ها گفته خواهد شد که این سخن، بدتر از انکار اصل شفاعت است؛ زیرا هنگامی که بنده‌ای از خدا بخواهد که پیامبرش را وادار کند تا از او بخواهد که از تقصیر بنده‌اش بگذرد، چرا خداوند به‌جای انجام این مراحل پر پیچ و خم مستقیماً بنده‌اش را نمی‌آمرزد؟ به عبارت دیگر، کدام عاقلی این را می‌پذیرد که مجرمی از حضور پادشاه و حاکمی بخواهد که مثلًا از وزیرش بخواهد که در پیش او، درباره این مجرم وساطت کند تا مورد عفو پادشاه قرار گیرد! اگر پادشاه به این خواسته مجرم، پاسخ مثبت می‌دهد، پس چرا اورا بدون وساطت نمی‌بخشد؟ در حقیقت در این نوع طلب شفاعت که وهابی‌ها مطرح نموده‌اند، مقام شفیع را بالاتر از مقام خدا قرار داده است، زیرا در این صورت، این خداوند است که در حضور پیامبر و یا شافعان دیگر، شفیع و واسطه قرار داده می‌شود. این رأی وهابی‌ها، ناشی از جهل آنان نسبت به معنای شفاعت و فلسفه وجودی آن در دین خداوند و نیز در عرف عقلًا ناشی شده است. مسأله شفاعت، زمانی موضوعیت و اعتبار دارد که انسان در پیشگاه خدا و یا در نزد حاکمی آبرو ندارد و برای اینکه مورد عفو خدا یا حاکمی قرار گیرد، کسی را که در پیش خدا یا آن حاکم، آبرومند و دارای اعتبار است، واسطه قرار می‌دهد.

ص: ۱۸۶

دانشمندان و علمای اسلامی، اعم از شیعه و سنی، با توجه به دلایل قرآنی، حدیثی و تاریخی، بر عدم تحریف قرآن اتفاق دارند و اندیشه تحریف قرآن در حوزه دین و فرهنگ مسلمین جایگاهی ندارد. به همین جهت است که علامه طباطبایی، مفسر معاصر قرآن کریم، می‌فرماید: «حق این است که احادیثی که درباره تحریف قرآن از طریق فریقین روایت شده، به طور قطع مخالف کتاب است». (۱) آیت‌الله سیدابوالقاسم خویی، فقیه نامی شیعه نیز می‌فرماید:

سخن از تحریف قرآن، سخنی گزاف و خیالی است؛ هیچ کسی این سخن را نمی‌گوید، مگر آن کسی که عقلش ضعیف باشد یا کسی که درباره این موضوع، درست تأمل نکرده باشد و یا کسی که حب و بغض او را وادار به این سخن کرده است، اما عاقل منصف، در بطلان و گزافه‌بودن این سخن، هیچ تردید و شکی ندارد. (۲) وهابی‌ها بر خلاف همه مسلمین، معتقدند که در قرآن، تحریف صورت گرفته و برخی آیات از قرآن کریم کم شده است.

ابن تیمیه، پیشوای وهابیت، معتقد است که آیاتی که به آنها اشاره خواهد شد بعد از اینکه در قرآن بوده و تلاوت می‌شده، حذف شده‌اند:

الف) ابن‌تیمیه می‌گوید:

در قرآن کریم، دو آیه در رابطه با حکم رضاع وجود داشته

۱- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۱۷.

۲- البیان فی تفسیر القرآن، سید ابوالقاسم خویی، ص ۲۵۹.

ص: ۱۸۷

است که یکی از آنها می گفته: «ده بار شیر دادن موجب مَحرمیت می‌شود»، ولی این آیه، بعداً با آیه دیگری که پنج مرتبه شیر دادن را موجب محرمیت می‌دانست نسخ گردیده است و تا روزی که پیامبر اسلام(ص) زنده بود این دو آیه در قرآن تلاوت می‌شده‌اند. (۱) به بیان دیگر، از نظر او بعد از رحلت رسول خدا(ص)، ناسخ و منسوخ هردو از قرآن ساقط شده‌اند.

ب) ابن‌تیمیه، معتقد است که در قرآن، آیه‌ای در بیان حکم زنای پیرمرد و پیرزن وجود داشته و تلاوت می‌شده است و سپس تلاوت آن حذف شده و حکم آن باقی مانده است و آن آیه این بوده است:

والشیخ و الشیخهٔ اذا زنیا فارجموهما البتهٔ نکالا من الله والله عزیز حکیم. (۲)

پیرمرد و پیرزن اگر زنا کنند، آنان را سنگسار کنید، این عقوبتی است از طرف خدا و خداوند عزیز و حکیم است.

ج) او مدعی است که جمله «لا ترغبوا عن آبائکم فان کفرا بکم [فانه کفر بکم] ان ترغبوا عن آبائکم»؛ «از پدرانتان رو نگردانید و این روگردانی کفر است» از آیات قرآن بوده که اکنون در قرآن وجود ندارد و حذف شده است. (۳)

۱- مجموع الفتاوی، ج ۳۴، صص ۳۵، ۴۱ و ۵۹؛ فتاوی الکبری، ج ۴، ص ۱۸۴.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۲۰، ص ۳۹۹؛ زاد المعاد، محمد بن ابی‌بکر ابن‌قیم، ج ۵، ص ۵۷۴.

۳- مجموع الفتاوی، ج ۷، صص ۳۵۶ و ۵۲۱؛ منهاج السنه، ج ۵، ص ۴۷۳؛ الصلاهٔ وحکم تارکها، محمد بن ابی‌بکر ابن‌قیم، ص ۶۸؛ مدارج السالکین، عبدالرحمن بن جوزی، ج ۱، ص ۳۳۶.

ص: ۱۸۸

این اعتقاد، صریحاً بر تحریف قرآن کریم دلالت دارد و گذشته از اینکه با اتفاق مسلمین بر نفی تحریف و متواتر بودن قرآن مخالف است و گذشته از اینکه قرآن به ضرورت دین اسلام، معجزه ماندگار و پایدار رسول خاتم(ص) تا روز قیامت است و تصرف در معجزه، که فعل خداست و تغییر دادن آن به حکم عقل، محال است، خود خداوند متعال نیز در قرآن، صریحاً، تحریف را از قرآن نفی نموده و هرگونه تصرف و دستبرد دیگران را در آن، به اراده تکوینی خود مانع شده و کم و زیاد نمودن و یا جابه‌جا کردن آیات را از حیطه توانایی انس و جن بیرون نموده است.

آیه إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ «این ماییم که این ذکر(قرآن) را نازل کرده‌ایم و ما آن را به طور قطع حفظ خواهیم کرد».(حجر: ۹) دلالت بر بطلان عقیده وهابیان، مبنی بر تحریف قرآن دارد.

اغلب مفسران شیعه و سنی، درباره این آیه کریمه اظهار نظر نموده و آن را دلیلی بر مصونیت و حفظ قرآن کریم از هر نوع تغییر و دستبرد دیگران گرفته‌اند.

علامه طباطبایی، مفسر و دانشمند بزرگ شیعی با ذکر این قید که خدا داناتر است، می‌گوید:

خداوند در این آیه، خطاب به پیامبر می‌فرماید: این ذکر را تو از ناحیه خودت نیاورده‌ای تا مردم علیه تو قیام نموده و بخواهند آن را به زور خود، باطل سازند و تو در نگهداری آن به زحمت بیفتی و سرانجام هم نتوانی. همچنین از ناحیه ملائکه نیز نازل نشده تا در نگهداری‌اش محتاج آنان باشی تا بیایند و آن را

ص: ۱۸۹

تصـدیق کننـد، بلکه مـا آن را به صورت تـدریجی نـازل کرده‌ایم و خود نگهـدار آن هستیم و به عنایت کامل خود، آن را با صـفت «ذکر» بودنش حفظ می‌کنیم.

پس قرآن کریم، ذکری است زنـده و جـاودانی و محفوظ از زوال و فراموشـی و از هر نوع زیادت و اضافه شـدن که ذکر بودنش را باطل کنـد و نیز از نقصـی که این اثرش را از دست بدهد محفوظ است و همچنین از جابه‌جا شدن آیاتش، به‌طوری که دیگر ذکر و مبیّن حقایق معارفش نباشد، مصون است.

پس آیه شریفه، بر مصونیت قرآن از تحریف نیز دلالت می‌کند، چه تحریف به معنای دستبرد در آن برای زیاد کردن و چه برای کم کردن و چه جهت جابه‌جا نمودن، چون ذکر خداست؛ و همان‌طور که خود خدای تعالی همیشگی است، ذکرش نیز چنین است.

از آنچه بیان شد، این معنا روشن گردید که الف و لام «الذکر»، الف و لام عهد ذکری است؛ یعنی همان ذکری که قبلًا اسـمش برده شد، تا گفته نشود که تورات و انجیل هم ذکر خداست، پس آنها هم از تحریف باید محفوظ باشـند. از سوی دیگر، مراد از وصـف لَحافِظُونَ حفظ در آینده است، چون اسم فاعل، ظهور در آینده دارد. (۱)

۱- تفسیر المیزان، ج ۱۲، صص ۱۴۶ و ۱۴۷.

ص: ۱۹۰

طبری، مفسر و دانشمند بزرگ اهل سنت می گوید:

مراد از «ذکر» در این آیه، قرآن است؛ و معنای آن این می‌شود که ما قرآن را از اینکه چیز باطلی که از قرآن نیست و بخواهد در آن زیاد شود و یا چیزی از آن کاسته شود، حفظ می کنیم. (۱) طنطاوی، مفسر معاصر اهل سنت، در تفسیر این آیه می گوید:

خداوند در این آیه فرموده که ما با قدرت و بزرگی شأن خود، این قرآن را که شما آن را انکار نموده‌اید بر قلب پیامبر خود محمد(ص) نازل کردیم و ما به طور قطع، این قرآن را از هر چیزی که موجب قدح آن شود، مثل تحریف و تبدیل، زیادت و نقصان و تناقض و اختلاف، حفظ خواهیم نمود، پس هیچ کسی توانایی معارضه با آن را نخواهد داشت. (۲) زمخشری، یکی دیگر از مفسران اهل سنت می گوید:

خداوند این آیه را در رد انکار مشرکان و استهزای آنان فرموده و تأکید نموده که خدا فرستنده قرآن است و او جبریل را بر(محمد(ص)) فرستاده است تا او را از پیش رو و پشت سر، رصد کند تا قرآن بر او نازل شود و از دستبرد شیاطین محفوظ بماند و او در هر زمانی حافظ و نگهبان قرآن از زیادی و نقصان و تحریف و تبدیل است. (۳)

۱- جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۶.

۲- التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، سید محمد طنطاوی، ج ۸ ص ۱۹.

۳- الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۲، ص ۵۷۳.

ص: ۱۹۱

وهابی‌ها به کم‌شدن برخی آیات از قرآن کریم قائل شده‌اند، در حالی قرآن می‌فرماید:

لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ(فصلت: ۴۲)

کتابی که هیچ‌گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی‌آید!

طبرسی، از مفسران شیعه می‌گوید:

معنای این آیه، این است که به هیچ وجه در قرآن باطل راه ندارد؛ در الفاظش تناقض نیست؛ در اخبارش دروغ نیست؛ کسی نمی‌تواند با قرآن معارضه کند؛ و بر آن زیاد نخواهد شد و تغییر و تبدیل در آن، راه نداشته است و خداوند آن را حفظ فرموده و تا روز قیامت، برای مکلفان، حجت است. (۱) علامه طباطبایی در ذیل این آیه می‌گوید:

آمدن باطل به سوی قرآن، به این معناست که باطل در آن راه پیدا کند؛ یا بعضی از اجزای آن از بین برود و باطل شود و یا همه‌اش، به طوری که بعضی از حقایق و معارف حقیقی آن غیرحق شود؛ و یا بعضی از احکام و شرایع و توابع آن احکام، از معارف اخلاقی و یا همه این موارد ذکر شده، لغو گردد، به طوری که دیگر قابل عمل نشود، و چنین چیزی محال است که صورت پذیرد. بلکه آیات و سوره‌های قرآن و معارف اعتقادی و اخلاقی و عملی‌اش تا قیامت، به اعتبار خود باقی می‌ماند،

۱- مجمع البیان فی تفسیر القرآن(ترجمه)، ج ۲۲، ص ۷۰.

ص: ۱۹۲

بنابراین مراد از جمله مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ(فصلت: ۴۲) زمان نزول قرآن و عصرهای بعد از آن تا روز قیامت است. (۱) فخر رازی در ضمن بیان مطالبی درباره این آیه می‌گوید:

معنای آیه این است که قرآن از اینکه چیزی ازآن کم شود، تا باطل از پیش‌رو در آن نفوذ کند، یا چیزی بر آن افزوده گردد تا باطل از پشت سر وارد آن شود، محفوظ است، زیرا کم و زیاد کردن قرآن از مصادیق باطل به شمار می‌آید. (۲) طبری بعد از ذکر چند قول در معنای آیه، مبنی بر نفی تحریف قرآن، بهترین اقوال و نزدیک‌ترین آن را به صواب این‌گونه بیان می‌کند که هیچ صاحب باطلی(اعم از انسان و شیطان) توانایی تغییر و تبدیل چیزی از معانی آن را ندارد که این نوع تغییر، آمدن باطل از پیش روست و نیز توانایی افزودن چیزی را که از قرآن نیست، در قرآن ندارد و این نوع تغییر آمدن باطل از پشت سر است. (۳) اکنون بعد از بیان مطالبی که در تفسیر و معنای آیات شریفه از مفسران شیعه و سنی گذشت و معلوم شد که آنان هر نوع تغییر و تبدیلی را در قرآن نفی می‌کنند، بطلان عقیده وهابیت، مبتنی بر پندار تحریف قرآن، برای همگان روشن می‌گردد.

از این عقیده وهابی‌ها، این نتیجه به دست می‌آید که آنان برخی از روایات ضعیف را که دیگران بر آنها ترتیب اثر نداده، به صورت قطع

۱- ترجمه المیزان، ج ۱۷، ص ۶۰۴.

۲- مفاتیح الغیب، ج ۷، ص ۵۶۸.

۳- جامع البیان، ج ۲۴، ص ۷۹.

ص: ۱۹۳

پذیرفته‌انـد و بانا دیده گرفتن آیات روشن قرآن، مبنی بر نفی قطعی تحریف، آگاهانه یا ناآگاهانه در برابر کتابی که معجزه خداوند در دست پیامبر آخرالزمان(ص) است قد علم نموده‌اند.

آیا با توجه به این پندار وهابی‌ها این نتیجه به دست نمیآید که قرآن در نزد آنان، نباید حجیت داشته باشد؟ زیرا هنگامیکه بر خلاف اراده خداوند، قرآن مورد دستبرد قرارگرفته باشد احتمال کاستی، زیادی و جابه‌جایی آیات دیگر نیز وجود دارد.

۵. وهابیت و بی‌احترامی نسبت به قرآن

وهابی‌ها با وجود اینکه ادعا می‌کنند تنها آنان، مسلمان هستند، در حوزه نظر و عمل، نسبت به قرآن کریم، کتاب دینی مسلمانان، بی‌پروایی و بی‌احترامی خود را به اثبات رسانده‌اند.

محمـد بن عبدالوهاب، مذهب و راه جدید خود را به جای قرآن، بر مبنای کتابی که خودش نوشته بود آغاز می‌کند و این کتاب را در دسـت خـود گرفته، خطاب به مردم می‌گویـد: «خـدا را شاهـد می‌گیرم که من، پیرو این کتـاب هسـتم و هر چه در آن است حق است». این سخن و دعوت محمد بن عبدالواب که بر خلاف قرآن بود، باعث تنش در بین او و سایر مسلمین شد و عده‌ای در اثر آن کشته شدند. (۱) هنگامی که وهابی‌ها بر شـهر مکه مکرمه مسـلط می‌شونـد بعـد از قتل عام مردم اعم از صـغیر و کبیر و زن و مرد و حتی کسانی که در مساجد

۱- ر. ک: محمد بن عبدالوهاب عزیز العظمهٔ(المنتخب من مدونات التراث)، ص ۱۱۹ به بعد.

ص: ۱۹۴

در حال خواندن نماز و تلاوت قرآن بودند، مصحف‌های شریف را همراه با کتاب‌های حدیثی از جمله صحیح بخاری و صحیح مسلم به بیرون مساجد، در کوچه و بازار پرت نموده، زیر پاهای خود لگدمال کردند. (۱) آنان به جای قرآن عظیم، خواندن کتاب «کشف الشبهات» تألیف محمد بن عبدالوهاب را بر مردم مکه، واجب کردند و تدریس آن را اجباری نمودند. (۲) گذشته از اینها وهابی‌ها معتقدند که تنها شناخت کتاب «النبذه فی معرفهٔ الدین» تألیف محمد بن عبدالوهاب و عمل به آن موجب دخول در بهشت می‌شود و جهل به آن و ضایع کردن آن، باعث دخول در آتش است. (۳) آیا این طرز فکر و عمل وهابیان، مخالفت آشکار با قرآن کریم و آموزه‌های آن نیست؟

وهابی‌ها ایمان و عمل به کتاب «کشف الشبهات» و «النبذه فی معرفه الدین» را برای نجات و هدایت بشر کافی میدانند، در حالیکه خداوند هدایت و رستگاری بشر را منحصر در قرآن قرار داده و میفرماید:

إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ وَ یُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِینَ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً کَبِیراً(اسراء: ۹)

همانا این قرآن، خلق را به راست‌ترین و استوارترین طریقه هدایت می‌کند و اهل ایمان را که نیکوکار باشند به اجر و ثواب عظیم بشارت می‌دهد.

۱- مخالفهٔ الوهابیهٔ للقرآن والسنه، عمر عبدالسلام، ص ۸۷.

۲- مدافع الفقهاء، صالح الوردانی، ص ۱۱۲.

۳- ابجد العلوم، صدیق بن حسن قنوجی، ج ۳، ص ۱۹۸.

ص: ۱۹۵

رسول گرامی خدا(ص) نیز تنها قرآن و اهل‌بیت(علیهم السلام) را برای هدایت و نجات از گمراهی بشر، بر جای گذاشته است. (۱)

از مجموع آنچه در این بخش بیان گردید، این نتیجه به‌دست می‌آید که مبنای این فرقه بر مخالفت و تضاد با آموزه‌های قرآن استوار است. آنـان، با این مبنای بی‌پایه، تمام مسـلمین را به شـرک و کفر محکوم کرده، خون و ناموس و مال آنان را برای خودشان حلال نموده‌اند و بدین‌سان، امیال پست مادی و شهوانی خود را تحقق داده و آشکارا در خدمت استعمار و کفار قرار گرفته‌اند.

۱- ر. ک: صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۸.

ص: ۱۹۶

ص: ۱۹۷

فصل هشتم: وهابیت و متون اسلامی

اشاره

در طول تاریخ اسلام، کتاب‌های ارزشمندی به خصوص مسائل دینی و اعتقادی نگاشته شده است و از اهمیت، ارزش و جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. ازاین‌رو، دستبرد به این کتاب‌ها و تغییردادن متن و مطالب آنها، افزون بر اینکه خیانت صریح نسبت به علم و نویسنده است، حاکی از غرضورزی و سوء نیت تغییر دهنده نیز می‌باشد. امّا وهابی‌ها برای به کرسی نشاندن عقاید باطل خود، این ضابطه دینی و اخلاقی را زیر پا گذاشته‌اند و در برخی از کتابها دست خیانت دراز نموده و بعضی از مطالب را به میل و مذاق خودشان تغییر داده‌اند.

در این فصل به یکی از شیوه‌های رایج این فرقه در سوء استفاده از

ص: ۱۹۸

متون اسلامی اشاره می کنیم:

۱. تقطیع و تحریف متون اسلامی

امام نووی در کتاب «الاذکار» در مورد استحباب زیارت نبی(ص) آورده است:

فصل فی زیارهٔ قبر النبی(ص) و اذکارها: اعلم انه ینبغی لکل من حجّ ان یتوجه إلی زیارهٔ رسول الله(ص) سواء کان ذلک طریقه أو لم یکن. فان زیارته(ص) من اهم القربات واربح المساعی و افضل الطلبات. فإذا توجه للزیارهٔ اکثر من الصلاهٔ و السلام علیه فی طریقه. فإذا وقع بصره علی اشجار المدینهٔ ...

فصلی است درباره زیارت قبر رسول خدا(ص) و دعاهای آن. بدان که هر کسی عازم حج می گردد، شایسته است که آهنگ زیارت رسول خدا(ص) کند، خواه قبر شریف آن حضرت در مسیر راه باشد یا نباشد، زیرا زیارت ایشان از مهم‌ترین وسایل تقرب به خدا، سودمندترین کار و برترین اهداف است. پس زمانی که شخص آهنگ زیارت آن حضرت می کند شایسته است که در راه بر او درود فراوان فرستد و چون چشمش به درختان مدینه و حرم و علائم آن می‌افتد، بر درود و سلام بر آن حضرت بیفزاید.

وهابی‌ها این قسمت از این کتاب را در چاپ جدید، از انتشارات «دارالهدی فی الریاض»، چاپ دوم ۱۴۰۹ ه. ق، با تحقیق شیخ عبدالقادر چنین تحریف نموده‌اند:

فصل فی زیارهٔ مسجد رسول الله(ص): اعلم انه یستحب من اراد

ص: ۱۹۹

زیاره مسجد رسول الله(ص) ان یکثر من الصلاهٔ علیه(ص) فی طریقه. فاذا وقع بصره علی اشجار المدینه و حرمها و ما یعرّف بها زاد من الصلاهٔ و التسلیم علیه(ص). (۱)

مستحب است کسی که قصد زیارت مسجد رسول‌خدا(ص) را دارد، در مسیر راه، زیاد صلوات بر او بفرستد، وقتی چشمش به درختان مدینه و حرم و آثار دیگر مدینه افتاد، صلوات و سلام و درودش را بر آن حضرت بیشتر نماید.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود زیارت رسول‌الله(ص) به زیارت مسجد رسول خدا(ص) تحریف شده و بیشتر کلمات مربوط به فضائل زیارت حذف شده است.

همچنین در مختصر جامع بیان العلم(در ص ۱۹۹) روایتی درباره حلیت متعه موجود بوده که در چاپ عربستان سعودی، اثری از این روایت دیده نمی‌شود.

دکتر ناصر القفاری که یکی از نظریه پردازان جریان وهابیت است در کتاب «اصول مذهب الشیعه الامامیه الاثنی عشریه» در مسئله رؤیت خدا، روایتی را از کتاب شریف توحید شیخ صدوق (۲) و بحارالانوار (۳) این گونه نقل میکند:

عَن ابی‌بَصیر، عَن ابی‌عَبدِالله(ع) قالَ قُلتُ لَهُ: اخبِرنی عَنِ اللهِ

۱- السلفیهٔ الوهابیه افکارها الاساسیه و جذورها التاریخیه، حسن بن علی السقاف، ص ۱۱۳.

۲- توحید صدوق، ص ۱۱۱.

۳- بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۴.

ص: ۲۰۰

عَزَّوَجلَّ، هَل یَراهُ المُؤمِنُونَ یَومَ القیامَهِٔ؟ قالَ: نَعَم. (۱)

ابی‌بصیر می‌گوید: از امام صادق(ع) پرسیدم که آیا مؤمنان در روز قیامت خدا را می‌بینند؟ گفت: بلی!

او در نقل روایت، به همین مقدار اکتفا کرده و از آن نتیجه گرفته است که ائمه(علیهم السلام) قائل به رؤیت خدا بوده‌اند و شیعیان بر خلاف دیدگاه ائمه(علیهم السلام) رؤیت را نمی‌پذیرند!

آنچه را که «قفاری» نقل نموده، قسمتی از روایت است که در راستای دیدگاه خویش آن را انتخاب کرده است و تتمه روایت را که بخش اعظم آن می‌باشد تقطیع و حذف نموده است. در ادامه روایت، مراد از رؤیت به خوبی و روشنی بیان شده است که مقصود امام(ع) از رؤیت، رؤیت مورد ادعای قفاری نیست، بلکه رؤیت قلبی مراد بوده است! تمام روایت چنین است:

عَن ابی بَصیر، عَن ابی عَبدِالله(ع) قالَ قُلتُ لَه: اخبِرنی عَنِ اللهِ عَزَّ وَجلَّ هَل یَراهُ المؤمنُونَ یَومَ القیامَهِٔ؟ قالَ نَعَم وَقَد رَأوهُ قَبلَ یَوم القیامَهِٔ فَقُلتُ مَتی؟ قالَ حینَ قالَ الله:(اَلَستُ بِرَبِّکُم قالوا بَلی) ثُمَّ سَکَتَ ساعَهًٔ، ثُمَّ قالَ: وَانَّ المؤمِنینَ لَیَرَونَهُ فی الدُّنیا قَبلَ یَوم القیامَهِٔ! اَلَستَ تَراهُ فی وَقتِکَ هذا؟ قالَ ابوبَصیر: فَقُلتُ لَه: جُعِلتُ فِداکَ! فَاحَدِّثُ بِهذا عَنکَ؟ فَقالَ: لا فَانَّکَ اذا حَدَّثتَ بِهِ فَانکَرَ مُنکِرٌ جاهِلٌ بِمَعنی ما تَقُولُهُ ثُمَّ قَدَّرَ انَّ ذلِکَ تَشبیهٌ وَکُفر وَلَیسَتِ الرُّؤیَهُٔ بِالقَلبِ کَالرُّؤیَهٔ بِالعَینِ تَعالی اللهُ عَمّا یَصِفُهُ

۱- اصول مذهب الشیعه، ج ۲، ص ۶۶۸- ۶۶۹.

ص: ۲۰۱

الْمُشَبِّهونَ وَالمُلحِدونَ. (۱)

ابوبصیر می‌گوید: به امام صادق(ع) عرض کردم: مرا از خدای عزوجل آگاه کن که آیا مؤمنان در روز قیامت، او را می‌بینند. فرمود: آری و پیش از قیامت او را دیده‌اند. عرض کردم: در چه زمانی؟ فرمود: هنگامی که به ایشان فرمود که(اَلستُ بِرَبِّکُمْ قالوُا بَلی)؛ «آیا نیستم پروردگار شما گفتند که آری تو پروردگار مایی». پس حضرت ساعتی ساکت شدند و بعد از آن فرمودند: مؤمنان در دنیا پیش از قیامت او را می‌بینند، آیا تو چنان نیستی که در همین وقت او را ببینی؟ ابوبصیر می‌گوید: به آن حضرت عرض کردم که فدای تو گردم پس من این مطلب را از شما نقل کنم. فرمود: نه، زیرا هرگاه تو این مطلب را نقل کنی، منکری که به معنای آنچه که ما می‌گوییم جاهل باشد، آن را انکار می‌کند و بعد از آن تقدیر کند که این تشبیه و کفر است باعث این ناخوشی خواهد بود و دیدن با دل، چون دیدن چشم نیست. خدا برتر است از آنچه فرقه مشبهه و ملحدان او را وصف می‌کنند.

دکتر قفاری متفکر و نظریه پرداز معاصر وهابیت برای بدنام کردن مخالفین خودش خصوصاً مذهب شیعه امامیه، علاوه بر تقطیع و حذف قسمتی از روایات کلماتی را در روایات از پیش خود افزوده تا عقاید و باورهای شیعه را مورد خدشه قرار دهد.

همچنین قفاری در کتاب یاد شده ادعا می‌کند که در کتاب کافی

۱- توحید صدوق، ص ۱۱۱؛ بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۴.

ص: ۲۰۲

روایتی وجود دارد که می‌رساند امامان شیعه سیزده نفرند.

او می‌گوید:

کما انک تری الکافی اصح کتبهم الاربعه قد احتوی علی جملهٔ من احادیث تقول بان الائمهٔ ثلاثهٔ عشر فقد روی الکلینی بسنده عن ابی جعفر(ع) قال: قالَ رَسُولُ اللهِ(ص) إنّی وَ اثنی عَشَرَ اماماً مِن وُلدی ... (۱)

در حالی که اگر به اصول کافی مراجعه شود، کلمه «اماماً» در حدیث مذکور وجود ندارد، بلکه عبارت این چنین است: «انّی وَاثنی عَشَرَ مِن وُلدی وَانتَ یا عَلیّ ...». (۲) که مراد از آن چهارده معصوم(علیهم السلام) است.

۲. وهابیت و توسل به دروغ

وهابی‌ها برای رسیدن به اهداف‌شان به دروغ متوسل می‌شوند و برای کتمان حقایق و واقعیت‌ها از ابزار تهمت و افترا که در اسلام اکیداً حرام است، استفاده می‌کنند.

قفاری در کتاب اصول مذهب الشیعه، جمله‌ای را از کتاب حکومت

۱- اصول مذهب الشیعه، محمد قفاری، ج ۲، ص ۸۰۹.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۵۳۴، ح ۱۷. بدیهی است که اگر «اماماً» در حدیث وجود داشته باشد، مفاد حدیث منطبق بر ادعای قفاری می‌شود، ولی این حدیث مشتمل بر این کلمه نیست، بلکه پیامبر خدا(ص) در این حدیث می‌فرماید که یا علی من و تو و دوازده فرزندم که عبارت‌اند از فاطمه زهرا ۳ و یازده امام معصوم: اوتاد زمین هستیم. پس در این حدیث، بحث از امامت و تعداد امامان نیست، هرچند به‌طور ضمنی، تعداد ائمه: هم از آن استفاده می‌شود، ولی قفاری «اماماً» را از پیش خودش بر آن افزوده است تا تعداد ائمه دوازده‌گانه را زیر سؤال ببرد.

ص: ۲۰۳

اسلامی امام خمینی(قدس سره) ص ۱۳۵ این گونه نقل می‌کند:

واذا عزمنا علی اقامهٔ حکم اسلامی، سنحصل علی عصا موسی و سیف علی بن ابی‌طالب.

اگر تصمیم به تشکیل حکومت اسلامی بگیریم، به زودی صاحب عصای موسی و شمشیر علی بن ابی‌طالب خواهیم شد.

او سپس از این جمله چنین برداشت میکند که:

والجمع بین عصا موسی و سیف علی بن ابی طالب کنایهً- فیما یبد ولی- عن تعاون الیهود مع الشیعهٔ فی دولهٔ آیات. (۱)

به نظر می‌رسد جمع بین عصای موسی و سیف علی‌ابن ابی‌طالب، کنایه از همکاری و تعاون یهود با شیعه در دولت آیت‌اللهها می‌باشد.

این دکتر وهابی کلام امام خمینی را که عصای موسی و شمشیرعلی بن ابی‌طالب در آن جمع شده است، به طور جاهلانه کنایه‌ای از اتحاد شیعیان و یهودیان صهیونیست پنداشته و بعد با کمال بی‌شرمی گفته است که این اتحاد، بین دولت امام خمینی و اسرائیل در معاهدات نظامی و کمک‌های سرّی، جامه عمل گرفته است و خبرگزاری‌ها از آن خبر داده‌اند.

واقعاً این تهمت برای چه کسانی قابل باور است، در حالی که امروز

۱- اصول مذهب الشیعهٔ الامامیه، ج ۳، ص ۱۴۱۱.

ص: ۲۰۴

در جهان، تنها کشوری که با تمام قوا در برابر رژیم صهیونیستی ایستاده و مقاومت می کند، جمهوری اسلامی ایران است و حزب الله لبنان که حسنه‌ای از حسنات امام خمینی به شما می‌آید.

این عبارت که قفاری از برای مدعای خود، آن را مستمسک قرار داده، در کتاب حکومت اسلامی چنین است:

آنچه که کم داریم، همت و قدرت مسلح است که آن را هم ان‌شاءالله به دست می‌آوریم. به عصای موسی احتیاج داریم و به همت موسی. کسانی باید باشند که عصای موسی(ع) و شمشیر علی بن ابی‌طالب(ع) را به کار ببرند. (۱)

۱- حکومت اسلامی، امام خمینی، ص ۱ ۱۹. بدیهی است که این عبارت امام، هیچ‌گونه دلالتی بر تعاون یهود با شیعه و بالعکس ندارد، آیا ذکری از عصای موسی(ع) و همت آن حضرت در کنار سیف علی بن ابی طالب(ع) به‌تنهایی دلیل بر همکاری شیعه با یهود تلقی می گردد؟ کدام عاقل به خود اجازه می‌دهد که از این عبارت چنین چیزی را استفاده نماید؟

ص: ۲۰۵

یکی دیگر از افترائات قفاری، نسبت به علامه امینی، صاحب کتاب شریف «الغدیر» است. او می گوید که علامه امینی قائل به تحریف قرآن است و حتی آیه‌ای را در «الغدیر» ذکر نموده است که در قرآن وجود ندارد و آن آیه چنین است:

الیَومَ اکمَلتُ لَکُم دینَکُم بِامامَتِهِ فَمَن لَم یَأتَم بِهِ وَ بِمَن کانَ مِن وُلدِی مِن صُلبِهِ إلَی القِیامَهِٔ فَأولئِکَ حَبِطَت اعمالهم وَ فی النّارِ هُم خالِدُونَ. انَّ ابلیسَ، اخرَجَ آدَمَ مِنَ الجَّنَّهٔ مَعَ کَونِهِ صَفوَهِٔ اللهِ بِالحَسَدِ. فَلا تَحسُدُوا فَتَحبِطَ اعمالَکُم وَ تَزِلَّ اقدامَکُم. (۱)

آنچه که قفاری ذکر نموده افترا و تهمت آشکاری است که هیچ مسلمانی به خود اجازه نمیدهد که تا این حد، نسبت به مسلمانان دیگر افترا و دروغ ببندد. زیرا آنچه را که علامه امینی ذکر نموده، حدیثی در تفسیر و شرح آیه الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ(مائده: ۳) است که از پیامبر(ص) نقل شده است، (۲) نه آن گونه که قفاری پنداشته که آن را به عنوان آیه‌ای حذف شده از قرآن مطرح کرده باشد.

۱- اصول مذهب الشیعه، ج ۳، صص ۱۲۰۰- ۱۲۰۱.

۲- الغدیر، عبدالحسین امینی، ج ۱، ص ۳۱۵.

ص: ۲۰۶

ص: ۲۰۷

فصل نهم: نقش وهابی‌ها در تسلط کفار بر جوامع اسلامی

اشاره

قرآن کریم به عزت و سربلندی جامعه اسلامی بسیار اهمیت می‌دهد و بر این مطلب تأکید می‌ورزد که مسلمانان نباید تحت تسلط قدرت‌های طاغوتی کفار قرار داشته باشند. قرآن به علت ارزش استقلال و حیاتی بودن آن در آیات متعددی بر این مسئله تاکید نموده و گفته است:

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْكافِرينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنينَ أَتُريدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطاناً مُبيناً(نساء: ۱۴۴)

ص: ۲۰۸

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، غیر از مؤمنان، کافران را ولی و تکیه‌گاه خود قرار ندهید! آیا می‌خواهید(با این عمل،) دلیل آشکاری بر ضد خود در پیشگاه خدا قرار دهید؟!

در جای دیگری نیز می‌فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَ النَّصاری أَوْلِیاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمینَ(مائده: ۵۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهود و نصاری را ولی(و دوست و تکیه‌گاه خود)، انتخاب نکنید! آنها اولیای یکدیگرند و کسانی که از شما با آنان دوستی کنند، از آنها هستند، خداوند، جمعیت ستمکار را هدایت نمی‌کند».

در آیه دیگری باز تأکید می‌کند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الَّذینَ اتَّخَذُوا دینَکُمْ هُزُواً وَ لَعِباً مِنَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ الْکُفَّارَ أَوْلِیاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ(مائده: ۵۷)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، افرادی که آیین شما را به باد استهزا و بازی می‌گیرند- از اهل کتاب و مشرکان- ولی خود انتخاب نکنید و از خدا بپرهیزید، اگر ایمان دارید.

خداوند متعال به این مسئله که دوستی با کفار، مایه عزت و سربلندی شما نمی‌شود، بلکه عین ذلت و خواری است، زیرا عزت و سربلندی همه‌اش از آن خدا و در نزد اوست، اشاره می‌کند و می‌فرماید:

الَّذینَ یَتَّخِذُونَ الْکافِرینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنینَ أَیَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ

ص: ۲۰۹

فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمیعاً(نساء: ۱۳۹)

همان‌ها که کافران را به جای مؤمنان، دوست خود انتخاب می‌کننـد. آیا عزت و آبرو را نزد آنان می‌جویند؟ با اینکه همه عزت‌ها از آن خداست.

بـه همیـن علـت نیز بـا آیـه وَ لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلًا؛ «و خداونـد، هرگز کـافران را بر مؤمنـان تسـلطی نـداده است».(نساء: ۱۴۱) تسلط، حکومت و آقایی کفار را بر مسلمین نفی نموده و از مسلمانان و مؤمنین خواسته که نگذارند کفار بر آنان مسلط شوند تا در برابر آنان ذلیل و خوار گردند.

متأسـفانه برخلاف همه سـفارش‌ها و تأکیـدات خداوند، وهابیت از ابتدای تأسـیس و حتی قبل از آن و از آغاز شـکل‌گیری تفکرات خود توسط ابن‌تیمیه، در خدمت کفار و دشـمنان اسـلام قرار داشـته و هر از گاهی باعث تسـلط آنان بر مسـلمین گشـته است. سـران وهابیت به جای دوستی با مسـلمانان و مؤمنین، رشته دوستی خود را با کفار و استعمارگران محکم کرده‌اند و مسلمانان را به زیر تیغ شرک و کفر برده و آنان را مهدورالدم دانسته‌اند.

در این فصل به پاره‌ای از اقدامات وهابیت در جهت تسلط بیگانگان بر جوامع اسلامی اشاره می‌کنیم:

۱. وهابیت و تفرقه‌افکنی میان مسلمین

ابن تیمیه، آن زمان که جهان اسـلام مورد تهاجم مغولان از یک سو و صـلیبیان از سوی دیگر قرار داشت، در برابر علمای اسلامی و عامه

ص: ۲۱۰

مسلمین قرار گرفت و با پخش و نشر عقاید انحرافی خود، موجبات تردید و تفرقه را به نفع کفار، در بین مسلمین به وجود آورد.

سبکی در این‌باره می گوید:

ابن‌تیمیه، در زیر پوشش پیروی از کتاب وسنت و دعوت مردم به حق و هدایت آنان به سوی بهشت، در عقاید اسلامی بدعت گذاشت و ارکان اسلام را در هم شکست. او با اتفاق و اتحاد مسلمانان به مخالفت برخاست. (۱) همچنین، آن زمانی که انگلیس، دشمن دیرینه اسلام، کشورهای اسلامی را مورد تاخت و تاز و استعمار خویش قرار می‌داد، محمد بن عبدالوهاب، مجدداً عقاید و اندیشه‌های انحرافی ابن‌تیمیه را با همدستی آل‌سعود رواج داد و به تکفیر مسلمین پرداخت و آنان را واجب القتل و مهدورالدم می‌دانست.

در عصر حاضر که استعمار جهانی با تمام امکانات فرهنگی و نظامی برای نابودی اسلام و مسلمین، با همدستان خود متحد شده و بسیاری از کشورهای اسلامی را عملًا تحت تسلط خود درآورده است و قدس، قبله اول اسلام توسط صهیونیست‌های غاصب، با خون جوانان رشید فلسطینی رنگین و رنگین‌تر می‌شود، چرا تمام همّ و غم وهابیت، تکفیر مسلمین است و تحت عنوان «شرك»، بلای جان مسلمین شده‌اند؟

چرا کسی همچون «احسان الهی ظهیر» و اتباع آنان در پاکستان و جاهای دیگر، مؤمنین را در مساجد و در حال نماز، به رگبار مسلسل

۱- الدرة المضیه فی الرد علی ابن‌تیمیه، سبکی، ص ۵.

ص: ۲۱۱

بستند و جوی خون جاری کردند؟ بدتر آنکه، این رفتار ناپسند و ضد انسانی و اسلامی، همچنان ادامه دارد.

به گفته استاد «بوطی»، مسلمانان در گوشه و کنار جهان از نفاق افکنی سلفیه(وهابیت) به تنگ آمده‌اند و میگویند که تنها مشکل ما در کشورهای مختلف، دشمنی و ایجاد تفرقه‌ای است که سلفیه در بین ما مسلمانان ایجاد می‌کنند. برخی از نتایج این اختلافات، تعطیلی مسجد واشنگتن، توسط آمریکا برای چندین ماه است؛ همچنین سنگ‌اندازی و اختلاف‌افکنی وهابی‌ها بین مسلمانان، در فرانسه، باعث شد که یکی از مساجد پاریس، توسط حکومت فرانسه به کلی ویران گردد. (۱) با توجه به آنچه گذشت، آیا می‌توان برای جریان وهابیت هدفی جز نفاق و تفرقه‌افکنی در بین مسلمانان پیدا نمود؟ آیا وقت آن نرسیده است که سران و رهبران کنونی این فرقه، نسبت به اعمال و رفتار گذشتگان خود مقداری تأمل نموده، مصالح اسلام و مسلمانان را در نظر بگیرند و بگذارند مسلمین نسبت به دشمنان اصلی و واقعی خود بیندیشند و برای آزادی قدس و نجات جوامع اسلامی از سلطه فرهنگی و نظامی غرب و دشمنان اسلام ید واحده و متحدی باشند؟

۲. خصومت و دشمنی با جمهوری اسلامی ایران

حکومت ایران، قبل از پیروزی انقلاب، حکومتی غیردینی و وابسته به استکبار جهانی بود و به ارزش‌های اسلامی پای‌بند نبود، در عین حال،

۱- السلفیه مرحلهٔ زمنیه مبارکه، لا مذهب اسلامی، دکتر سعید رمضان بوطی، ص ۲۴۵.

ص: ۲۱۲

حکومت آل‌سعود(وهابی‌ها) نه تنها هیچ حساسیتی در برابر دولت ایران از خود نشان نمی‌دادند، بلکه با آن، رابطه‌ای گرم و دوستانه داشتند.

اما بعد از پیروزی انقلاب و استقرار نظام اسلامی در ایران، وهابی‌ها در برابر دولت ایران، موضع منفی و خصمانه‌ای اتخاذ کردند، در حالی که این حکومت، بر اساس قرآن و سنت پیامبر(ص) شکل گرفته و موجب بیداری امت اسلامی در سراسر دنیا گردیده و مخالفت صریح خود را با صهیونیزم و استکبار جهانی، اعم از شرق و غرب، در گفتار و عمل اعلام داشته است.

دولت کنونی ایران حتی سفارت‌خانه‌های بعضی از آنها را در تهران بسته است و از ارزش‌های اسلامی در سراسر دنیا دفاع می‌نماید و در این راستا، رهبر فقید انقلاب، فتوای ارتداد سلمان رشدی را بدون هیچ ملاحظه سیاسی و با قاطعیت اعلام کرد. از سوی دیگر، جمهوری اسلامی ایران، حمایت از تمام مسلمین و دعوت به سوی اتحاد و تقریب مذاهب اسلامی را سرلوحه سیاست خود قرار داده و کارهای بی‌شمار دیگری، در جهت وحدت امت اسلامی در داخل و خارج کشور انجام داده است.

وهابی‌ها با اینکه خودشان را مسلمان و مدافع توحید می‌دانند، خصومت و عداوت شدید خود را به بهانه‌ها و عناوین عجیب و غریب نسبت به جمهوری اسلامی ایران اعلام می‌دارند و از هیچ‌گونه توطئه و تبلیغ، علیه آن دریغ نکرده‌اند.

آنان در این راستا، برای مخدوش کردن و منفور جلوه دادن نظام جمهوری اسلامی ایران به افترا زدن و دروغ‌گویی روی آورده‌اند و صدها

ص: ۲۱۳

کتاب که پر از تهمت‌های ناروا و تحریفات و تقطیعات سخنان بزرگان شیعه است، علیه مذهب تشیع و خصوصاً نظام جمهوری اسلامی ایران نوشته‌اند.

فرقه وهابیت برای بدنام نمودن شیعیان، به ابزار خلاف شرعی چون دروغ متوسل می‌گردند. باید از آنها پرسید که مگر احکام و دستورهای اسلامی را قبول ندارند؟

قفاری یکی از نویسندگان وهابی در کتابش آورده است:

امام خمینی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی اذان را تغییر داد و اسم خود را در اذان داخل نمود و حتی آن را قبل از اسم پیامبر(ص) قرار داده است. او می‌گوید در حال حاضر اذان در سراسر ایران به این ترتیب است: «الله اکبر، الله اکبر، خمینی رهبر. اشهد ان محمداً رسول الله ... تا آخر اذان». (۱) آیا واقعاً چنین اذانی را کسی در طول سی سال حکومت اسلامی از رادیو، تلویزیون و یا مناره‌های مساجد ایران شنیده است؟ آیا جز اختلاف‌افکنی و تضعیف مسلمانان در برابر کفار و دشمنان اسلام، غرض دیگری بر این دروغ‌ها مترتب می‌گردد؟

۳. هم‌سویی وهابیت با کفار

وهابی‌ها با کفار و دشمنان اسلام در برابر مسلمانان همسو می‌باشند. وقتی که در سال(۱۹۲۰ م) انگلیس استعمارگر، کشورهای اسلامی را

۱- اصول مذهب الشیعهٔ الامامیه الاثنی عشریه، ج ۳، ص ۱۳۹۲.

ص: ۲۱۴

مورد هجمه قرار داد و مصر و عراق را به تصرف درآورد، علما و فقهای اسلامی در نجف اشرف و دانشگاه الازهر فتوای جهاد و دستور حمل سلاح را بر ضد انگلیس صادر کردند. اما وهابی‌ها تحت رهبری پسر محمد بن عبدالوهاب، بر ضد فتاوای فقهای اسلامی به نفع انگلیس استعمارگر وارد عمل شدند و رهبرشان فتوای جهاد با مسلمانان را اعلان نمود. (۱) «حافظ وهبه» مستشار سعودی در کتاب «جزیرة العرب فی القرن العشرین» می‌گوید: علت اینکه ملک عبدالعزیز، حاکم وهابی‌ها «فیصل‌الدویش»، رئیس قبیله «مطیر» را زندانی کرد و بعد به قتل رسانید، این بود که فیصل‌الدویش، فهمیده بود که عبدالعزیز «کان لا یرکع الّا لاوامر انگلیز»؛ «ملک عبدالعزیز، جز به اوامر انگلیس گردن نمی‌نهد». همچنین او متوجه شده بود که عبدالعزیز، فلسطین را با مشورت انگلیس به یهودی‌ها بخشیده است. (۲) آیا این عملکرد و موضع‌گیری وهابی‌ها بیانگر دشمنی آنان با اسلام و دوستی و هم‌پیمانی آنان با کفار و دشمنان اسلام نیست؟ گویی توحیدی که این همه، از آن دم می‌زنند و دیگران را به خاطر آن، کافر و مشرک می‌دانند تنها با همکاری و هم‌سویی با کفار و مشرکان قابل تحقق است؟

۱- هذه هی الوهابیه(این است آیین وهابیت)، محمدجواد مغنیه، ص ۱۸۸.

۲- ماضی الوهابیین وحاضرهم، سید مرتضی رضوی، ص ۱۹۶.

ص: ۲۱۵

فصل دهم: وهابیت و مسلمانان

اشاره

اگر کسی اسلام را بپذیرد و مسلمان شود، آثار متعددی بر آن مترتب می گردد؛ یعنی ازدواج با او، ارث بردن از او و خوردن ذبیحه او جایز است. (۱) به اتفاق علمای شیعه و سنی، هنگامی به مسلمانی کسی حکم می‌شود که شهادتین(اشهَدُ ان لا إلهَ إلَّا اللهُ وَ اشهَدُ انَّ مُحَمَّداً رَسولُ الله) را بر زبان جاری کند و به ظاهر اسلام تمسک نماید. به گفته ابوالحسن اشعری مؤسس فرقه کلامی اشاعره، اسلام عبارت از گفتن شهادتین است. همچنین به اتفاق علمای فریقین، ایمان غیر از اسلام است؛ به این معنا که دایره اسلام، وسیع تر از ایمان است، پس هر مؤمنی مسلمان است، اما این‌طور نیست که هر مسلمانی حتماً مؤمن است؛ بر همین

۱- رک: الاقتصاد، محمد بن حسن شیخ طوسی، ص ۲۱۳.

ص: ۲۱۶

اساس، علمای اسلامی در تعریف ایمان، نظرات مختلفی دارند که به حقیقت اسلام ربطی پیدا نمی‌کند.

ایمان دارای مراتبی بوده و قابل زیادی و کاستی است، بر خلاف اسلام که دارای مراتب نبوده و کاستی و زیادی در آن تصور نمی‌شود (۱)، بلکه یا هست یا نیست.

بنابراین اگر کسی کلمه شهادتین را به زبان آورد، حکم اسلام بر او جاری می‌گردد، مگر اینکه ثابت شود آنچه را که به زبانش آورده، در قلبش آن را قبول ندارد که در این صورت، اسلامش پذیرفته نیست. (۲) بر همین اساس است که خدای متعال، به مسلمانان هشدار داده، کسی که اسلام را ظاهر نموده و شهادتین را به زبان جاری کرده، به بهانه‌های واهی و به خاطر به دست آوردن غنیمت و مال دنیا به او نگویید که مسلمان نیست تا او را بکشید. خداوند می‌فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ فَتَبَیَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقی إِلَیْکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَیاةِ الدُّنْیا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغانِمُ کَثیرَةٌ کَذلِکَ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَیْکُمْ فَتَبَیَّنُوا إِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبیراً(نساء: ۹۴)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که در راه خدا گام می‌زنید(و به سفری برای جهاد می‌روید)، تحقیق کنید و به

۱- رک: الاقتصاد، شیخ طوسی، ص ۱۴۰؛ التبیان، ج ۲، ص ۴۱۸؛ اوائل المقالات، محمد بن محمد شیخ مفید، ص ۴۸؛ مقالات الاسلامیین، ابوالحسن اشعری، ص ۲۹۳؛ شرح عقیدة الطحاویه، ابن‌ابی‌العز الحنفی، ص ۳۳۲.

۲- مستمسک عروة الوثقی، سید محسن حکیم، ج ۲، ص ۱۲۵.

ص: ۲۱۷

خاطر اینکه سرمایه ناپایدار دنیا(و غنایمی) به دست آورید، به کسی که اظهار صلح و اسلام می کند نگویید: مسلمان نیستی، زیرا غنیمت‌های فراوانی(برای شما) نزد خداست. شما قبلًا چنین بودید و خداوند بر شما منت نهاد(و هدایت شدید). پس،(به شکرانه این نعمت بزرگ) تحقیق کنید. خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

ولی با کمال تأسف، وهابی‌ها دقیقاً مخالف این آیه شریفه عمل می‌نمایند و کسانی را که نسل اندر نسل، نه تنها مسلمان، بلکه مؤمن و دارای درجات ایمان بوده‌اند، بعد از تکفیر، به قتل رسانده و هنوز هم به قتل می‌رسانند و اموال آنان را به عنوان غنیمت، به تاراج می‌برند.

۱. محمد بن عبدالوهاب و ادعای نبوت

محمد بن عبدالوهاب، با عمل و رفتار خود، ادعای نبوت کرده است و خاتمیت رسول خدا(ص) را عملًا زیر سؤال برده است.

شیوه دعوت او به سوی وهابیت، به‌گونه‌ای بوده که گویا او از طرف خدا به نبوت مبعوث گردیده و دین اسلام را نسخ کرده و کتاب جدیدی برای هدایت بشر آورده است. دلیل بر این مدعا این است که هنگامی که محمد بن عبدالوهاب می‌خواست مذهب خود را آشکار کند، قبل از آن، هشت ماه دور از نظر مردم، دائماً کتاب‌ها را مطالعه می کرد و پس از مدتی کتاب کوچکی را در دستش گرفت و این گونه به میان مردم آمد و دعوتش را آغاز کرد: «خدا را شاهد می گیرم که من پیرو این کتاب هستم و هر چه در آن هست حق است».

ص: ۲۱۸

در این هنگـام «علی بن ربیعه» که از قـوم تمیمی بـود از او پرسـید: «اگر کسـی این کتـاب را نپـذیرد، چه کـار کنیم؟» او در جـواب گفت: «کـار را با شمشـیر حل می‌کنیم! علی بن ربیعه دوباره پرسـید که چگونه کسـی با نپـذیرفتن این کتاب، مسـتحق قتل می‌شود؟ محمد بن عبدالوهاب گفت: «آنان به خاطر اینکه مشرک و کافرند مستحق قتل می‌گردند». بعد گفت: «آیا تو هم این را می‌گویی؟» علی بن ربیع گفت: «بلی این اعتقاد من است».

هنگامی که پراکنـده شدنـد و محمـد بن عبدالوهاب به خانه برگشت، پسـر عمویش عبدالله بن حسـین پیش او آمد و گفت: «آیا این راست است که تو با این مذهب خودت خروج می‌کنی؟» گفت: «بلی». پسـر عمویش گفت: «به خدا قسم اگر یک نفر از «بنی‌سنان» را به این مذهب دعوت کنی، سرت را از بدنت جدا می‌کند». در این روز بین او و پسر عمویش، مشاجره‌ای درمی‌گیرد و عده‌ای در اثر آن کشته می‌شوند. (۱) این واقعیت تاریخی، حاکی از این مطلب است که محمد بن عبدالوهاب بعد از هشت ماه تفکر و اندیشه، به این نتیجه می‌رسـد، مـذهبی که خودش اختراع نموده، باید جایگزین اسـلام شود و کتابش به جای قرآن ملاک و معیار حقانیت و اسـتحقاق عذاب و عقاب قرار گیرد. به بیان دیگر، او به جای اینکه پیرو قرآن و اهل‌بیت رسول خدا(علیهم السلام) باشد، پیرو کتاب و تفکرات ابداعی خویش می‌گردد، لذا به صراحت می‌گوید که تمام مسلمانان به علت نپذیرفتن کتاب و مذهب او، مشرک و کافر

۱- محمد بن عبدالوهاب عزیز العظمهٔ(المنتخب من مدونات التراث)، ص ۱۱۹.

ص: ۲۱۹

گشته، مستحق قتل می گردند.

محمد بن عبدالوهاب، پیشوای وهابی‌ها در راستای تحقق اهداف دشمنان اسلام، به حدی با مسلمانان دشمنی داشته که به صورت افراطی می گوید:

شرک مسلمانان، غلیظتر از شرک بت‌پرستان زمان جاهلیت است، زیرا مشرکان فقط در حال خوشی و رفاه، مشرک بودند و در حال سختی و گرفتاری موحد و خدا پرست می‌شدند، لکن مسلمانان در هردو حال(شدت و رخا) مشرک هستند. (۱) او در جای دیگری می گوید: «کسی که مشرکان(مسلمانان) را تکفیر نکند یا در کفر آنان، شک داشته باشد، از بزرگ‌ترین نواقض اسلام است». (۲)

اگر به این سخنان محمد بن عبدالوهاب دقت شود، کفار و مشرکان واقعی در اصل خداپرست و موحدند و فقط گاهی مبتلا به شرک می گردند، اما مسلمانان از اصل مشرک‌اند و هیچ گاه موحد و خداپرست نیستند.

بر همین اساس، وهابی‌ها، پیوسته مسلمانان را به قتل می‌رسانند و نه تنها از آغاز موجودیت خود تا امروز، هیچ نوع اختلاف و برخوردی با کفار واقعی(نصاری و یهود و حتی مادی‌پرستان) نداشته‌اند، بلکه با حفظ رابطه نیکو، در خارج و داخل کشور به آنان احترام می کنند و بر

۱- محمد بن عبدالوهاب عزیز العظمهٔ، ص ۱۲۱؛ کشف الشبهات، صص ۳۳- ۳۴.

۲- الدعوهٔ علی منهج النبوهٔ(اثر التجدید فی الجزائر)، عبدالحلیم عویس، ص ۱۳۵.

ص: ۲۲۰

این رابطه تأکید دارند.

آیا این تفکر وهابی‌ها به تنهایی، بر باطل بودن این فرقه مسلمان‌کُش کافی نیست و به روشنی، خدمت‌گذاری آنان را برای کفار به اثبات نمی‌رساند؟

«احمد زینی دحلان» در «خلاصهٔ الکلام» می‌نویسد:

محمد بن عبدالوهاب کسانی را که از مذهب او پیروی می‌کردند و قبلًا فریضه حج را انجام داده بودند، وادار می‌کرد که حجش را اعاده کند و به آنها می‌گفت که حج اول آنها در حال شرك بوده است. همچنین به کسانی که به مذهب او می‌گرویدند، پس از ادای شهادتین می‌گفت: شهادت سوم را هم بر زبان جاری کنند و بگویند که قبلًا کافر بوده‌اند و پدر و مادرشان نیز در حال کفر از دنیا رفته‌اند.

اگر آنان این شهادت سوم را بر زبان جاری نمی‌کردند، دستور قتلشان را صادر می‌کرد. او به طور آشکار می‌گفت: مسلمانان ششصد سال کافر بوده‌اند. او غیر از پیروان خود، بقیه مسلمانان را مشرك و کافر می‌دانست و خون و مالشان را حلال و مباح می‌شمرد. (۱) به همین علت است که تمام جنگ‌های وهابی‌ها با مسلمین، از طرف آنان، اسم و عنوان «غزوه» به خود گرفته است. (۲) با توجه به این تفکر و عملکرد محمد بن عبد الوهاب و پیروان او، شرط

۱- خلاصهٔ الکلام فی بیان امراء البلد الحرام، سید احمد بن زینی دحلان، صص ۳۳۸- ۳۴۰.

۲- حاشیه رد المختار، ابن‌العابدین، ج ۴، ص ۴۴۹.

ص: ۲۲۱

مسلمانی نزد وهابیت شهادت سوم است، نه شهادتینی که پیامبر اسلام(ص) آن را به دستور خدا شرط مسلمانی قرار داده و با اقرار به آن، خون و مال و ناموس هر انسانی محترم گردیده و تکفیر او حرام می‌گردد!

این مسلمانانی که از نظر وهابی‌ها کافر و مشرک به شمار می‌آیند، به وحدانیت خدا و نبوت پیامبر(ص) ایمان داشته و به این شهادتین، اقرار کرده‌اند و تنها چیزی را که به آن، اقرار نمی‌کنند، همان شهادت سومی است که محمد بن عبدالوهاب، آن را از نزد خود ابداع نموده و شرط مسلمانی قرار داده است و بر آن اساس، سایر مسلمانان را تکفیر می‌کند.

به عبارت دیگر، از دیدگاه وهابیت، کسی مسلمان است که شهادت بدهد همه مسلمانان تا ظهور محمد بن عبدالوهاب کافر بوده‌اند و هر کسی که مذهب او را نپذیرد، او نیز کافر است؛ اگر چنین شهادتی ندهد، خود او هم کافر و مهدورالدم خواهد بود. آیا کسی که در کنار شهادتین، شهادت سوم را آن هم در جهت تکفیر مسلمین، شرط اساسی و اصلی مسلمان شدن بداند، خودش را متهم به بدعت‌گذاری و کفرگویی نکرده است؟

بر مبنای کدام دلیل مسلمین ششصد سال کافر بوده‌اند و در این مدت، حتی یک نفر مسلمان هم وجود نداشته است؟ با توجه به این اظهارات و موضع‌گیری خصمانه محمد بن عبدالوهاب علیه مسلمین، آیا جریان وهابیت یک توطئه بزرگ علیه اسلام و تضعیف مسلمین در راستای تحقق اهداف کفار و سیاست‌مداران آنان، نیست؟

۲. تکفیر اهل‌سنت توسط وهابی‌ها

وهابی‌ها بدون دلیل، تمام اهل سنت را کافر می‌دانند. ابن‌عابدین یکی از

ص: ۲۲۲

علمای معروف حنفی و صاحب کتاب فقهی «حاشیه ابن‌عابدین» می گوید:

فرقه وهابیت، تمام اهل سنت را کافر دانسته، فقط خودشان را موحد می‌پندارند. به طور کلی، هر کس با اعتقاد آنان مخالف باشد، از دیدگاه آنها مشرک و کافر است و به همین خاطر، کشتار اهل سنت و علمای آنان را مباح دانسته‌اند. (۱) وهابیان و علمای آنان، در برابر سخن «شیخ حسین مدنی» یکی از علمای دیوبندی پاکستان چه جوابی دارند که گفته است محمد بن عبدالوهاب نجدی که از نجد ظهور نمود، دارای افکاری باطل و عقیده‌ای فاسد بود. آنان بسیاری از اهل‌سنت و جماعت را کشتند. او کشتن اهل سنت را موجب وجود رحمت می‌دانست! او اهل حجاز و خصوصاً ساکنان حرمین شریفین را به بدترین وضع آزار و شکنجه داد و هزاران نفر از مسلمین بهدست او به شهادت رسیدند. این شیخ دیوبندی در یک کلام می گوید:

والحاصل انه کان رجلاـ ظالما عاصیا، فاسقا سفّاکا. و من اجل ذلک مازالت العرب و لاتزال عداوة قلبیة معه ومع اتباعه وبحیث لایبغضون الیهود و لاالنصاری و لاالهندوس کما یبغضونهم. (۲)

حاصل مطلب این است که محمد بن عبدالوهاب مرد ستمگر و عصیان گر و فاسق و خون‌ریزی بوده و عرب‌ها پیوسته با او و پیروانش به گونه‌ای دشمنی داشته‌اند که با یهود و نصاری و

۱- حاشیه رد المختار، ج ۴، ص ۴۴۹.

۲- شهاب الثاقب علی المسترق الکاذب، حسین احمد مدنی، ص ۴۳.

ص: ۲۲۳

هندوها نداشته‌اند.

شیخ حسین احمد مدنی که شیخ‌الحدیث بوده و در آزادی و استقلال هند، نقش اساسی داشته است، درباره محمد بن عبدالوهاب می گوید:

محمد بن عبدالوهاب معتقد بود که همه اهل عالم و تمام مسلمانان بلاد عرب، کافر و مشرک‌اند و جنگ با آنان و غنیمت گرفتن اموال آنها جایز، بلکه واجب است. (۱) همچنین «احمد امین» نویسنده معروف مصری می گوید: «وهابیان غیر از سرزمین خود، سرزمین‌های دیگر اسلامی را مملکت اسلامی نمی‌دانند و معتقدند که باید با این ممالک، جهاد کرد». (۲) آیا این اعتقاد محمد بن عبدالوهاب، مؤسس فرقه وهابیت، بدعت و مخالف مبانی دین اسلام نیست؟ چرا وهابیان، تشنه خون مسلمانان هستند، به‌گونه‌ای که حتی کفار حربی نیز چنین حرص و ولعی در کشتن مسلمین ندارند؟

چرا محمد بن عبدالوهاب و پیروان او، جنگ و جهاد را با کفار جایز نمی‌شمارند و به جای آن مسلمانان را هدف گرفته‌اند؟ و آیا این اعتقاد و عملکرد آنان، در برابر مسلمانان، کاشف از رابطه مرموز و مخفیانه وهابیان، به خصوص سران و رهبران آنها، با کفار و دشمنان دینی مسلمانان و به خصوص استعمارگران سودجو نیست؟

به فرض اینکه مسلمانان، آن‌گونه که وهابیان می گویند کافر و مشرک

۱- الشهاب الثاقب، ص ۴۳.

۲- زعماء الاصلاح فی عصر الحدیث، احمد امین، صص ۲۰ و ۲۱.

ص: ۲۲۴

بوده و جهـاد بـا آنان واجب باشـد، پس چرا وهابیان در جهاد با آنان مرتکب وحشـی گری و ایجاد رعب و وحشت شـده، آنان را به فجیع‌ترین وجه می کشند و اعضای آنان را مثله و تکه پاره کرده، حتی به اطفال شیرخوار هم رحم نمی کنند؟

به عنوان نمونه، در یکی از جهادهای وهابی‌ها علیه مسـلمانان، در وادی «دواسـر» در حالی که اکثر آنان در مساجد مشـغول خواندن نماز صبح بودند، سه هزار نفر را قتل عام کردند و مساجد را بر آنان خراب کردند و خانه‌هایشان را آتش زدند و انگشت پای اطفال را قطع نموده، سـپس پاهایشـان را قطع نمودنـد؛ و همین‌طور انگشت‌هـای دست آنان را قطع کردنـد تا به تدریـج و همراه با شـکنجه بمیرنـد. آنـان چشم‌هـا را از حـدقه بیرون آوردنـد تـا بـا ایـن کارشـان دیگران را بترساننـد. (۱) وهابیـان این‌گـونه جهـاد را از کجا آموخته‌انـد؟ آیـا بـا این کار آنان، جهاد که یک پدیـده مقـدس الهی است، خـدشه‌دار نمی‌شود و چهره ضـد انسانی و الهی به خود نمی گیرد؟ در حالی که چنین رفتاری، حتی در میان دزدان و جنایت کاران تاریخ، دیده نشده است.

آیا این گونه رفتار وحشـیانه وهابیان به نام اسلام، با مسلمانان و تحت عنوان جهاد، اسلام را در انظار جهانیان منفور و وحشت‌زا جلوه نمی‌دهد؟ و کدام عقل، می‌تواند چنین دینی را بپذیرد؟

«حافظ وهبه» مستشار سعودی در کتاب «جزیرة العرب فی القرن العشرین» درباره رفتار وهابی‌ها با مسلمانان چنین گزارش میدهد که

۱- تاریخ آل‌سعود، ناصر السعید، صص ۲۸۶- ۳۰۴.

ص: ۲۲۵

عبدالعزیز بن عبدالرحمن آل‌سعود گفت:

هنگـامی که قبایل در مقابل دعوت ما، مقاومت کردنـد و جـد ما آل‌سـعود اول، عـده‌ای از شـیوخ و بزرگان قبیله «مطیر» را به زنـدان انداخت، بعد از آن، چند نفر دیگر از همین قبیله، برای آزادی آنها به عنوان واسـطه آمدند، ولی آل‌سعود بهجای اینکه آنان را آزاد کنـد همگی را کشـتند و سـرهای بریـده آنان را روی غـذایی که آماده کرده بودند قرار داده، واسـطه‌ها را که پسـرعموهای مقتولین بودند، برای خوردن این غذا دعوت کردند، هنگامی که آنان از خوردن غذا امتناع ورزیدند، دستور قتل آنها را نیز صادر کرد.

ملک عبـدالعزیز، این مطلب را برای شـیوخ قبیله مطیر که برای آزادی زعیم خود «فیصل الـدویش» آمـده بودنـد، نقل کرد تا به آنان بفهمانـد که بـا تأسـی از سـلفش او را خواهـد کشت؛ و همین کـار را هم انجـام داد و او را کشت و بـا خونش وضو گرفت تـا نمـاز بخواند. (۱) این رفتـار وهابی‌هـا از کـدام خصـیصه آنان حکایت می‌کنـد و با این عملکرد، مردم را به کـدام اسـلام و کـدام توحید دعوت می‌کننـد؟ ممکن است که در تاریـخ، شبیه این فجـایع، بر اساس انگیزه‌های شـیطانی و هواهای نفسانی اتفاق افتاده باشـد، اما هیچ دین و آیینی این‌گونه رفتار وحشیانه را که وهابیان آن را به نام اسلام به نمایش می‌گذارند بر

۱- ماضی الوهابیین وحاضرهم، سید مرتضی رضوی، ص ۱۹۶.

ص: ۲۲۶

نمی‌تابد.

آیا امروزه، وهابیان که مدعی توحید و اسلام واقعی هستند، در گوشه و کنار دنیا با وحشی‌گری و رفتارهای عاری از منطق و عقل و به دور از شریعت پاک اسلام، برخی از جهانیان را که از اسلام چیزی نمی‌دانند نسبت به اسلام و آموزه‌های مقدس آن و قرآن متنفر نکرده‌اند؟

به راستی که آنان با این کارشان کمر مسلمانان را شکسته‌اند و راه‌هایی را برای نفوذ دشمنان اسلام در میان مسلمانان ایجاد کرده‌اند.

ص: ۲۲۷

فصل یازدهم: مخالفت با علما و فقهای مسلمین

اشاره

تردیدی نیست که اسلام و آموزه‌های آن، به وسیله علمای دین از نسلی به نسلی منتقل شده و آنان هستند که در پیشرفت و شکوفایی دین اسلام، نقش برجسته و اساسی داشته‌اند.

اگر این علما نبودند حتی وهابی‌ها هم چیزی از معارف اسلام به دستشان نمی‌رسید تا دیگران را تکفیر نموده و خودشان را مسلمانان واقعی قلمداد کنند، بلکه اسلام به فراموشی سپرده می‌شد. پس این وجود پربرکت علما و فقهای اسلامی است که در طول زمان‌های گذشته، اسلام را زنده نگه داشته و به نسل‌های آینده منتقل نموده‌اند. اما وهابی‌ها با چشم‌های بسته و با دل‌های زنگ‌زده و با بی‌نهایت دشمنی، آنان را با

ص: ۲۲۸

دشنام و اهانت‌های ناروا تکفیر می‌کنند.

۱. توهین به فقها و علمای دین

اندیشه و مذهب وهابیت، بر مخالفت با تمام علما و فقهای اسلامی بنا شده است. آنان در این راستا، از هیچ‌گونه توهین و اهانت نسبت به علمای دین فروگذار نکرده‌اند.

ابن تیمیه، هر فقیهی را که مخالف با دیدگاه او، نظر و فتوایی می‌داد، به الاغ خودش تشبیه می‌کرد. او عارف بزرگ، ابن‌عربی، «صاحب فتوحات مکیه»، و امام محمد غزالی، صاحب کتاب ارزشمند «احیاء علوم الدین» و امام فخررازی، صاحب تفسیر «مفاتیح الغیب» را بسیار دشنام می‌داد و آنان را جوجه‌های هنود(هندوها) و یونان می‌خواند. خصومت و دشمنی او با علمای بزرگ اسلامی به اندازه‌ای شدید بود که هرگاه از علامه حلی(ابن المطهر) نام می‌برد، او را «ابن المنجس» می‌خواند. (۱) وهابیان به پیروی از ابن‌تیمیه، ابوحنیفه، نعمان بن ثابت فقیه نامدار اهل‌سنت را که در میان مسلمانان اهل سنت، دارای بیشترین پیرو و مقلد می‌باشد، از ائمه ضلال شمرده‌اند. (۲) آیا این برخورد غیر معقول و غیر انسانی وهابیان با علمای دین از انحراف اعتقادی و بدعت عملی آنان حکایت نمی‌کند؟ با چه معیار عقلی و با کدام ملاک شرعی، وهابی‌هایی که خودشان، دوازده قرن از اسلام فاصله دارند، سایر مذاهب اسلامی، اعم از فقهی و کلامی را که در قرن

۱- ابن‌تیمیه فی صورته الحقیقیه، عبدالحمید صائب، ص ۴۲.

۲- السلفیهٔ الوهابیه، افکارها الاساسیه وجذورها التاریخیه، حسن بن علی السقاف، ص ۷۳.

ص: ۲۲۹

اول هجری به وجود آمده‌اند، مردود می‌شمارند و سران و اتباع آنها را دزد، کافر، ملحد، زندیق، یهود اهل قبله و مانند آن، می‌خوانند. (۱)

آیا مذاهبی که در صدر اسلام و نزدیک به زمان نزول وحی و احادیث نبوی به وجود آمده‌اند به اسلام نزدیک‌ترند یا مذهبی که در قرن دوازدهم در فضای فرهنگی غرب و در زمان حاکمیت سیاسی دشمنان اسلام به وجود آمده است؟

عبدالعزیز بن سعود، یکی از مریدان محمد بن عبدالوهاب و امیر وهابیان، در ابتدای تأسیس فرقه وهابیت، در اولین سخنرانی خود برای قبایل عرب، موضع خود را در برابر علمای اسلام این‌گونه اعلام می‌کند:

ما باید همه شهرها و آبادی‌ها را به تصرف خود درآوریم و احکام و عقاید خود را به آنان بیاموزیم. برای تحقق بخشیدن به این آرزو ناگزیریم که عالمان اهل سنت را که مدعی پیروی از سنت سنیه نبویه و شریعت محمدیه هستند از روی زمین برداریم. به عبارت دیگر مشرکانی که خود را به عنوان اهل‌سنت قلمداد می‌کنند، از دم شمشیر بگذرانیم و به ویژه علمای سرشناس و مورد توجه را، زیرا تا اینها زنده هستند، هم‌کیشان ما روی خوشی نخواهند دید. از این رهگذر، باید اول کسانی را که به صورت عالم خود نمایی می‌کنند، ریشه‌کن نمود، سپس بغداد را تصرف کرد. (۲)

۱- السلفیهٔ الوهابیه، افکارها الاساسیه وجذورها التاریخیه، صص ۷۳- ۱۱۰.

۲- وهابیان، ص ۳۳.

ص: ۲۳۰

آیا این موضع‌گیری وهابیان، شبیه مواضع کمونیست‌ها نیست که با اشغال هر کشور اسلامی می‌گفتند، وجود علمای اسلامی و حتی آدم‌های بزرگ‌سالی که از اسلام چیزی می‌دانند، مانع از پیشرفت و تسلط کمونیسم است و همه آنان باید کشته شوند و همین کار را هم در کشورهایی مثل تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان و اخیراً در افغانستان انجام دادند؟

به‌راستی بین وهابیان و کمونیست‌ها چه شباهتی وجود دارد که هر دو اسلام و عالمان دینی را مانع پیشرفت هم‌کیشان خود می‌دانند و هردو به یک نوع، با اسلام و مسلمانان، دشمنی خود را در حوزه نظر و عمل به اثبات رسانده‌اند؟

تنها تفاوتی که بین این دو مکتب، وجود دارد این است که کمونیسم با چماق بی‌دینی بر فرق اسلام و مسلمین می‌کوبید، اما وهابیت با چماق دینداری بر فرق و قلب اسلام و مسلمانان می‌کوبند. هرچند به فرموده رهبر انقلاب اسلامی ایران، امام خمینی(قدس سره) کمونیسم را دیگر باید در موزه‌های تاریخ جست‌وجو نمود، ولی ضربات مهلک وهابیت، هنوز بر پیکر اسلام و مسلمین ادامه دارد.

چرا وهابی‌ها از علمای دین و محیط و فضاهایی که با فرهنگ اسلامی و معارف قرآنی روشن شده‌اند، می‌ترسند و پیوسته برای رسیدن به اهدافشان از مردم جاهل استفاده می‌کنند؟ این در حالی است که دین اسلام، بر علم و آگاهی و معرفت مبتنی است و از منطق استوار و برهانی قاطع برخوردار می‌باشد و هیچ دین و آیینی در حوزه استدلال و عقلانیت، در برابر آن، توان مقاومت ندارد.

ص: ۲۳۱

اسلام، برای پیشرفت و گسترش خود، نیازی به کشتار و خون‌ریزی و خشونت ندارد، چه اینکه خداوند خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

ادْعُ إِلی سَبیلِ رَبِّک بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتی هِی أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّک هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدینَ(نحل: ۱۲۵)

با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن؛ پروردگارت، از هر کسی بهتر می‌داند چه کسی از راه او گمراه شده و او به هدایت‌یافتگان داناتر است.

۲. دشمنی وهابیت با متکلمان اسلامی

فرقه وهابیت، در راستای مخالفت با اسلام و مسلمین، در برابر متکلمان اسلامی، موضعی خصمانه گرفته‌اند و آنها را اهل بدعت، و روش کلامی را منهج جاهلیت قلمداد می‌نمایند و به طور کلی، استدلال متکلمان را بدعت (۱) و آنان را اهل ضلال نامیده‌اند (۲) و در نهایت آنان را مشرک خوانده‌اند. (۳) ابن تیمیه می‌گوید:

متکلمان از نظر علم، مانند «عبدالله بن ابی‌اسرح» هستند که

۱- عقیدهٔ الشیخ محمد بن عبدالوهاب السلفیه واثرها فی العالم الاسلامی، ج ۱، صص ۳۲۵- ۳۲۶.

۲- تفسیر کبیر، ابن‌تیمیه، ج ۲، ص ۶.

۳- هذه هی الوهابیه، ص ۶۲.

ص: ۲۳۲

کاتب وحی بود و سپس مرتد شد و به مشرکان پیوست و پیغمبر در سال فتح مکه، خون او را هدر اعلام نمود. (۱) آیا دشمنی وهابیان با متکلمان اسلامی، جز با دشمنی با اسلام، قابل توجیه است؟ آیا این موضع خصمانه وهابیان، با متکلمان حاکی از این نیست که آنان مانع گسترش عقاید وهابیان در میان جامعه اسلامی می‌شوند؟

آیا این متکلمان اسلامی نیستند که در مقابل هجمه و شبهات دشمنان و شبهه‌افکنان، برای حفاظت از کیان و مرزهای اعتقادی اسلام، زحمت‌های زیادی کشیده‌اند و هر کدام به قدر توان فکری و علمی خود، خالصانه از اسلام دفاع کرده و معارف آن را برای همگان بیان نموده‌اند و باعث رشد و تکامل اعتقادات مسلمانان شده‌اند؟

آیا دشمنی وهابیان با متکلمان اسلامی، با تضعیف اسلام و مسلمانان در برابر دشمنان دین و عقاید مسلمین مساوی نیست؟ از این گذشته، خود وهابیان تا چه حدّی توانسته‌اند از عقاید و معارف دین اسلام در برابر شبهات دشمنان دفاع کنند و اسلام را آن‌گونه که هست تبیین نمایند؟ آیا جز این است که وهابی‌ها به جای اینکه از اسلام و مبانی آن دفاع کنند، منشأ بروز شبهه در حوزه‌های مختلف، علیه اسلام شده‌اند؟

۳. سوزاندن کتاب‌های فقهی و کلامی

۱- نقض المنطق، ص ۴۹.

ص: ۲۳۳

وهابی‌ها در طول دو قرن عمر خود، فاجعه‌های زیادی در حوزه فکر و عمل آفریده‌اند؛ کشتار مسلمانان، ایجاد اختلاف و نفاق در بین آنان و تکفیر مسلمانان بخشی از میوه‌های تلخ این شجره ملعونه است که جامعه اسلامی را گرفتار نموده است. این فرقه، حتی دشمنی خود را نسبت به علم، فرهنگ و تمدن اسلامی، به قبیح‌ترین شکل، آشکار می‌کنند و به کتابخانه‌های اسلامی رحم نمی‌کنند. وهابیت کتابخانه‌هایی را که غالباً کتاب‌های فقهی، تفسیری و حدیثی را در خود جای داده بودند، آتش زده، مسلمانان را از این گنج‌های گران‌بهای علمی و دینی محروم نمودند. (۱) آنان کتابخانه بزرگ «المکتبة العربیة» را که حاوی بیش از شصت هزار عنوان کتاب گران‌سنگ و نایاب و بیش از چهل هزار نسخه خطی منحصر به فرد بود، آتش زدند. در این کتابخانه، برخی از آثار خطی دوران جاهلیت و معاهده یهودیان و کفار قریش بر ضد رسول خدا(ص)، و همچنین آثار خطی امام علی(ع) و برخی دیگر از صحابه و نیز قرآن مجید به خط عبدالله بن مسعود وجود داشت. ناصرالسعید از قول یکی از مورخان نقل می‌کند که هنگام تسلط وهابیان، این کتابخانه را به بهانه وجود کفریات در آن، آتش زده و آن را به خاکستر تبدیل کردند. (۲) آیا این برخورد وحشیانه وهابی‌ها با فرهنگ و تمدن اسلامی، جز با انگیزه دشمنی با اسلام با چیزی دیگر قابل توجیه است؟ و آیا هدف

۱- رک: فجرالصادق، صدق الذهاوی، جمیل، ص ۱۸.

۲- رک: تاریخ آل‌سعود، ج ۱، ص ۱۵۸.

ص: ۲۳۴

وهابی‌ها از سوزاندن متون اصیل و بر جای مانده از سلف صالح و علمای بزرگ و کتاب‌هایی که در برگیرنده فرهنگ، تمدن و علوم اسلامی بوده، غیر از این می‌تواند باشد که آنان خواسته‌اند با این کار، راه را برای افکار انحرافی ابن‌تیمیه و محمد بن عبدالوهاب باز کنند؟

چرا پیروان این فرقه، از علم و فرهنگ و تمدن اسلامی می‌ترسند، همان‌گونه که از علما، فقها و متکلمان اسلامی وحشت دارند؟ کسی که در جست‌وجوی حق است، نه تنها از هیچ فرهنگ و تمدنی نمی‌ترسد، بلکه برای به دست آوردن راه حق و پذیرش آگاهانه و عالمانه آن، به هر وادی قدم می‌گذارد تا گمشده‌اش را دریابد.

ص: ۲۳۵

ص: ۲۳۶

فصل دوازدهم: شباهت‌های وهابیت با خوارج

اشاره

در قرن اول هجری، فرقه‌ای به نام «خوارج» در میان مسلمانان پدید آمد. آنان عقایدشان را بر کج‌فهمی و جمود فکری، مبتنی ساختند و بر محور این عقاید، حکم تکفیر مسلمانان را صادر نمودند. این گروه بعد از آنکه در جنگ صفین، حکمیت و حتی حُکم را بر امام و خلیفه زمان خود تحمیل کردند، بعد از حکَمیت عمرو عاص و ابوموسی اشعری به نفع معاویه، از عمل خود پشیمان شده، تمام کسانی را که حکَمیت را پذیرفته بودند، تکفیر نمودند و از همگان، به ویژه از امام علی(ع)

ص: ۲۳۷

خواستند تا بر کفرشان شهادت داده، سپس توبه کنند. (۱) آنان بعد از پشیمانی در این مسئله، به ظاهر آیه إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلَّهِ؛ «حکم و فرمان، تنها از آنِ خداست»(انعام: ۵۷) استناد کردند و با برداشت جاهلانه و غیر معقول از ظاهر آیه، می‌گفتند حاکمیت، مخصوص خداست و بر این اساس، تمام مسلمانان را کافر دانستند و اسلام را در فرقه خوارج منحصر کردند. امام(ع) در جواب این سخن آنان که می‌گفتند: حاکمیت فقط از آن خداست، می‌فرمود: «کَلِمَةُ حَقٍّ یُرادُ بِهَا الباطِلُ» (۲)؛ «سخن حقی است که باطل، از آن اراده شده است».

فرقه وهابیت، شباهت‌های زیادی به فرقه خوارج دارد و به همین علت، هنگامی که در قرن دوازدهم هجری در عربستان به وجود آمد، عثمانی‌ها اسم خوارج را بر آنان اطلاق نمودند. (۳)

جمود بر ظاهر و مخالفت با اصول

شیخ محمد عبده دانشمند معروف اهل سنت، می‌گوید: «وهابی‌ها اخذ به ظاهر را واجب دانسته، به هیچ صورت از آن عدول نمی‌کنند، هرچند این ظاهر، مخالف با اصول اسلامی باشد». (۴) وهابی‌ها، ظاهرگرایی را از فرقه خوارج فرا گرفته‌اند، زیرا بعد از گذشت قرن‌ها، فرقه دیگری شبیه آن ساختند و به همان‌سان که خوارج،

۱- انساب الاشراف، بلاذری، ج ۲، ص ۳۶۱.

۲- نهج‌البلاغه،(محمدعبده) کلمات قصار، کلمه ۱۹۸.

۳- الدعوهٔ علی منهاج النبوهٔ(مجدالدین فی القرن الثانی عشر)، وهبهٔ الزحیلی، ص ۶۵.

۴- الاسلام والنصرانیه، محمد عبده، ص ۹۷.

ص: ۲۳۸

همه مسلمانان را کافر می‌دانستند، وهابی‌ها نیز تمام مسلمین را به خاطر اعتقادشان به استغاثه، توسل به انبیا و اولیا، تکفیر کرده، محکوم به شرک نمودند و فقط خودشان را مسلمان واقعی پنداشتند؟

آیا تلقی وهابی‌ها از اسلام، بر پایه ظاهرگرایی، با تعطیل عقل انسان مساوی نیست؟ و آیا جمود فکری آنان که عاری از تعقل و تفکر است، باعث رفتار خشن و خشک پیروان این فرقه نشده و نتیجه آن، کشتار جمعی مسلمانان در مناطق مختلف دنیا، با همان منطق و معیاری که خوارج مرتکب کشتار مسلمین می‌شدند، نیست؟

به هر حال، این رفتار وهابی‌ها، به خصوص در کشورهای اسلامی، با ایجاد رعب و وحشت و بمب‌گذاری‌های کور و بی‌هدف و ترور و عملیات‌های انتحاری که با آموزه‌های متعالی دین مبین اسلام، هیچ سنخیتی ندارد، از همین ظاهرگرایی خوارج نشئت گرفته است.

آیا وهابیت، دین اسلام را به عنوان دین خشونت و تروریسم و مخالف با کرامت انسانی در جهان معرفی نکرده است؟

روشن است که این رفتار وهابی‌ها در اسلام هیچ ریشه‌ای ندارد، جز اینکه آنان، اسلام را مانند خوارج از ظواهر و سلیقه‌های تحجّرآمیز خود گرفته و باعث فاجعه‌ای غیرقابل جبران در جهان اسلام گردیده‌اند.

«جمیل صدق الذهاوی» درباره کشتار مردم طائف، توسط وهابی‌ها می گوید:

از شنیع‌ترین کارهای وهابی‌ها، حمله و تجاوز آنان به طائف بود که به کوچک و بزرگ رحم نکرده، حتی بچه‌های شیرخوار را در دامن مادرانشان و قاریان را در حال قرائت و تعلیم قرآن سر بریدند

ص: ۲۳۹

و کسانی را که از ترس آنان به مساجد پناه برده بودند، در حال رکوع و سجده با آخرین درجه قساوت و بی‌رحمی قتل عام نمودند و سپس قرآن‌ها و کتاب‌های دیگر، از جمله صحیح بخاری و مسلم را بیرون انداخته، در زیر پاهای خود لگدمال نمودند.

آنان با این رفتارشان موجب تضعیف و شکست مسلمانان و قدرت بخشیدن به انگلیسی‌های محارب گردیدند. در نتیجه، وهابیت و صهیونیزم در کنار هم، توسط همین کفار، مورد حمایت قرار گرفتند و آنان را بر مقدرات مسلمین، مسلط نمودند و این دو قدرت دست نشانده، در واقع فقط مصالح و منافع کفار را رعایت نمودند. در حقیقت، وهابی‌ها حکومت کفار حربی را بر مسلمین پذیرفته‌اند، در حالیکه قران از آن نهی نموده است. (۱) این روش و عملکرد خصمانه وهابی‌ها با مسلمانان از یک طرف و قرار گرفتن آنان در کنار کفار از سوی دیگر، که حتی برای یک بار هم که شده، علیه قدرت‌های استعماری کفر و شرک، سخنی نگفته‌اند، چه تفاوتی با عملکرد خوارج دارد؟ زیرا خوارج نیز مسلمانان را بی‌محابا و وحشیانه می‌کشتند و نه تنها به کفار و مشرکان تعرض نمی‌کردند؛ بلکه آنان را به سوی خود دعوت می‌کردند.

آنان «عبدالله بن خباب» صحابه رسول خدا(ص) را در حالی که روزه گرفته و قرآن برگردن آویخته بود، همراه با همسر باردارش در ماه مبارک

۱- مخالفهٔ الوهابیه للقرآن والسنه، عمر عبدالسلام، صص ۸۴- ۸۵.

ص: ۲۴۰

رمضان با فجیع‌ترین شکل کشتند. (۱) ابن عابدین، به علت همین شباهت وهابیت با خوارج می‌گوید: «محمد بن عبدالوهاب و اتباع او، خوارج زمان ما می‌باشند». (۲) آیا- العیاذ بالله- رسول خدا(ص) و خلفا، کفار را این‌گونه به سوی اسلام دعوت می‌کردند تا وهابی‌ها از روش و سنت آنان الگو گرفته باشند؟ یا اینکه رسول خدا(ص) با کمال لطافت و نرمی، مردم را به سوی اسلام دعوت می‌نمود و برای هدایت آنان، سختی‌های زیادی را متحمل می‌شد؟

خداوند درباره رفتار نرم و لین پیامبرش می‌فرماید:

فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فِی‌الْأَمْرِ فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَوَکِّلینَ(آل‌عمران: ۱۵۹)

به(برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [مردم] نرم(و مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند. پس آنها را ببخش و برای آنها آمرزش بطلب! و در کارها، با آنان مشورت کن، اما هنگامی که تصمیم گرفتی،(قاطع باش و) بر خدا توکل کن، زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.

از طرف دیگر، خداوند رفتار و روش برخورد پیامبر(ص) را برای همگان الگو قرار داده و می‌فرماید:

لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ

۱- سبل السلام، محمد بن اسماعیل کحلانی(الصنعانی)، ج ۴، ص ۳۹.

۲- حاشیه رد المختار، ج ۴، ص ۴۴۹.

ص: ۲۴۱

وَ ذَکَرَ اللَّهَ کَثیراً(احزاب: ۲۱)

مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که به رحمت خدا و روز رستاخیز امید دارند و خدا را بسیار یاد می کنند.

باید پرسید که وهابی‌ها از این سرمشق؛ یعنی رسول خدا(ص) چقدر پیروی کرده‌اند؟ آیا با این خشونت و بی‌رحمی که سرلوحه دعوت آنان قرار دارد و دعوتشان با کشتن و ترور و وحشی گری همراه است، هیچ نشان و اثری از سیره رسول خدا(ص) در آن دیده می‌شود و آیا کسی به سوی اسلام و یا مذهب آنان، تمایل پیدا خواهد کرد؟

با توجه به شباهت‌های متعدد بین دو فرقه وهابیت و خوارج چرا وهابی‌ها مدعی‌اند که پیرو سلف صالح هستند؟ در حالی که کمترین شباهتی بین رفتار وهابیان و سلف صالح وجود ندارد. چه کسانی از سلف صالح، گوینده کلمه توحید و شهادت دهنده به وحدانیت و رسالت پیامبر خاتم(ص) را تکفیر نموده و آنان را درحال نماز در مساجد، قتل عام کرده‌اند؟

دیگر آنکه در عملکرد هیچ سلف صالحی، اثری از وحشی گری‌های وهابیت دیده نمی‌شود، زیرا آنان پیرو رسول خدا(ص) بوده و از رفتار و شیوه آن حضرت، الگو برمی‌داشتند و آن حضرت را سرمشق خود قرار داده بودند.

در صحیح مسلم آمده است:

روزی امیرالمؤمنین علی(ع) از رسول خدا(ص) پرسید: یا

ص: ۲۴۲

رسول‌الله، تا چه حد جنگ را با کفار ادامه دهیم؟ حضرت پاسخ دادند: با آنان تا هنگامی که شهادتین را بر زبان جاری نمایند نبرد کن و پس از گفتن «لاـ الهَ الاـ الله، مُحَمَّدٌ رَسولُ الله» ریختن خون آنان و گرفتن اموال‌شان ممنوع می‌گردد. (۱) در صحیح بخاری و صحیح مسلم، دو کتاب معتبر اهل‌سنت تحت عنوان «باب تحریم قتل الکافر بعد ان قال لا الهَ الّا الله ...» و در کتاب‌های دیگر از «اسامهٔ بن زید» نقل شده است:

پیامبر اکرم(ص) ما را به سریه‌ای در منطقه «حرقات» فرستاد. وقتی دشمن شکست خورد، در حال فرار یکی از آنان را دستگیر کردیم. او در این حال کلمه، «لاـ اله الّا الله» را بر زبان جاری کرد، ولی ما او را کشتیم. هنگامی که ماجرا برای رسول‌خدا(ص) بازگو شد، حضرت فرمود: شما در روز قیامت با «لا اله الّا الله» چه خواهی کرد؟ ما عرض کردیم: یا رسول‌الله او از ترس شمشیر و کشته شدن «لا اله الّا الله» گفت. حضرت فرمود: آیا شما از ذهن و نیت او آگاه بودید که از ترس، کلمه توحید را بر زبان جاری کرده است؟ اسامه گفت: پیامبر(ص) همیشه این جمله را تکرار می‌کرد که در روز قیامت در پیشگاه کلمه «لا اله الّا الله» چه خواهی کرد تا آنجا که من آرزو می‌کردم، ای کاش من مسلمان نشده بودم، مگر همان روز. (۲)

۱- صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۲۱.

۲- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۵۵؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۶.

ص: ۲۴۳

آیا وهابی‌ها صحیح بخاری و صحیح مسلم را نخوانده‌اند که چیزی را که پیامبر خدا(ص) تحریم کرده، آنان واجب می‌دانند و چرا برخلاف نص صریح پیامبر خدا(ص) برای کشتن مسلمانان به دنبال بهانه هستند و در این راه از هیچ تلاشی فروگذار نیستند؟

ص: ۲۴۴

ص: ۲۴۵

فصل سیزدهم: برخورد وهابیت با علم و تمدن

اشاره

چگونگی برخورد فرقه وهابیت با پدیـده‌های نوین، در جای خود، بسـیار شـگفت‌انگیز است که تنها به گوشه‌ای از این نوع برخورد، اشاره می‌کنیم:

بدعت دانستن پدیده‌های جدید

وهابی‌ها با هر پدیده علمی و فرهنگی و حتی تکنولوژی، با سلاح بدعت برخورد می‌کنند. از دیدگاه آنان، هر چیزی که در زمان

ص: ۲۴۶

رسول‌خدا(ص) و در قرن اول هجری وجود نداشته و بعداً به وجود آمده است، به بدعت و حرمت محکوم می‌شود. بر همین اساس، آنان با دانش‌های بشری در حوزه فلسفه، منطق، تاریخ و آموزش زبانهای خارجی و مانند آن، به شدت مخالفت می‌کنند، مثلًا در سال ۱۳۴۹ ه. ق، هنگامی که اداره معارف مکه، زبان خارجی، جغرافیا و نقاشی را جزء مواد درسی مدرسه‌ها قرار داد، علمای وهابی نجد با فریادهای اعتراض‌آمیز در مقابل اداره معارف تجمع کردند و گنجاندن این متون را در درس‌های مدارس بدعت شمردند. (۱) آنان در راستای مخالفت با هر کشف و اختراع، استفاده از تلفن را بدعت شمرده‌اند. لذا هنگامی که پادشاه سعودی برای ارتباط میان قصر و برخی از مراکز نظامی و سیاسی، خط تلفن کشید، گروهی از وهابی‌ها با اعتراض شدید، خط تلفن را از بین بردند.

آنان همچنین استفاده از دوچرخه را نیز حرام دانستند و آن را مرکب شیطان نامیدند. از این گذشته، استفاده از وسایل عکس‌برداری و گرفتن عکس را نیز بدعت دانسته، آن را حرام می‌دانند. به همین علت، یکی از علمای برجسته وهابی، هنگامی که می‌خواست به قاهره برود، از حکومت مصر درخواست نمود تا او را از نصب عکس بر روی گذرنامه‌اش معاف کنند. (۲) آنان حتی اموری را که با مبانی روشن علمی ثابت شده، انکار

۱- جزیرة العرب فی قرن العشرین، حافظ وهبه، ص ۱۵۰.

۲- تاریخ نجد، ص ۳۵۶.

ص: ۲۴۷

می کننـد؛ مثلًا در یکی از جرایـد نقل شـده که یکی از فقهای نجـد(وهابی) با وجود اینکه در ریاض و حجاز، مقام اسـتادی داشت و معـاون دانشـگاه بود، بعـد از گـذشت قرن‌ها، فتوای کشـیشان را مبنی بر محکومیت کوپرنیک و گالیله، به علت اعتقادشان به کروی بودن زمین و حرکت آن، تأییـد نموده و این محکومیت را صـحیح دانسـته است. عجیب‌تر اینکه، این عالم وهابی آنچه را که پیروان کلیسای کاتولیک، در قرون وسطی درباره زمین و آفتاب و ستارگان به آن معتقد بودند، او هم در قرن بیستم آنها را پذیرفته و مورد تأیید قرار داده است. (۱)

سؤالی کـه در اینجـا مطرح است این است که چرا وهـابی هـا به سـوی تحجّر و جمـود فکری تمایـل شدیـدی دارنـد و چرا علـوم و پیشـرفت‌های علمی را بـدعت می‌داننـد؟ واقعاً تخریب و به آتش کشـیدن مـدارس و مراکز علمی در برخی از کشورهـای اسـلامی، توسط عمال آنها، چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟

آیا از این رفتار آنان، این نتیجه به دست نمی‌آید که آنان در تاریکی جهل و نادانی، بهتر می‌توانند به اهداف خود برسـند و مردم را ناآگـاه و جاهل نگه دارنـد تا فریب آنان را بخورنـد؟ در حالی که خداونـد می‌فرمایـد: وَ ما یَسْتَوِی الْأَعْمی وَ الْبَصِیرُ؛ «و نابینا و بینا هرگز برابر نیستند».(فاطر: ۱۹)

در جای دیگری فرموده:

قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ(زمر: ۹)

۱- مجله خواندنی‌ها، شماره ۹۲، سال بیست و ششم.

ص: ۲۴۸

بگو: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسان‌اند؟! تنها خردمندان، متذکر می‌شوند!

ص: ۲۴۹

ص: ۲۵۰

کتابنامه

* قرآن

* نهج البلاغه، شریف رضی، قم، دار الذخائر، ۱۴۱۲ ه. ق.

۱. ابجد العلوم، صدیق بن حسن القنوجی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۷۸ م.

۲. ابن تیمیه فی صورته الحقیقیه، عبدالحمید صائب، بیروت، الغدیر للدراسات و النشر، ۱۴۱۵ ه. ق.

۳. ابن‌تیمیه و الامام علی(ع)، سیدعلی میلانی، قم، مرکز الابحاث العقایدیه، اول، ۱۴۲۱ ه. ق.

۴. اجتماع الجیوش الاسلامیه، محمد بن ابی‌بکر بن قیم، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۴ ه. ق.

۵. الاحتجاج، ابی‌منصور احمد طبرسی، نجف، دار النعمان، ۱۳۸۶ ه. ق.

۶. الاحسان بترتیب صحیح ابن‌حبان، علاء الدین علی بن بلبان فارسی، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی‌تا.

۷. احکام القرآن، ابی‌بکر احمد بن علی جصاص، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیهٔ، ۱۴۱۵ ه. ق.

۸. الاستیعاب، یوسف بن عبدالله ابن‌عبدالبر، چاپ اول، بیروت، دارالجیل، ۱۴۱۲ ه. ق.

۹. الاسلام و النصرانیهٔ، محمد عبده، چاپ هشتم، بی‌جا، بی‌نا، بیتا.

ص: ۲۵۱

۱۰. الاصابهٔ فی تمییز الصحابه، احمد بن علی بن‌حجر عسقلانی، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیهٔ، ۱۴۱۵ ه. ق.

۱۱. اصول الاربعهٔ فی تردید الوهابیهٔ، محمدحسن جان صاحب هندی، بی‌جا، بی‌تا.

۱۲. اصول مذهب الشیعهٔ الامامیه الاثنا عشریه، محمد قفاری، چاپ دوم، دارالرضا للنشر و التوزیع، ۱۴۱۸ ه. ق

۱۳. الاقتصاد، محمدبن‌حسن طوسی، تهران، مکتبهٔ مسجد جامع چهل‌ستون، ۱۴۰۰ ه. ق.

۱۴. الامامهٔ فی اهم الکتب الکلامیهٔ، سیدعلی میلانی، چاپ دوم، قم، شریعت، ۱۳۸۰ ه. ش.

۱۵. انساب الاشراف، احمد بن یحیی بلاذری، چاپ اول، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۴ ه. ق.

۱۶. اوائل المقالات، محمد بن محمد نعمان(شیخ مفید)، چاپ دوم، بیروت، دار المفید، ۱۴۱۴ ه. ق.

۱۷. بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ه. ق.

۱۸. بحوث فی الملل و النحل، جعفر سبحانی، چاپ سوم، بی‌جا، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۴ ه. ق.

۱۹. البدایهٔ و النهایهٔ، اسماعیل بن‌کثیر، چاپ اول، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ه. ق.

۲۰. البدر الطالع، محمد بن علی شوکانی، بیروت، دارالمعرفهٔ، بی‌تا.

۲۱. بررسی تاریخ عاشوراء، محمد ابراهیم آیتی، کتابخانه صدوق، ۱۳۶۶ ه. ش.

۲۲. بصائر الدرجات، محمدبن‌حسن صفار، تهران، منشورات اعلمی، ۱۴۰۴ ه. ق.

۲۳. بغیهٔ المرتاد، احمد بن عبدالحلیم ابن‌تیمیه ابوالعباس، بی‌جا، مکتبهٔالعلوم والحکم، ۱۴۰۸ ه. ق.

ص: ۲۵۲

۲۴. بیان تلبیس الجهمیه فی تأسیس بدعهم الکلامیه، أبوالعباس ابن‌تیمیه، چاپ اول، مکهٔ المکرمهٔ، مطبعهٔ الحکومه، ۱۳۹۲ ه. ق.

۲۵. البیان فی تفسیر القرآن، سید ابوالقاسم خویی، چاپ چهارم، بیروت، دار الزهراء، ۱۳۹۵ ه. ق.

۲۶. تاریخ آل‌سعود، السعید، ناصر، بیجا، بینا، بی‌تا.

۲۷. تاریخ ابن‌خلدون، عبدالرحمن بن خلدون، چاپ چهارم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.

۲۸. تاریخ المدینهٔ المنورهٔ، ابی‌زید عمر بن شبیه النمیری، چاپ اول، بیروت، دار التراث، ۱۴۱۰ ه. ق.

۲۹. تاریخ المذاهب الاسلامیه، محمود أبی‌زهره، بیروت، دارالفکر، بی‌تا.

۳۰. تاریخ المملکهٔ السعودیه، شیخ محمد ابوزهره، بی‌جا، دارالفکر العربی، بی‌تا.

۳۱. تاریخ المملکهٔ السعودیه، صلاح‌الدین مختار، بیروت، بی‌تا، بی‌نا.

۳۲. تتمهٔ المختصر فی اخبار البشر، زین الدین عمر بن الوری، بیروت، دارالمعرفهٔ، ۱۳۸۹ ه. ق.

۳۳. تجارب الامم، ابن مسکویه، قاهره، بی‌نا، ۱۹۱۴ م.

۳۴. تصحیح الاعتقاد، محمد بن محمد بن نعمان(شیخ مفید)، قم، منشورات رضی، بی‌تا.

۳۵. تطهیر الاعتقاد، محمد بن اسماعیل صنعانی، بی‌جا، بینا، بیتا.

۳۶. تفسیر ابی‌سعود، أبی‌سعود محمد بن العمادی، بیروت، دار احیاء التراث، بی‌تا.

۳۷. التفسیر القرآنی للقرآن، عبدالکریم خطیب، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

۳۸. تفسیر المراغی، احمدبن‌مصطفی مراغی، بیروت، دار احیاءالتراث العربی، بی تا.

۳۹. التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، سید محمد طنطاوی، بی‌جا، بی‌نا، بیتا.

۴۰. تفسیر بیضاوی، بیضاوی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۶ ه. ق.

ص: ۲۵۳

۴۱. تفسیر کبیر، احمد بن عبدالحلیم ابن‌تیمیه ابوالعباس، بیروت، دارالمعرفهٔ، بی‌تا.

۴۲. تکملهٔ السیف الصقیل، محمد کوثری، مصر، بی‌نا، ۱۳۷۱ ه. ق.

۴۳. توحید، ابی‌جعفر محمد بن علی بن بابویه(شیخ صدوق)، قم، جامعه مدرسین، بیتا.

۴۴. توضیح المقاصد و تصحیح القواعد، محمد بن ابی‌بکر بن قیم، چاپ دوم، بیروت، دارالکتب العربیهٔ، ۱۳۹۳ ه. ق.

۴۵. تیسیر العزیز الحمید، سلیمان بن عبدالرحمن بن محمد بن عبدالوهاب، چاپ اول، بیروت، عالم الکتب، ۱۹۹۹ م.

۴۶. الجامع الاحکام القرآن، محمد بن احمد قرطبی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ه. ق.

۴۷. جامع البیان فی تفسیرالقرآن، محمد بن جریر طبری، چاپ اول، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۲ ه. ق.

۴۸. جزیرهٔ العرب فی قرن العشرین، حافظ وهبه، قاهره، مطبعهٔ لجنهٔ التألیف، بی‌تا.

۴۹. الجواب الصحیح احمد بن عبدالحلیم ابن‌تیمیه ابوالعباس، چاپ اول، ریاض، دارالعاصمه، ۱۴۱۲ ه. ق.

۵۰. الجواهر الحسان، عبدالرحمن بن محمد ثعالبی، بیروت، مؤسسهٔ الأعلمی للمطبوعات، بی‌تا.

۵۱. حادی الأرواح الی بلاد الأفراح، محمد بن ابی‌بکر بن قیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی‌تا.

۵۲. حاشیه ردّ المختار، محمد امین ابن‌العابدین، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ ه. ق.

۵۳. الحسنهٔ والسیئهٔ، ابن تیمیه، قاهره، مطبعهٔ المدنی، بی‌تا.

۵۴. حیاهٔ محمد، محمدحسین هیکل، قاهره، بی‌تا، ۱۳۵۴ ه. ق.

۵۵. خصائص الکبری، جلال الدین سیوطی، حیدر آباد دکن، بی‌نا، بی‌تا.

ص: ۲۵۴

۵۶. خصائص امیرالمؤمنین(ع)، احمد بن شعیب نسائی، مکتبه نینوی الحدیثه، بی‌تا.

۵۷. الخصال، ابی‌جعفر محمد بن علی بن بابویه(شیخ صدوق)، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ ه. ق.

۵۸. خلاصهٔ الکلام فی بیان امراء البلد الحرام، سید احمد بن زینی دحلان، بی‌جا، مکتبهٔ الکلیات الازهریه، ۱۳۹۸ ه. ق.

۵۹. الدرّ المنثور، جلال الدین سیوطی، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۳ م.

۶۰. درء تعارض العقل و النقل، احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه، ریاض، دارالکنوز الأدبیه، ۱۳۹۱ ه. ق.

۶۱. الدرهٔ المضیهٔ فی الردّ علی ابن‌تیمیه، تاج‌الدین سبکی، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

۶۲. الدرر الکامنهٔ فی اعیان المائهٔ الثامنهٔ، ابن‌حجر عسقلانی، بیروت، دارالجیل، بی‌تا.

۶۳. الدعوهٔ علی منهاج النبوهٔ(مجدالدین فی القرن الثانی عشر)، وهبه الزحیلی، بی‌جا، بی‌نا، ۱۴۲۳ ه. ق.

۶۴. الدعوهٔ علی منهج النبوه(اثر التجدید فی الجزائر)، عبدالحلیم عوبیس، ریاض، بی‌نا، ۱۴۲۳ ه. ق.

۶۵. دفع الشبهه عن الرسول و الرساله، ابوبکر بن محمد حصنی الدمشقی، داراحیاء الکتاب العربی، قاهره، ۱۴۱۸ ه. ق.

۶۶. دقائق التفسیر، عبدالحلیم بن تیمیه، دمشق، چاپ دوم، مؤسسه علوم القرآن، ۱۴۰۴ ه. ق.

۶۷. رحلهٔ ابن‌بطوطه، أبی‌عبد الله محمد بن ابراهیم ابن‌بطوطه، بیروت، داربیروت، ۱۴۰۵ ه. ق.

۶۸. الرد علی البکری، احمد بن عبدالحلیم ابن‌تیمیه ابوالعباس، بیروت، دارالکتب العلمیهٔ، بی‌تا.

ص: ۲۵۵

۶۹. الرد علی المتعصب العنید المانع من ذم الیزید، عبدالرحمن بن‌جوزی.

۷۰. روح المعانی فی تفسیر القرآن، سید محمود آلوسی، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ه. ق.

۷۱. روضهٔ المحبین، محمد بن ابی‌بکر بن قیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ ه. ق.

۷۲. زادالمعاد فی هدی خیر العباد، محمد بن ابی‌بکر بن قیم، چاپ چهاردهم، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۷ ه. ق.

۷۳. زعماء الإصلاح فی عصر الحدیث، احمد امین، بیجا، بی‌نا، بی‌تا.

۷۴. سبل السلام، محمد بن اسماعیل(الصنعانی) کحلانی، چاپ چهارم، مصر، شرکهٔ مصطفی البانی، ۱۳۷۹ ه. ق.

۷۵. سلسلهٔ الاحادیث الصحیحه، محمد ناصر الدین البانی، ریاض، مکتبهٔ المعارف، ۱۴۱۵ ه. ق.

۷۶. السلفیهٔ الوهابیه، افکارها الاساسیه و جذورها التاریخیه، حسن بن علی السقاف، چاپ اول، اردن، عمان، دارالامام النووی، ۱۴۲۳ ه. ق.

۷۷. السلفیه بین اهل السنهٔ و الامامیه، سید محمد کثیری، چاپ اول، بیروت، الغدیر، ۱۴۱۸ ه. ق.

۷۸. السلفیه مرحلهٔ زمنیهٔ مبارکه لامذهب اسلامی، دکتر سعید رمضان بوطی، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۸ م.

۷۹. سنن ابن ماجه، محمد بن یزید بن ماجه قزوینی، بیروت دارالفکر، بی‌تا.

۸۰. سنن الترمذی، أبی‌عیسی محمد ترمذی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی‌تا.

۸۱. السنن الکبری، ابی‌عبدالرحمن احمد بن شعیب نسائی، چاپ اول، لبنان، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۱ ه. ق.

۸۲. السنن الکبری، احمد بن الحسین بیهقی، بیروت دارالمعرفه، بی‌تا.

ص: ۲۵۶

۸۳. السیرة الحلبیه، علی بن ابراهیم حلبی، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۰ ه. ق.

۸۴. الشافی فی الامامه، شریف مرتضی، چاپ سوم، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۰ ه. ق.

۸۵. شرح العمدة، ابن تیمیه، ریاض، مکتبة العکیسبان، ۱۴۱۳ ه. ق.

۸۶. شرح المقاصد، سعد الدین تفتازانی، چاپ اول، پاکستان، دارالمعارف النعمانیه، ۱۴۰۱ ه. ق.

۸۷. شرح عقاید النسفیه، سعدالدین تفتازانی، پاکستان، مکتبة علوم اسلامی، بی‌تا.

۸۸. شرح کتاب التوحید، ریاض، مکتبة الریاض الحدیثه، بی‌تا.

۸۹. شرح مسند ابی‌حنیفه، ملا علی قاری، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی‌تا.

۹۰. شرح نهج البلاغه، عبدالحمید بن ابی الحدید، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العربیه، ۱۳۷۸ ه. ق.

۹۱. شفاء العلیل، محمد بن ابی‌بکر بن قیم، تحقیق: محمد بدرالدین ابوفراس، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۸ ه. ق.

۹۲. الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، قاضی عیاض اندلسی، عمان، دارالقبحاء، ۱۴۰۷ ه. ق.

۹۳. شهاب الثاقب علی المسترق الکاذب، حسین احمد مدنی، بیجا، بی‌نا، بی‌تا.

۹۴. صحیح ابن‌حبان، محمد بن حبان، چاپ دوم، بی‌جا، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۴ ه. ق.

۹۵. صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، چاپ سوم، بیروت، دار ابن‌کثیر، ۱۴۰۷ ه. ق.

۹۶. صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، بیروت، دارالفکر للطباعة والنشر، ۱۴۰۱ ه. ق.

ص: ۲۵۷

۹۷. صحیح مسلم، مسلم بن حجاج قشیری، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.

۹۸. صحیفه نور، روح الله [امام] خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(قدس سره).

۹۹. الصلاهٔ و حکم تارکها، محمد بن ابی‌بکر بن قیم، چاپ اول، بیروت، دار ابن‌حزم، ۱۴۱۶ ه. ق.

۱۰۰. الصواعق المحرقه، احمد بن حجر هیتمی، مکتبهٔ القاهره، بی‌تا.

۱۰۱. الصواعق المرسلهٔ، ابن قیم الجوزی، ریاض، دار العاصمهٔ، ۱۴۱۸ ه. ق.

۱۰۲. طریق الهجرتین، ابن قیم الجوزی، دار ابن قیم، ۱۴۱۴ ه. ق.

۱۰۳. عزیز العظمه(المنتخب من مدونات التراث)، ریاض، بی‌نا، بی‌تا.

۱۰۴. عقیدهٔ الاصفهانیهٔ، ابن تیمیه، ریاض، مکتبهٔ الرشد، ۱۴۱۵ ه. ق.

۱۰۵. عقیدهٔ الشیخ محمد بن عبدالوهاب السلفیه، و اثرها فی العالم الاسلام، صالح بن عبدالله، عبدالرحمن العبوز، چاپ سوم، المدینه المنوره، مکتبهٔ الوفاء، ۱۴۱۷ ه. ق.

۱۰۶. العقید الواسطیه، ابن‌تیمیه، چاپ دوم، ریاض، الریاسهٔ العامه لادارات البحوث و الافتاء، ۱۴۱۲ ه. ق.

۱۰۷. عنوان المجد فی تاریخ النجد، عثمان بن عبدالله، مکنیهٔ الریاض الحدیثیهٔ، بی‌تا.

۱۰۸. عون المعبود، عظیم آبادی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ه. ق.

۱۰۹. عیون اخبار الرضا، ابی‌جعفر محمد بن علی بن بابویه(شیخ صدوق)، بیروت، مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴ ه. ق.

۱۱۰. الغدیر، عبدالحسین امینی، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۳۷۹ ه. ق.

۱۱۱. الفتاوی الحدیثیهٔ، ابن‌حجر الهیثمی المکی، دمشق، دارالتقوی، امل، ۱۴۲۸ ه. ق.

ص: ۲۵۸

۱۱۲. الفتاوی الکبری، احمد بن عبدالحلیم ابن‌تیمیه ابوالعباس، بیروت، دارالمعرفهٔ، بی‌تا.

۱۱۳. فتح الباری، ابن‌حجر عسقلانی، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۷۹ ه. ق.

۱۱۴. فجر الصادق، جمیل صدقی الذهاوی، مصر، واعظ، ۱۳۲۳ ه. ق.

۱۱۵. فرقه وهابی، علی دوانی، چاپ دوم، تهران، سازمان چاپ و انتشار، ۱۳۶۶ ه. ش.

۱۱۶. فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، محمد عبدالرؤوف مناوی، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیهٔ، ۱۴۱۵ ه. ق.

۱۱۷. قواعد المرام فی علم الکلام، کمال‌الدین بن میثم بحرانی، چاپ دوم، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۶ ه. ق.

۱۱۸. کتب و رسائل و فتاوی ابن‌تیمیه فی التفسیر، احمد بن عبدالحلیم ابن‌تیمیه ابوالعباس، بی‌جا، بیتا.

۱۱۹. الکشاف عن حقایق التنزیل، جارالله زمخشری، مصر، مصطفی البابی، ۱۳۸۵ ه. ق.

۱۲۰. کشف الشبهات، محمد بن عبدالوهاب، چاپ ششم، ریاض، وزارهٔ الشئون الاسلامیه، ۱۴۲۰ ه. ق.

۱۲۱. کشف الظنون، حاجی خلیفه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی‌تا.

۱۲۲. کشف المراد، ابن‌مطهر حلی، چاپ هفتم، قم، مؤسسه نشر الاسلامی، ۱۴۱۷ ه. ق.

۱۲۳. کنز العمال، علاء الدین علی متقی هندی، بیروت، مؤسسهٔ الرسالهٔ، بی‌تا.

۱۲۴. کمال الدین و تمام النعمهٔ، ابی‌جعفر محمد بن علی بن بابویه(شیخ صدوق)، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۵ ه. ق.

۱۲۵. لفظ اللئالی، مرتضی زبیدی، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

ص: ۲۵۹

۱۲۶. مؤلفات محمد بن عبدالوهاب فی العقیده، محمد بن عبدالوهاب، تحقیق: عبدالعزیز زید الرومی، ریاض، جامعهٔ الامام محمد بن سعود، بی‌تا.

۱۲۷. ماضی الوهابیین و حاضرهم، سید مرتضی رضوی، بیروت، الارشاد للطباعهٔ و النشر، بی‌تا.

۱۲۸. مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بلخی، تهران، هرمس، ۱۳۸۲ ه. ش.

۱۲۹. مجله خواندنی‌ها، سال بیست و ششم.

۱۳۰. مجمع البیان، علی فضل بن حسن طبرسی، چاپ اول، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ ه. ق.

۱۳۱. مجمع الزوائد، نورالدین علی بن ابی‌بکر هیثمی، بیروت، دار الکتب العربیهٔ، بی‌تا.

۱۳۲. مجموع الفتاوی، احمد بن عبدالحلیم ابن‌تیمیه ابوالعباس، بی‌جا، بی‌تا.

۱۳۳. المحلّی، علی بن احمد بن سعید بن حزم، بیروت، دار الآفاق، بی‌تا.

۱۳۴. مخالفهٔ الوهابیه للقرآن و السنه، عمر عبدالسلام، چاپ اول، بیروت، دارالهدایه، ۱۴۱۶ ه. ق.

۱۳۵. مدارج السالکین، محمد بن ابی‌بکر بن قیم، چاپ دوم، بیروت، دارالکتب العربیهٔ، ۱۳۹۳ ه. ق.

۱۳۶. مدافع الفقهاء، صالح الوردانی، چاپ اول، قاهره، دارالرأی، ۱۴۱۹ ه. ق.

۱۳۷. مروج الذهب، علی بن حسین مسعودی، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی‌تا.

۱۳۸. المستدرک علی الصحیحین، حاکم محمد بن عبدالله نیشابوری، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ ه. ق.

۱۳۹. مستمسک العروهٔ، سیدمحسن حکیم، قم، مکتبهٔ آیت‌الله مرعشی، ۱۴۰۴ ه. ق.

۱۴۰. مسند ابوداوود، ابوداوود طیالسی، بیروت، دارالحدیث، بی‌تا.

ص: ۲۶۰

۱۴۱. مسند ابی‌داوود، ابی‌داود سلیمان بن اشعث سجستانی، چاپ اول، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ ه. ق.

۱۴۲. مسند احمد، احمد بن حنبل، بیروت، دار صادر، بیتا.

۱۴۳. مسند، ابویعلی، چاپ اول، دمشق، دارالمأمون التراث، ۱۴۰۴ ه. ق.

۱۴۴. مسیر طالبی، ابوطالب بن محمد اصفهانی، چاپ چهارم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳ ه. ش.

۱۴۵. مصنف، عبدالله بن محمد بن شیبه، چاپ اول، ریاض، مکتبهٔ الرشد، ۱۴۰۹ ه. ق.

۱۴۶. معالم التنزیل، بغوی، چاپ دوم، بیروت، دارالمعرفهٔ، ۱۴۰۷ ه. ق.

۱۴۷. معالم الفتن، سعید ایوب، چاپ اول، مجمع احیاء الثقافهٔ الاسلامیه، ۱۳۱۶ ه. ق.

۱۴۸. معالم المدرستین، سید مرتضی عسکری، مؤسسه النعمان، بیروت، ۱۴۱۰ ه. ق.

۱۴۹. المعجم الکبیر، ابی‌القاسم سلیمان بن احمد طبرانی، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.

۱۵۰. مفاتیح الغیب، فخرالدین محمد بن عمر رازی، چاپ سوم، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ه. ق.

۱۵۱. المفردات فی غریب القرآن، ابی‌القاسم الحسین راغب اصفهانی، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ ه. ق.

۱۵۲. مقالات الاسلامیین، ابی الحسن علی بن اسماعیل الاشعری، مصر، مکتبهٔ النهضهٔ، ۱۳۶۹ ه. ق.

۱۵۳. من لایحضره الفقیه، ابی‌جعفر محمد بن علی بن بابویه(شیخ صدوق)، قم، مؤسسهٔ النشر الاسلامی، بی‌تا.

ص: ۲۶۱

۱۵۴. المناقب، موفق الدین خوارزمی، مؤسسهٔ النشر الاسلامی، ۱۴۱۴ ه. ق.

۱۵۵. منهاج السنّه، احمد بن عبدالحلیم ابن‌تیمیه ابوالعباس، چاپ اول، مصر، بولاق، مطبعهٔ کبرای امیریه، ۱۳۲۱ ه. ق.

۱۵۶. الموافقات فی اصول الشریعه، شاطبی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی‌تا.

۱۵۷. المواقف، عضدالدین عبدالرحمن بن احمد ایجی، چاپ اول، بیروت دارالجیل، ۱۹۹۷ م.

۱۵۸. المیزان، محمدحسین طباطبایی، ترجمه: محمدباقر موسوی همدانی، چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ ه. ش.

۱۵۹. نقد المنقول، محمد بن ابی‌بکر بن قیم، چاپ اول، بیروت، دارالقاری، ۱۴۱۱ ه. ق.

۱۶۰. نقش استعمار در پیدایش وهابیت، رضا فتح‌آبادی، چاپ اول، انتشارات روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۷۵ ه. ش.

۱۶۱. نقض المنطق، احمد بن عبدالحلیم ابن‌تیمیه ابوالعباس، بیجا، بینا، بی‌تا.

۱۶۲. نهر الذهب فی تاریخ حلب، عزی کامل بن حسین، حلب، بی‌نا، ۱۳۴۵ ه. ق.

۱۶۳. نیل الاوطار، محمد بن علی بن محمد الشوکانی، بیروت، دار الجیل، ۱۹۷۳ م.

۱۶۴. وسائل الشیعه، محمد بن حسن حر عاملی، قم، مؤسسهٔ آل البیت، ۱۴۱۴ ه. ق.

۱۶۵. وفیات الاعیان، ابن خلکان، بیروت، دارالثقافه، بی‌تا.

۱۶۶. وهابیان، علی اصغر فقیهی، چاپ دوم، قم، اسماعیلیان، ۱۳۶۴ ه. ش.

۱۶۷. هدیهٔ العارفین، اسماعیل پاشا بغدادی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۱۶۸. هذه هی الوهابیهٔ، محمدجواد مغنیه، چاپ دوم، بی‌جا، دارالحقیقهٔ ۱۴۱۴ ه. ق.

۱۶۹. یهود فی ثوب الاسلام، شرف الدین ابی‌هریره، قم، مؤسسه انصاریان، بی‌تا.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».